

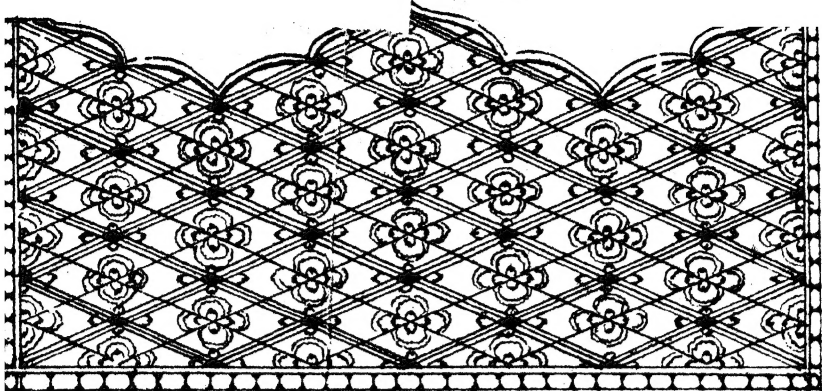
UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232932**

UNIVERSAL  
LIBRARY







بسم الله الرحمن الرحيم

لک الحمد یا من بیده الملك و هو علی کل شیء قدير و السلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین  
 خصوصاً علی سولنا و سیدنا محمدن السراج المنیر و علی آلہ و صحابہ و تابعیه جمیعین آمین بعد فیقول  
 العبد الفقیر المحقر الراحم یعقوب بن عثمان بن محمود بن محمد الغزنوی ثم الجرجانی ثم السمرقندی رحمهم الله  
 الرحمة قد التمس منی زمره من الاجاب و الاحباب ان یتکملم فی تفسیر الفاتحة و سورة - الملك الی  
 آخر الکتاب منتجباً من التفسیر الکشاف و الکواشف و غیرہ الفارسی لتفیع به الخواص و العوام من  
 الاناس فاجیتهم الی ذلک و ان لم یکن مقامی بناک و الله تعالی بولایتان و علیه الشکلات  
 قال النبی صلی الله علیه و سلم مفتاح القرآن التسمیة و قال بن عباس رضی الله عنهما اجمال القرآن  
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مفتاح القرآن بسم الله الرحمن الرحیم بدان ای عزیز که عبد الله بن عباس  
 شاه مفسران است روایت می گوید که اجمال القرآن یعنی بزرگ داشتن قرآن اعوذ بالله تفتق و کلید  
 قرآن بسم الله تفتق است و در حدیث دیگر نیز وارد شده است که کلید قرآن نام خدا می گفتن است یعنی  
 بسم الله تفتق این فقیر می خواهد که افتاح سخن باین و و وعده فرین گردانیده شود و فواید و دیگر که در  
 اعوذ بالله و بسم الله به بنده گان خدا و امت نبی رسانیده شود اهل معرفت گفته اند که اعوذ بالله تا آخر  
 کلمه ایست که مقربان با و قربت جویند و ترس گاران با و عصمت یابند و گناه گاران با و پناه گیرند و  
 گریزندگان با و بجزئی الوهین باز گردند و محبتان با و مباحطت جویند و حضرت غریب جل ذکره سری خود  
 فرمود و اذ اقرا القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم یعنی ای محمد چون خواهی که قرآن  
 بخوانی پس بگو اعوذ بالله الی یعنی پناه می خواهم و نگاهداشت می خواهم و فریاد می سخوام

این کتاب در تفسیر الفاتحة و سورة الملك است و در بیان معانی و اسرار این سوره است و در بیان فضیلت این سوره است و در بیان این که هر کس این سوره را بخواند...



از خدا می غرو جل از دیوی که دور از رحمت خداست اگر شیطان مشتق از شطرن باشد ای بعد قال  
 الشاعر شعر فاصبحت بعد ما وصلت بداره شطون لا تعداد سنی شیطان تیر  
 تقدیر این بود و بود و از رحمت افتاد و اگر مشتق از شاط باشد یعنی هلاک سنی و هلاک شونده بغضب  
 خدای تعالی در دنیا و آخرت کما قال الشاعر مصرعه ویشط علی الرجا البطن الرحیم رانده  
 شده یا نفرین کرده شده و رومی ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان المعلم اذا قال للصبی قل  
 بسم الله الرحمن الرحیم فقال الصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله براه للصبی و براه للعالم  
 من النار یعنی چون استاد بگوید کودکی را که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و کودک بگوید بسم الله تا آخر حق تعالی  
 فرستگان را فرماید که براتی نویسد که این کودک را با تش و وزخ کار نباشد و نیز سعاد وی را و دور و پدر  
 ویرانیک بار بسم الله گفتن چهار کس از دوزخ خلاص شوند و عبد الله بن سعید گوید هر که خواهد که از نوزده فرشته  
 عذاب که بر دوزخ موقوف اند علیها تسعة عشر نجات یابد بگوید بسم الله تا آخر که نوزده حرفست مخلص  
 تام تا خلاص شود و در روایت دیگر آمده که اول چیزی که قلم در لوح محفوظ نوشته بسم الله الرحمن الرحیم  
 بود و اول چیزی که بآدم علیه السلام آمد بسم الله بود و بسم الله الرحمن الرحیم امان اهل آسمان است و امان  
 زمین و کلمه جو از ست یعنی برکت او بنده مؤمن از پل صراط بسلاست بگذرد بسم الله الرحمن الرحیم هر چه  
 حق است مروه آن را و از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده شده است که چون بسم الله فرو  
 آمد بآدم علیه السلام ابراه از روی آسمان دور شدند و طرف مشرق رفتند و باد های سخت مخالف  
 بود و ساکن شدند و در یاد روان شد و ستوران منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور کردند حضرت  
 پروردگار سوگند یاد کرد بغزت و جلال من که بر پیماری نام مرا با خلاص گویند شفا دهم و بهر چه نام مرا بگوید  
 با خلاص برکت و بهم در آن چیز و هر که بسم الله را با خلاص گوید در آید در بهشت و اهل معرفت گفته اند که بسم الله  
 کلمه قدسیه است از کج گزیده است و خلعت ربوبیت است از ضلع ولایت و وصل است و قرب است  
 بر اهل کثرت رحمت خاص است بر اهل خالق را و روایت کرده شده است از امام جعفر صادق رضی الله  
 تعالی عنه تمه کتب سماویة مودع است در قرآن و همه قرآن مودع است در فاتحه و همه  
 بفاتحه مودع است در بسم الله و همه بسم الله مودع است در بای بسم الله ای بی کلان کلان  
 و بی کیون نامیون یعنی هر چه بود و بمن بود و هر چه باشد بمن باشد پس اشارت بود باین که و الله

بکل شیء محیط انصار یافت روایت کرده شده است از رسول صلی الله علیه و سلم که در بهشت  
 چهار دریا باشد دریای از شیر و دریای از آب و دریای از عسل و دریای از خمر بهشتی و ازین  
 چهار دریا جو بهار و ان می شود و در منازل بهشتیان کما قال الله تعالی فیها انهار من  
 ماء غیر افسس و انهار من لبن لم یغیر طعمه و انهار من خمر لذة للشاربین  
 و انهار من عسل مصفی و روایت کرده شده است که بر ساق عرش نوشته شده بسم الله  
 الرحمن الرحیم چشمه آب ازیم بسم و چشمه شیر از ما و الله و چشمه خمر از میم الرحمن و چشمه عسل از  
 میم الرحیم نقل کرده شده است از تفسیر تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می کنم بنام خدای نیک  
 مهربان و نیک بخشاینده بالویش شاخته عارفان بهر بایش روزی یافتند عالمیان و بخشش  
 نبات یافتند گناه گاران آغاز کتاب حق سبحانه و تعالی باین سه اسم است از بهر آنکه بنده  
 سه حالت این جهان و گور و آنجهان چون معبود وی الله است و درین جهان کار ساز وی اوست  
 و درجهن مهربان بروی در گور است و رحیم بخشاینده در آنجهان و آفرنده گناه وی اوست **بیت**  
 نام اورا بگو خواهم بروی زانکه او یار مهربان من است و علما گفته اند که مرا الله تعالی راست  
 هزار نام است و ازین جمله هزار نام است که فرشتگان میدانند و بس و هزار دیگر را پیغمبران میدانند  
 و بس و صد نام وی در تورات است و صد در انجیل است و صد در زبور و صد و نه نام در قرآن  
 و یک نام است که جز حضرت حق کسی آنرا نمیداند و باز گشت معنی آن سه هزار نام باین سه نام است  
 بسم الله الرحمن الرحیم پس هر یک که این سه نام بدانند و خدایتعالی را باین نام بخواند گوید که خدایتعالی با  
 بآن سه هزار نام یاد کرده است بدانکه بعضی از علما گفته اند که سوره فاتحه تعلیم است از حق تعالی سرنگا  
 خود که چون حمد و ثنا گویند این چنین گویند و معنی الحمد لله این است که همه سپاس و ستایش  
 یعنی صفت کردن منها مر خدا راست **و رب العالمین** که پروردگار جهانیان است **الرحمن الرحیم**  
 نیک مهربان و بخشاینده است و بعضی گفت اند که این اخبار است از حق تعالی باینکه همه حمد و ثنا مر  
 خدا تعالی راست بدانکه سبب نزول این سوره بقول پیر المؤمنین علی و عبدالله بن عباس رضی الله  
 تعالی عنهم در مکه بوده است و اول سوره که فرود آمد در مکه معظمه نیست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود  
 که چون بصره می رفتم آوازی می شنیدم که یا محمد انا جبرئیل و اناک انت بنی منیة الامة و ادی شخصاً

فَوَمَّا نَبَا عَلَى سَيِّئِينَ مِنْ ذَهَبَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ مِثْلُكُمْ تَأْمُرُ قَوْمَ بَنِي إِسْرَافِيلَ أَنْ أَتُوا بَشَرًا مِمَّنْ كَفَرُوا فَتَقَالُ سَوْآتُهُمْ وَيُمْنَعُ الْكَافِرِينَ  
 أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بَارَكَ اللَّهُ فِيهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 كَسَنَهُ جَبْرِئِيلُ بِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَسُولُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسُودُكُمْ إِنَّ فِي سُورَةِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ بَيِّنَاتٍ  
 شِفَاءً وَفِي رِوَايَةٍ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا السَّامُ أَيْ الْمَوْتُ  
 یعنی در فاتحه کتاب از شفای دور و شفای دور روایت دیگر فاتحه شفا همه در ذات مگر برگ  
 و در فضیلت این سوره احادیث بسیارست و رسول علیه السلام فرمود که اگر این سوره در تورت  
 بودی قوم موسی علیه السلام گمراه نشدندی و اگر در انجیل بودی قوم عیسی علیه الصلوة والسلام گمراه  
 نشدندی و اگر در زبور بودی قوم داود علیه الصلوة والسلام مسخ نشدندی یعنی خوک و حمله و نه  
 و هر مسلمانی که این سوره را یکبار بخواند گویا که همه قرآن خوانده است و گویا که بر همه مؤمنان و مسلمانان  
 صدقه داده است الحمد لله همه شفا می رسد و هر چه کند حکمت است شکر وی را واجب  
 است که از وی بیشمار نعمت ست ثنای او گویا می باشد تا سنایابی و شکر او گویا می باشد  
 یابی راست شود و دیدار وی را یابی که بخشایند و در جهان وی است و مهربان در بهشت  
 جاودان بر دوستان وی است مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ هَكَذَا پادشاه روز قیامت نواز و  
 دوستان را با لطف و گذارد و دشمنان را بقیه در وقت دادن جزا و سزا را اِيَّاكَ نَعْبُدُ  
 وَكَوْنُكَ يَوْمَ الدِّينِ كَمَا كُنْتَ يَوْمَ الْبَرَاءَةِ وَكَوْنُكَ يَوْمَ الدِّينِ كَمَا كُنْتَ يَوْمَ الْبَرَاءَةِ  
 بگویند ای بنده گان که مرترا بندگی می کنیم و بس اهل معرفت گفته اند الْعِبَادَةُ شُغْلُ كَلِّكَ  
 بِهِ وَهُوَ شُغْلُ الْقَلْبِ بِمَعْرِفَتِهِ وَشُغْلُ الرُّوحِ بِمُشَاهَدَتِهِ وَشُغْلُ النَّفْسِ  
 بِخِدْمَتِهِ وَشُغْلُ اللِّسَانِ بِمَدْحِهِ نَعْبَادَتُهُ است یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت  
 آنست که بنده همه اعضای خود را بعبادت حق تعالی اشتغال دارد و دل را بمعرفت و روح را بمشاهدت  
 و نفس را بخدمت و زبان را بمدح نَعْبُدُ از عبادت است یعنی بندگی کردن و یا از عبادت یعنی  
 بنده بودن نیز می شاید که باشد یعنی ترا بنده می باشیم و بس پس دادن مال برای  
 زکوة و صدقه دادن عبادت است و رضا دادن بنده بگریختن مال ذوی بظلم عبادت است و عبادت  
 و زجب یا زبست و در حدیث آمده است که یکدم که ظالم بظلم بگیرد ثواب آن بهترست از سیصد هزار

فان العبادة

درم که بنده بصدقه بدید عبودت بنده بودن است **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ** و  
علمای ظاهری گویند بندگی کن تا غایتی که ترا مرگ بساید و علمای باطنی گویند بندگی کن تا غایتی  
که ترا یقین شود بعد از آن بنده باش چون بنده شدی ترا رضا باید داد و آنچه مولی تعالی بتو بکند

## نظم

باد و قبله در ره توحید نتوان بر در راه یار ضای دوست باشد یار ضای خویش تن و قهر  
و لطف محبوب حقیقی یکسان بود **بیت** عاشقم بر قهر و خلقتش من بعد ایجب  
من عاشق این بر دوشند شیخ محقق جاوید سعید کاظمی رحمه الله علیه می گوید **نظم**  
گر مراد وزخ بسوزد خاک رازی گو بسوزد و مر راجت نباشد بوستانی گو مباحش من  
سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم گرد بر در می نه کردم استخوانی گو مباحش و این  
مقام محبت ذاتیست اللهم ارزقنا عبودیت مقام رضا است بقضای **بیت** اگر کمال  
طلب می کنی چو کار افتاد قضای عمر کنی در ضای بقضای **بیت** اگر کمال  
بنده بودن یافته شد تاج کرامت و خلعت امامست و جو گرفت **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ**  
**وَلَيْلَةَ الْبَحْرِ** اشرار بآست یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا أنتم تحزنون  
فیتجه آنت که حکیم ثنائی غزنوی رحمه الله علیه می گوید رباعی در که خلق همه زرق و فوسنت  
هوس کار در گاه خداوند جهان دارد بس بنده خاص ملک باش که باو داغ ملک  
روزگاری ایمنی ارشحت و شبهار عس **وَأَيُّكَ فَتَعَيْنُ** و از تو یاری میخواهیم و بس  
رو اعتقاد جبری و معتزلی است جبری می گوید اختیار ندارم و معتزلی می گوید اختیار تمام دارم و منو  
افعال خودم سنی می گوید بندگی می کنم و توفیق از تو می جویم چنانکه در کلام مجید دلایل عقلیه و نقلیه همه  
از تو می دانم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیزارم **نظم** ای با فکر و زکا و آب  
فطر کشته ره رو را چو غول راهزن بیشتر اصحاب جنت ابد اند تاز سر فیلسوفی میسند  
خویش تن عیان کن باز فضل فضول تا کند رحمت ترا بر دم نزول زیر کی ضد شکست و نیاز  
زیر کی نگذار و کوباکي بساز زیر کی دان دام مرد و طمع کار تا چه خواهد زیر کی رای پاک باز  
زیر کان با صنعت قانع شده ابلمان از صنع در صانع شده زانکه طفل فر و را مادر نهارد

دست و پا باشد نهاده بر کنار و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و از تو یاری می خواهیم و بس ای  
 نطلب منك العون وقال بعض اهل المعرفة الاستعانة طلب العون اي نَسْأَلُكَ  
 ان تجعلنا عابدين لك كامننا نعاينك و شيخ سفیان ثوري رحمه الله عليه و نماز  
 شام امامت می کرد و چون اِيَّاكَ نَعْبُدُ و اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ گفت بهوش شده افتاد  
 چون با خود آمد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت ترسیدم که مرا بگویند که چون ما را بندگی می کنی و ما  
 و از ما یاری می خواهی و بس چرا از طبیب دار و می جوئی و از سلطان یاری می خواهی و دروغ چرا  
 می گوئی و اهل معانی و بیان می گویند درین آیت التفات است از غیبت بخطاب و اهل شوق می  
 گویند درین اشارت است مرا اهل طلب را که نو می بیند بناش که کرم من از غیبت بخطاب ندا می کند  
 بیت به نو می بیند بناش که ترا یار براند گرت امروز برانند که فردا تنخواند عجب  
 حیرت اگر عاشق رب ارنی انظر الیک گوید خطاب آید که تر ترانی و اگر نو می دید و اگر بکوشه نشیند  
 گوید ای نفس چه بوالفضولی است که تو می کنی ما للتراب و ذریۃ الابرار که ندا آید که ادعونی  
 استجب لکم فبیئت ارواح المشاقین بین الرد والقبول والصرف والوصد

### بیت

چند روزی می برو بخت بدار کوی تو ام	نه سوی خود می خواهیم و چون آمد می رانیم
من خود ندانم چون کنم در مانده کوی تو ام	در خیم می غرقم کن که قصه شیری کنم

کردست بر کاری نهم زنجیر بروستم نه اهدنا الصراط المستقیم نه بنامی ما راه راست  
 یعنی استقامت و پایداری ده ما را برای که نموده و هذا قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه  
 قال امام القشیری رحمه الله علیه اهدنا الیک واجعل اقبالنا علیک و کن  
 علیک دلیلنا و یسر الیک سبیلنا یعنی راه نامی ما را بش ده جمال خود و بگردان توجه  
 ما را بجانب جلال خود و باش ما را دلیل و آسان کن ما را سبیل و قال علما و المعانی و البیان المراد  
 بالصراط المستقیم وین الاسلام علی طریق الاستعانة المصخرة و قال اهل المعرفة الاستعانة  
 علی لثة اقام الاقوال و الافعال و الاحوال و قال سید الطائفة جنید رحمه الله علیه کن طالب  
 الاستعانة و لا تکن طالب الکرامة فان الرب تعالی یطلب الاستعانة لقلوبه فاستقم

اُمُوت و لنفس طلب الكرامة استقلت ظاهره رعایت شرعیه و استقامت باطنه یعنی  
 ماسوی الله است و برین آیت که اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلاَ خَوْفٌ  
 عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ مروده عظیم است در اهل استقامت را اصطراط الذین انعمت  
 علیهم بدل من قوله الصراط المستقیم یعنی بنمای مارا راه آنانکه نیکی کرده برایشان بدادن  
 ایمان و عرفان عین المغضوب علیهم نه خشم گرفته شده برایشان بعد از یافتن راه راست  
 یعنی همچو جهودان مگردان مارا که اول راه راست یافتند و آخر غضب کرده شد برایشان چون  
 ایمان نیاروندند بقرآن و رب و پیغمبران و لا الضالین نه گمراهان و بیراهان یعنی مارا که دران  
 همچو ترسیان که اول راه راست یافتند و آخر گمراه شدند چون ایمان نیاروندند بقرآن این فقیر  
 می گوید و الله اعلم که حاصل این دعا این است که بنمای مارا راه راست که در وی ترس و بیم نباشد  
 و این راه عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است اَکَا اَوْلِیَاءِ اللهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ  
 وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ که چون مقصد و دشان بر محبوب حقیقی نیست از غرشتان تحت الشری نثار  
 ایشان کرد و التفات بآن نکرده باز اغ البصر و ماطفی اشارت بآنست و مولانا جلال الدین  
 رومی میفرماید رحمت الله علیه بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزمی رحمت الله علیه مدت هشت  
 سال در بیان آن ده می گشت و سه علف می خورد و از خبر رای تعالی دیدار می جست

### شنوی

کنجانی خاک با بختم طبق ۵ عرضه کردند شن پش شیخ حق شیخ گفتا خالق من عاشقم  
 و بگویم غیر تو من فاسقم بهشت جنت گردارم در نظر و کنم خدمت من از خوف سقر  
 مؤمنی باشم سلامت جوی من زانکه این یزد و بود حظ بان عاشقی که عشق رحمان خور و قوت  
 صد عدل پیشش بود یک تزد و قوت بنده و ایم خلعت او را رجوست خلعت عاشق همه دیدار  
 اوست ۶ حکمت واجب بودن خواندن سوره فاتحه در هر رکعت از نمازین باشد که دایا باید  
 که بنده طالب وصال بود و راه عاشقان را جوید تا از ایشان باشد رباعی تا و طلب  
 گوهر کافی کافی تازنده بیوی وصل جانی جانی فی الجملة حدیث مطلق از من شنو هر چیز که  
 در جنت آنی آنی ۷ و الله اعلم الهی مارا از عاشقان جمال و جلال خود گردان در روایت کوفیه

آمده است که آید از قرآن نیت و در مصاحف نباید نوشت که از قرآن نیت و در مصحف نیت  
نشود امین چنین یاد تو فنا مسلمین و الحقا بالصالحین و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله و اصحابه اجمعین

بِرحمتك	سُورَةُ الْمَلِكِ تَهِي	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	مَلَاوَن يَه عَا	يا ارحم الراحمين
---------	-------------------------	---------------------------------------	------------------	------------------

تَبَارَكَ بزرگست و پاننده ست ما این نیکی بسیار است و همه چیز از دست الّٰهی آن  
خدائی که بیکبار بفرمان و قدرت وی ست الْمَلِكُ پادشاهی و بعضی می گویند که مراد از ید اینجا  
صفت است از صفات خدای تعالی و از متشابهات است ایمان آریم بآن و مشغول نشویم  
بکیفیت آن و بعضی می گویند عبارت است از تصرف و قدرت یعنی در تصرف و قدرت اوست  
ملک دنیا و آخرت نصیب درویش نیست که از غیر او نترسد و در غیر او انبهرسته و از غیر او طمع  
نکند. ارباب ملک و ملک را مقهور او داند و در بنا با او بگرنزد و عطا از او جوید و بنده خاص  
او شود تا از شر ملوک مجازی خلاص یابد و حکیم ثنائی غزنوی می فرماید بدیت بنده  
خاص ملک باشک با داغ ملک و روز نایمی از شحنة و شهباز عسس و هُوَ عَلٰی كُلِّ  
شَيْءٍ قَدِيرٌ و او ست بر همه چیز با توانا توکل با و کن ای مؤمن چونکه دانستی که محبوبی  
چنین داری زهد و تقوی و فتوی را بجهت دینا مفروش و بمناسب ارباب ملک دنیا را  
التفات سنای حکیم غزنوی گوید بدیت سازید از برای نام و دوام کام چون مردان را  
جمال نقش از دم رانقاب نفس شیطانی بدیت سنگ بر گدائی که تو خاص از ان مائی مفروش  
خویش از ان که تو بسر کران بهائی باز صفت دیگرش را بیان کرده گفت الّٰهی خَلَقَ  
الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ آن خدای که بیافرید مرگ را و زنده گانی را لَيْسَ لَكُم مَّا يَشَاءُ الرَّسُلُ مِنْكُمْ  
اَحْسَنُ عَمَلًا گیس از شما نیکو کار تر از فرین مرگ و زنده گانی و سبیلی ست ظاهر برستی خدای قاهر  
حکیم علیم قاهر دنیا و بلاست و کوو جای ملی ست و قیامت جای جزا و سزا است تا که حضرت عرب  
جل قدرته از آزمون منزه ست پس مراد این ست که آفرید مرگ و زنده گانی تا پیداشود از شما  
باختیار شما آنچه دانسته ست بعلم قدیم هر که عمل نیک کند بهشت رسد و هر که عمل بد کند به دوزخ رسد



نصیب مؤمن این است که بزرگ را و ایم در نظر دارد و استعدا آن بکند و از سایه غرور و نفور  
 کند حضرت شیخ ابن قتیبه میفرمودند که هر روز چهل بار خود را بگورستان می برم و حساب خود می کنم  
 قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْرُ الْعَبْدُ جَبْدُ نِسَى الْمُقَابِرِ وَالْبِلَى وَيَسْرُ الْعَبْدُ  
 عَبْدًا نِسَى الْجَنَّةِ لَا غَلَى وَكُنْتُمْ فِي تَقْدِيمِ مَوْتٍ بِرَحْمَةِ شَايِدَ كَمَا أَنَّ بَشَرًا لَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْلَمَ بِأَرْ  
 صَمَتٍ وَيَكْرَهُ خُورَايَا كَرَدَ وَكَفَتْ جَلَّ جَلَالُهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْمُتَوَكِّلُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْمُتَوَكِّلُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْمُتَوَكِّلُ  
 از وی گریز نصیب در ویش اینست که روی بطاعت او آرد و عزت و نصرت از وجود العزیز  
 و اوست نیک پوشنده گناه مومنان بد کردار اگر چه بود بشمار هر که را خواهد نصیب تو این است  
 که برگناه داری از رحمت بی نهایت او نومید نباشی شنوای الهی رحمت دریای عام است  
 از آنجا قطره مارا تمام است اگر آرایش خلق گناه کار فرو شوئی ازین دریای بیک بار نگرود  
 تیره آن دریای زمانی ولی روشن شود کار جهانی غیر از کرم او چه داریم باز صفت و دیگر خود را  
 بیان کرد که الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا إِنَّ خُدَايَ كَرِيمٌ هَفْتُ آسْمَانٍ رَاطِبَةً  
 بر زبر کیه دیگر یعنی نه به کعب الاجبار گفت آسمان دنیا از سوج آب است و دوم از در  
 سفید و سوم از آهن است و چهارم از مس است و پنجم از فضه است و ششم از زر است و هفتم  
 از یاقوت سرخ است مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ نَبِيْنِي تَوَاسَى مُحَمَّدٌ وَابْنُ مَرْيَمَ  
 و را فریدن خدای بخشاینده هیچ تفاوتی یعنی هیچ عیبی نه بینی در آسمان یا در هیچ  
 مخلوقی از مخلوقات خدای تعالی خللی نه بینی همه را بکلمت کامله حواله کنی اگر چه بگشاید و نرسد  
 نصیب تو این است که بدانی هفت آسمان را بالای یکدیگر داشت بی ستون و بقدرت  
 کامله تر از این صنایع نه نماید و بر رحمت شامل کند امام حمزه و کمالی من تعوت خوانده اند تفاوت  
 الا و تعوت و دیگر گونه نشد یعنی نه بینی در مخلوقات حضرت خدای تعالی اصطرلابی و اختلافی  
 و تساقضی بر کرانی آفرید یا ولی یا مؤمن یا کافر یا فقیر یا انسان و یا غیر آن مختلف الاوان  
 صمیم الابدان و معیوب الارکان همه بموجب حکمت بود و همچنین او صنایع عالم و بهشت و دوزخ و  
 اهل آن عارف باید که بهر ابر بکلمت او حواله کند و محشم انکار نظر نکند در خلقت او



پران نقشی که در عالم نهادیم	توزیبابین که مازیبانهادیم
ز زلف خود سرموئی نمودیم	جهان اندریمی غوغا نهادیم

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ بَخاند چون خبر کرد  
که هیچ تفاوتی و عیبی نیابی در مخلوقات او باز فرمود فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ پس بازگردان چشم  
در آفرینش آسمان هَلْ تَرَىٰ فِيهِ عَمًى یعنی من فُطُورِ از شگافها جمع فطر شگافتن فَأَرْجِعِ  
الْبَصَرَ كَاسَ يَوْمٍ پس بازگردان چشم را باری پس از باری یعنی باره تا مل کن در آسمان  
اگر بر چند تامل و نظر کنی تَنقَلِبُ باز گرد و إِلَيْكَ بسوی تو الْبَصَرَ بینائی  
خَاسِرًا خوار و دور از یافتن عیبی وَهُوَ حَسِيرٌ و آن چشم مانده و کند شده باشد  
از یافتن عیبی در دیدن آسمان و بعضی می گویند ثم ارجع البصر باز در زمین و جمله مخلوقات  
نظر کن تا هیچ عیبی نیابی بلکه بر قضیه حکمت و دلیل بر وجود واجب الوجود و وحدانیت  
و قدرت و علم و ارادت او باشد پس عارف شومی بصفات ظاهره و در ملک و ملکوت و  
راه یابی بعلم جبروت با اشارت باستدلال بصفت دیگر کرد و جل جلاله وَلَقَدْ زَيَّنَّا  
و بدرستی بر آینه بیار استم السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمان نزدیکتر زمین نُصَيِّرُهَا بَصِيرًا  
که همچون چراغهای درخشانند وَجَعَلْنَا هَا وَكَرْدَانِ يَمِ آن ستارگان را در جوامع  
انداختیم بِجَمْعِ جمع بر جسم باشد آنچه بومی اندازند یعنی ثِيْرًا لِلشَّيَاطِينِ سر  
دیو افر چون خواهند که بر آسمان بر آیند تا سخن فرشتگان شنوند بدانکه از  
اول سوره تا اینجا صفات بصفت خود یاد کرد و یعنی منم ملک بزرگوار و ملک دار قادر قهار عزیز  
غفار خالق هفت آسمان بی عیب و ضرر و نرین آسمان دنیا بِأَسْمَاءِ لِشَّيَاطِينِ وَكُرْدَانِ  
آن مراجم شیاطین خوار تا استدلال کرده شو و ازین صفات عظام بذات ذوالجلال  
والاکرام که آسمان را بقدرت برداشته و در هوا بی ستون داشته و چندی هزار کواکب  
ثواب نگاشته عوارف این همه را مظاهر نور دانسته

مصراع

ای تابش نور از تو وی مازش حر از تو

ای درویش زمینت بام زندان نیست تا دانی که زینت دل دوستان شمس العرفان چون  
 باشد بد آنکه اهل علم نیست و نجوم نه فلک اثبات می کنند و در قرآن هفت آسمان و عرش  
 و کرسی مذکور است و می گویند که کوکب سیاره هفت است نحل و شترمری و سنج  
 و شمس و زهره و عطارد و قمر و هر یکی از اینها بر فلکی اند مزین برین ترتیب و غیر این  
 هفت را ثبات گویند و گمان ایشان این است که ثبات بر فلک هشتم است و امام ابوالمعین  
 نسفی صاحب تبصره الاوله گفته است که این گمان ایشان ظاهراً خلاف این آیه است  
 وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا مِصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و گفته اند  
 مذهب اهل تفسیر این است که همه در آسمان دنیا است و در بعضی تفسیر نیز آورده است که این  
 آیه دلیل است بر بطمان قول مجنحان ظاهر از بهر آنکه نجوم رجوم شیاطین است در آسمان دنیا  
 اگر در فلک هشتم باشند جرم ایشان میسر نمی شود و در تفسیر لسان التفریل آورده است  
 که فلک چرخ آسمان که ستارگان در وی گردند و این قول حق است قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كُلُّ  
 فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ فاما آن سخن که می گویند که آسمان می گردد و خلاف نص قرآن است  
 و باطل است بدانکه بیشتر اهل تفسیر برین اند که جدا می شود و ستاره نوری همچون شعله  
 آتش بر شیاطین می زند فاما ستاره بر جای خود است و امام قناده گفت آفریدن ستارگان  
 از برای زینت آسمان و در جم شیاطین است و شناختن راهها و شناختن قبله و ربایان  
 است فاما اعتقاد بتنجیم و این که مختار و مؤثر در سعادت و شقاوت تکلیفی است بی علم بآن  
 و بدانکه علمای معانی و بیان انتقال در کلام از غیبت بخطاب یا بتکم یا بر عکس صنعت التفات  
 بگویند چنانکه درین آیت است که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا مِصَابِيحَ بِرُسُومٍ مَقْلُوشٍ  
 و ذکر مصابیح و ارواح نجوم را و مانند این را استعاره مصرع گویند چون و لایل عظام  
 یا و کرد و بر وجود واجب الوجود طائفه منکران را از دیوان و آو میانه که اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند  
 و کفران نموده اند مخصوص کردن بجناب نیران و فرسود و در حق ایشان وَاعْتَدْنَا لَهُمُ  
 و آماده کرده ایم برای ایشان را یعنی دیوان را عَذَابُ السَّعِيرِ آتش سوزان این آیت دلیل است  
 بر اینکه دوزخ حالی با موجود است وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابٌ أَلِيمٌ و آن کافی واکه کافر شده

بخدای خود عزوجل با وجود چندین دلائل عذاب جهنم عذاب دوزخ است و پیش از مصیبت  
 و بد جای بازگشتن وی که دوزخ است المصیر که کشتن صفت بدی او را یاد کرد و گفت جل جلاله  
 إِذَا الْقُتُوبُ انْكَدَه شونکافران رفیقها و ران دوزخ سیمعوا شنوند که سران دوزخ را  
 شهیدقا بانگ زشت سمناک چون بانگ خرمنی بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان بودند  
 باشند یا از خود یا از دوزخ قهری این دوزخ تفوق می جو شد برین کافران همچون جوشیدن  
 دیگر سین که آتش تیز باشد و دانه روی اندک و آب بسیار نکند نزدیک باشد این  
 دوزخ تمیز بطرقه من الغیظ از خشم یعنی از خشم خدای تعالی یا از خشم مالک دوزخ  
 و فرشتگان عذاب یا از خشم خود بر دشمنان خدای تعالی کما الکفی هر باری که انداخته  
 شود رفیقها در دوزخ قوچ گرویی ساکنم پرسندشان خونتها جمع خازن یعنی نگهبانان  
 مالک و دیگر زبانی دوزخ المذیاتکم آیا نیامده بود شمار اندینم بیم کننده ندیر  
 بمعنی مندره باشد یعنی پیغامبری نیامده بود شما تا شمار ازین روز و ازین عذاب دوزخ  
 خبر کند یا خبر کردی تا شمار ایمان بودی و عمل نیک بودی و ازین دوزخ خلاصی بودی این سر  
 برای سرزنش بود ایشان را قالوا گویند دوزخیان در جواب بلی قد جاءنا نذیر  
 بلی آمده بود با پیغمبران بیم کننده و ما را خبر کرده بودند ازین روز و ازین عذاب فکن بنا  
 پس ایشان را دروغ گو داشتیم و بایشان ایمان نیاوردیم و قلنا و گفتیم ما منکر  
 الله نه فرستاده است خدای تعالی من شیخ هیچ چیز از آنچه شما می گوئید و لعنتم پیغمبر را  
 ان انتم نیتید شما الا فی صلال مکرر گراهی کینی بزرگ از برای آن مبتلا شدند  
 در آخرت لعذاب بزرگ ای برادر ترا نیز خواهند پرسید که هیچ واعظ و پند دهنده بتو  
 نیامد و نگفت که حرام کدام است و حلال کدام و چه باید کرد و چه نباید کرد هر چند وعظ بیشتری شنوی  
 و عمل نمی کنی کار بتو دشوار تر می شود و علم بسیار حاصل کردی بی عمل بروی بر تو با و ناچند بد رگاه  
 طالحان روی داهل دنیا را ملازمت کنی و قالوا و بگویند دوزخیان لو کنا اگر بودی ما  
 انسمع که بشنودیم سخن پیغمبران را و فرمان برداری کردیم علمی حقانی را و پیروی ایشان  
 کردیم اگر آن تعقل با تعقل کردیم سخن ایشان را و عقل با بکار داشتیم ما کنا بنود می ما

فی اصحاب السعیر وریاران ووزخ یعنی اهل ووزخ بنودمی اگر سخن اهل حق را شنیدند و دور  
 و لائل وحدانیت ستمی و عقلی نظر کردی و ایمان آوردی و عمل نیک کردی تا دور خنی بنودی  
 حق تعالی فرمود فاعترفوا پس اقرار کنند و وزخیان پس از منجه بکنان  
 خود و پیچ فائده نکند ایشان را فتحاً پس دوری باد از رحمت خدای تعالی  
 اصحاب السعیر سر و وزخیان را امام کائنات حقاً بضم سین و حا خوانده است  
 ای فالزمهم الله سحفاً او فاستحق سحفاً ای ابقاداً السحیق و بود  
 یعنی دور کرد ایشان را حق تعالی دور کردنی نصیب تو نیست که ایمان آر می چنانکه شرط است  
 و سخن اهل حق را بشنوی و قبول کنی و در ملک و ملکوت نامل کنی و از خلق بخالق راهبری  
 و دل را بنور قرآن و ذکر رحمن روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ بتوبه و استغفار  
 عند محوهای و در وسطالم بکنی تا از عذاب آخرت خلاصیابی

## بیت

گفتند و شنودیم و کبر و یم به آمد گفتیم و شنودند نکر دند و بد آمد  
 چون از اول سوره بیان کرد دل اهل عظام برستی خود و قدرت خود چنانکه گذشت و طایفه  
 کافران را که ایمان نیاوردند بان و عذاب ایشان را یاد کرد و از بدی حال ایشان خبر کرد بعد  
 از آن حال مؤمنان را و ترسگاران را بیان کرد و گفت جل جلاله این بدستی و رستی که  
 الذین انما یمخشون می ترسند و بقسم پرور و گارشان را یا العنیه یعنی خدا را  
 جل جلاله نادیده می پرستند و می ترسند لهم را ایشان را است مغفیره آمرزیدن گناهان  
 و اجر و مزد بکین بزرگ یعنی بهشت جاودان و بعضی می گویند می ترسند از  
 خدای تعالی با شکارا و ننان یعنی در پیش خلق و خلوت بدانکه این بهشتیان را حق تعالی  
 یاد کرد و ترسیدن نه بایان یعنی گفت الذین یمخشون و بقسم و نگفت الذین امنوا  
 تا بدانی که مقصود بزرگ از ایمان ترس خدای است عز وجل قال النبی علی السلام  
 من قال لا اله الا الله محمد رسول الله فخلصا دخل الجنة قالوا و من  
 اخلاصها قال ان تجز عین الحار و ما معلوم شود که ایمان آوردن بی اخلاص نتیجه

نمید بد و اخلاص کلمه طیبه باز ایستادن است از حرامها از ترس خدای تعالی نصیب تو  
 این است که ترس خدای تعالی را شفا خود سازد اول قرآن تا آخر قرآن تا مل کنی تا  
 مرتبه خدای ترسان بدانی گفته شد که مردان شمنان را یا شیخان را یا بازرگانان  
 را مرد بزرگست بل گفته شد که مرد خدای ترسان را مرد بزرگست باز حضرت پروردگار دنیا  
 علم خود می کند و می فرماید جل جلاله وَأَسِرُّوا قُلُوبَهُمْ و اید ای مؤمنان و ای کافران  
قُلُوبَكُمْ گفتار خود را وَأَكْجُرُوا یا آشکارا کنید گفتار خود را بهر حال که باشد  
 او بداند إِنَّهُ بدستی خدای تعالی عَلَيْكُمْ نیک و ناست بِذَاتِ الصُّدُورِ  
 آنچه در سینها و در دلهاست پس سر مؤمنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و  
 جزای آن بد بدشان را و بعضی می گویند که اسرار است لفظاً و خبر است معنی یعنی إِنْ  
اخْفَيْتُمْ كَلَامَكُمْ و اعلنتم فانه علیم و بعضی می گویند که این آیه در حق کافران قریش بود بزرگان  
 و دل و پنهان و آشکارا رسول را مصلی آمد علیه و سلم دشمن می دانستند و قصد بدی می کردند  
 بوی دشنام و ناسزا می گفتند آهسته و پنهان گویند تا خدای محمد شنود و نداند پس این  
 آیه که من خدایم پنهان و آشکارا را بدانم پس گفت جل جلاله أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند من آن  
 خدای که حَلَقَ بیا فرید همه چیز را چون نداند حال ایشان را یا چون نداند مخلوق خود  
 و حال اینست که وَهُوَ أَلَطِيفٌ و انبکارهای پنهان در ساندن نیکی است به  
 بندگان و قیل اللطیف و در بین و قیل باریک بین و شرین کار الْخَبِيرُ آگاه است  
 همه چیز را و خبرکننده است اذن عارف را باید که ظاهر و باطن خود را پاک دارد و از لطف  
 بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد بی مکر و حسد و خدایت  
 بدانکه اول اشارت بدلیلی کرد که در آفرینش آسمانها بود و گفت الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ  
سَمَوَاتٍ تا آخر و عذاب منکران و جای ایشان را یاد کرد و حال مؤمنان را نیز یاد کرد  
 و علم خود را بهیان کرد باز اشارت بدلیلی کرد که از زمین باشد و فرمود جَلْ جَلَالَهُ هُوَ  
الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَنْبَاءً یعنی او آن خدایی است که گردانید از برای شما الْأَرْضَ زمین را  
فَلَوْ كُنْتُمْ فَهْرًا برادران دال را می شن یعنی رام کرد که توان رفت بر وی چون چنین است



مِنْ قَبْلِهِمْ پيش از اين كافران بودند پيغمبران خود را چنانكه اين كافران ترا يا محمد فكيف  
 گان پس چگونه بود فكيف عذاب من ايشان را بسبب انكار كردن ايشان  
 پيغمبران مرا قبول ناكردن ايشان و كهاى مرا و قيل گيرى انكار من افعال ايشان را و كروا ايند  
 من احوال ايشان را بعضى را بنشين فرو برديم و بعضى را بلامى از آسمان آمد سنگها و بادهاى با  
 سنگ و بعضى را حمد و نكر داديم و بعضى را حوك گردانيديم پس شماى كافران كه زود با  
 كه عذاب مراد و نيا بر جنيد باز دليل قدرت خود را ياد و كرد كه در ميان زمين و آسمان هست  
 و گفت جل جلاله او كذبا يا منى نكرند يعنى بنگريد الى الطير بسوى مرغان فوفسّم  
 كه مى پرند بالامى ايشان صفات باسطات اجتهتن يعنى كشايندگان پرده ايشان  
 و صف كنندگان پرده ايشان را در هوا يعنى كاه بال باز كرده مى پرند كه بال را بچنانند  
 و گاه بال مى جنبانند و مى پرند و پره را برهم مى زنند و پردين و يقبضن و قابضات و قرا  
 گيرندگان بالامى ايشان را در پردين عطف على الفعل الدال عليه صفات تقديره  
 يصغفن اجتهتن فى الهواء و يقبضنها بعد البسط ما يمكهن باز نميدارد اين مرغان  
 را و نگاه ميداردشان در هوا و در حال كه پر كشاده بودند و در حال جمع كردن پرده ايشان  
 در هوا الا الرحمن مكر خداى بخشاينده الله بد رستى كه خداى تعالى بيكل  
 شىء بصيرت مينماست بهم چيزها و اناست بصلاح هر چيزى كه چون حق تعالى مرغان را در هوا  
 سيدار و قدرت خود اگر علت پر بودى بايستى كه مرغ خانگى انچهين بودى و شب پره چنين  
 بنودى چون پرندار و بس خداوند تعالى قادرست بر همه چيزها كه خواهد از عذاب و رحمت  
 و برزنده كردن بعد از مرون اگر عذاب كند كيت كه شما را يارى كند چنانكه فرموده  
 جلاله امن ايا كيت هذا الذى انك هو جند لكم اول شكريت مر شما را  
 ينصركم يارى كند ان من دون الرحمن بجز از خداى تعالى ان الكفر  
 الا فى عنونى نيتنه كافران مگرد و فبقن نفس و شيطان و دنيا مر ايشان را باز فرمود  
 امن هذا الذى ايا كيت ان يكرمكم كرم روزى و بد شما را ان امسك  
 و نزقه اگر باز دارد خداى تعالى روزى خود را از شما يعنى از بنان شما كه امست

که لشکر باشد شمار او یاری و پدشمار اگر بلای از خدا می آید و که است از بنان شما کم  
 روزی و پدشمار اگر حق تعالی روزی را از شما باز دارد و چون عاجز شد نداد جواب و حق را  
 گردن نه پناه و حق تعالی فرمود وَبَلَّغْنَا فِي عَمَلِكُمْ نَفَقًا سستییدند و در گردن کشی و رسیدن  
 از حق و افسار گردن بخت ای درویش حق را از اهل حق قبول کن و عناد و تمرد را دور کن تا از  
 دوستان شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان شوی چنانکه حق تعالی بیان کرد حق را و  
 باطل را و بعضی حق را قبول کردند و بعضی فی الحال ایشان را بیان کرد و گفت جل جلاله  
أَفَرَأَيْتَ إِنْ كُنْتُ نَسْكَ كَمِثْلِي مَعِي می رود و مَكِبًا عَلَى وَجْهِهِ بروی افتاده أَلَا كَذِبًا  
 بروی افتادن أَهْدَىٰ رَأْسًا راه راست یافته ترست أَمْ كُنْ مِثْلِي بِآيَاتِ اللَّهِ می رود و سَوَاءٌ  
 راست و ایستاده بر پای بی آنست عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست یعنی کافر برابر  
 نیست در راه راست یافتن بمؤمن حال مؤمن چنانست که کسی بر راه راست برود بر  
 پای خود و نیفتد بروی و حال کافر چنانست که کسی برود در راه ناهمواری بروی افتد  
 و بلغزد و حال مؤمن همچون کسی بنیاست که میرود بر راه راست و حال کافر همچون کور  
 است که در راه ناهمواری رود و می افتد بروی یا کافر در دنیا ایمان نیار و حق تعالی  
 میرا و قیامت بروی روان کند بد و نیک و مؤمن خرامان خرامان می رود و رهشت  
 و بعضی گویند ازین آیه ابو جهمل مرادست و رسول صلی الله علیه و سلم یا امیر المؤمنین  
 حمزه و یا همه کافران و مؤمنان و فی الکلام تمثیل حال عارف و زاهد و حال اهل  
 جود و اهل ضلالت و تشیع و مبتدع و حال عالم و جاہل بهین و ان بیت سیر  
 عارف بروی تا تحت شاه و سیر زاهد بروی یک روزه راه و چون عارف بخت  
 و شوق بندگی می کند و زاهد بخوف و طمع مَلُومٌ چون سبکبوی بخاند می در  
 نی یا بحیثم قرین درمی طلبی پس نیت و صف حق ان عیش نیز خوف نبود و صف  
 نیز ان امی عزیز و صف حق گو و صف مشت خاک گو و صف حادث گو و وصف پاک گو  
 نصیب و اعطا اینست که بر راه راست بخاند و بر منکر خود رحم کن و چون بینا که بر نابینا رحم  
 کند و عصا کش کند مگر کوران معنی ابو عطف و نصیحت و تحمل آن کند چون در آیت گذشته



گفت که کیست که شکر و نصرت باشد مر شمار او کیست که روزی دهد شمار او درین آیت  
فرمود مر حبیب خود را علیه الصلوة والسلام تا جواب گوید قلْ بکوامی محمد هو آن نصرت  
دهنده شمار الذی آن خدا نیست که آنشاکم بیا فرید شمار بقدرت خود الانشاء  
آفریدن و آغاز کردن و پدید آوردن و جعل و گردانید لکم از برای شما السمعیه  
کوشش شنوارا و الابصار و چشمهای بنیاد و الافئدة و دلهای دانا را دلیل بر  
استی او در نفس شماست و بعضی را که و کور و بی عقل آفرید و بعضی را شنوا و بینا  
و دانا آفرید تا شکر گویند مر خالق را بسیار پس شما قلیلکم تا تشکرون اندکی شکر  
می گویند یا خود هیچ شکر نمی گویند قلت بمعنی عدم ست نصیب تو اینست که استی خود را  
و هستی همه اعضای خود را و همه اشیا را و علم خود را از حضرت حق عزوجل دانی نشوئی از  
کجا جوئیم علم از ترک علم از کجا جوئیم سلم از ترک سلم از کجا جوئیم هست از ترک هست  
از کجا جوئیم دست از ترک دست یا هم توانی کرد یا نعم المعین دیده معدوم را تو هست بین  
و چونکه کافر شدند و بتناظر پیرستیدند و خدای تعالی را هیچ شکر نگفتند باز فرمود مر حبیب  
خود را علیه الصلوة والسلام تا جواب روشن تر بگوید پس فرمود قلْ هو الذی بکوامی  
آن نصرت دهنده شمار او در جنگها و روزی دهنده شمار او در دنیا آن خدا نیست که ذواکم  
بیا فرید شمار از عدم فی الارض و در زمین و آن خدا نیست که قالیه باو تحشرون  
حشر کرده شوید از پس هر روز و زنده شدن بازگشت شما بر حمت او یا عذاب او باشد  
دوستان را و مؤمنان را در بهشت جای دهد و کافران را و دشمنان را در دوزخ نصیب عار  
انت که شنوای و بینای و دانای و زندگی و مروگی همه از و داند و خلایق را مظاهر شما  
چنانکه عارف رومی می فرماید بیت تا چو سرنای منی بی دم من ناله مکن تا چون چنگ  
نوازم ز نوای هیچ مگو نشوئی ذره کان محو شد در آفتاب خنک او بیرون  
شد از وصف و حساب چون ذره محو شد نفس و نفس خنک کنون خنک خورشید است  
در بر رفت از وی جنبش طبع و سکون از چو انا الیه راجعون مابعد بحر نور خود را بچ  
شدیم در رصاع اصل مسترضع شدیم و رفروغ راه امی مانده رغول لاف کم زدن

از اصول ای بی اصول جنگ ما و صلح ما و نور عین چه نیست از ما هست بین الاصبغین  
 چون از اول سوره تا اینجا از عذاب کافران و راحت مؤمنان و زنده شدن ایشان و در  
 روز قیامت خبر کرد و کافران بطریق مسخرگی و انکار از محمد و محمدیان می پرسیدند از آن  
 نیز خبر کرد و گفت وَيَقُولُونَ و می گویند کافران حتی کی باشد هَذَا این الوعد  
 و وعده کردن و آمدن قیامت خبر کنید ما را ازین افرو کنتم اگر هستی شما صلیقین  
 راست گویان نصیب عارف اینست که از انکار منکران خسته دل نشود چون ازین د  
 پیش گفته شده که بهترین از ما بدتر ازین کرده اند آنچه کرده اند و شکر گوید که از منکران نیست  
 خطاب شد رجب را علیه الصلوة والسلام تا گوید جواب ایشان قُلْ إِنَّمَا أَعْلَمُ عِندَ  
اللَّهِ بگوئی ای محمد بدستی و راستی که نیست دانستن آمدن روز قیامت نزدیک چنانکه  
 مگر نزد خدا می توانی وَأَنَّمَا أَنَا بدستی و راستی که نیستم من مگر مُذْنِبٌ میم و پند و  
 خبر کننده از قیامت تُبْرِينُ پیدا کننده آنچه بر من فرستد و مرا فرماید تا بگویم من نمیدانم  
 که کی خواهد بود یا نیستم من مگر پیدا کننده ناپیدا و رسول ظاهر با آن لازم و مستعد یعنی  
 ذات من در میان شما پدید است و از روع گفتن و خیانت کردن مبرست من اینم و رسول  
 بینیم و چون شمع منیرم بباد انکار منکران منیرم بیت چراغی را که ایزد بر فرو  
 بر آنکس که زنده و ستش بسوزد فَلَمَّا پس چون رَأَى که بینند آن وعده را یعنی  
 عذاب قیامت را وَلَفَّتْ ای دافقت نزدیک سَبَّيْتُ غمگین گرد و قیل  
 زشت کرده شود یعنی سیاه شود السود و المساوۃ غمگین کردن وَجَوَّاهُ الَّذِينَ  
كَفَرُوا رویها آن کسانی که کافر شده باشند و قیل و گفته شود مرا ایشان را هَذَا  
الَّذِينَ این آن عذاب است كَنتُمْ بودید شما بِهِ متد عَوْنٌ که از زو میردید  
 او را و می گفتید که کی باشد این وعده قیامت الادعاء و ادعوی کردن و آرزو  
 خواستن بعضی می گویند چون مؤمنان می گفتند که ما را خدا می توانی نصرت خواهد  
 داد در دنیا و شمار عذاب خواهد کرد و دنیا بدست ما و در قیامت بد و زرخ ایشان  
 مسخرگی می کزده می گفتند که کی خواهد بود این عذاب حق تعالی این آیه فرستاد که

چون کافران عذاب را بینند و دنیا چنانکه در روز بدر دیدند عکین شوند و سپاه  
 رومی شوند و فرشتگان که جامی ایشان را بگیرند گویند این آن عذاب است که شما سخن  
 می کردید بر مؤمنان و می گفتید که خواهد بود و حق تعالی فرمود قل بگو ای محمد ترا این  
 کافران که سخن می کنند بنویس و بیاور آن تو و هلاک ترا و ایشان را می طلبند آن آیه  
 آیَمِ يَسْتَدِينُ اِنْ اَكْرَهْ اَهْلَكَ نَحْنُ اَللّٰهُ هَلَاكُ كُنْزِ اَمِي تَعَالٰى وَمَنْ دَهْرُ كَسِي  
 كِه مَعِيْ بَاسِن اَنْدَازِ مَوْمِنَان و نصرت و غلبه ندهد ما را بشما او و حجت یا رحمت کند  
 بر ما در آخرت و نصرت دهد ما را بر شما در دنیا فَمَنْ يُّسْكِرْ كَيْفَ يُّجِزُّ بِرَمَانْد و امان  
 دهد الكَافِرِيْنَ کافران را مِنْ عَذَابِ اَلْاَلَمِ از عذاب دردناک در دنیا و آخرت  
 یعنی ما را معبود که الله است و قادر است و رحیم است اگر نصرت ندهد در دنیا و عقبی شما را معبود  
 معبودان شما که می توانند نصرت تواند داد شما را چو که مکرر از خود و ور نمی توانستند کرد باز  
 فرمود که قُلْ بگو ای محمد هُوَ اَلرَّحْمٰنُ آن معبود مانیک بختاینده است اَمَّا يَدِ  
 اِيْمَانِ آوریم بوی و عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا و بروی تو کل کرده ایم و کار خود را بوی باز گذاشته  
 ایم امید داریم که ما را فرو نگذارد و بر دشمنان ما را غلبه و نصرت دهد چونکه مهربان  
 بر مؤمنان و کار گذارد و دستان است التَّوَكَّلْ تکیه کردن یعنی پشت بکسی باز نهادن نصیب  
 درویش است که از درگاه او ردی نگرداند و هیچ چیز و هیچ کس پناه نگیرد و بداند که او رحیم است  
 و دستان او فرو نگذارد بدیت نقش جهان کی کند پشت بمانی کند بد پشت ندارد و چو شمع چون  
 یکی روست او فَمَنْ يُّسْكِرْ پس زود باشد ای کافران که بدانید که من هُوَ کَمِيت  
 او فِيْ ضَلَالٍ در گمراهی قَبِيْرٍ پیدای زود باشد که دستان را بر دشمنان غلبه و رحیم  
 در دنیا و بر حمت برسانیم در عقبی چنانکه کردیم محمد و محمدیان در روز بدر جبرائیل میکائیل را با دیگر  
 فرشتگان در مدد ایشان فرستادیم ابو جسل و یاران او را کشته و خسته کردیم نصیب درو  
 اینست که بر کند بجای منکران تا حق تعالی نصرت او کند و همه منکران بدانند و رومی براه  
 آورند بعضی بتحقیق و صدق و بعضی بتقلید و طمع دنیاوی و زرق و سنت الهی باین رفته است  
 چنانکه مشاهده شده است در وقت انبیا و اولیا باز حضرت مولی تعالی فرمود قل اِنَّمَا





وعلوم شرعی و فوائده و منبیه سوگند یاد کرد حق تعالی و گفت بجزمت تون یعنی آن ماهی معین و بحر مت  
 قلم و بحر مت نوشته شده که ما آنست نیستی تو ای محمد **يُنْعِمُهُ رَبُّكَ** ای باغما به نیکی  
 پروردگار تو بر تو بر پیغمبری و سروری و مهتری **يُخَيِّرُكَ اللَّهُ** دیوانه نیستی بلکه برگزیده مانی  
**وَأَرْسَلْنَاكَ** و بدرستی که مرتزاست **لَا جَبْرَ أَرِزْدَى** عین **يُخَيِّرُكَ اللَّهُ** برگزیده شده و نه سبایان  
 رسیده یعنی ترا ثوابیت و کمالاتیت که اثر ایچا پس نداند مگر خدا ای تعالی **وَأَرْسَلْنَاكَ**  
**لَمْ يَكُنْ لَكَ عِظْمٌ** و بدرستی که تو ای محمد بزرگوئی بزرگی هستی و خلق او بر موافقت قرار  
 بود یعنی عمل کردن بقرآن خلق نیکوی محمد علیه الصلوة والسلام است و همه خلقهای نیکو که  
 در قرآن است از امر و نهی و ادب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم و قلم ادریس  
 و شکر فوج و جود هود و خلعت خلیل و زیادت بران نیز دارمی چنانکه گفت **لَقَدْ**  
**أَدْبَنِي وَبَنِي فَأَحْسَنَ** تا دیدی **مصرع** آنچه خوبان همه دارند تو تنها دارمی  
 بشیخ جنید رحمة علیه گفت که خلق عظیم این بود که همت او جز رحنای خدا می نبود و ابوالدرد  
 رضی الله عنه گفت که در میامت در ترازوی بنده هیچ چیز گران تر از خلق نیکو نباشد و  
 جبریل گفت هر رسول را علیه الصلوة والسلام **أَيْتُكَ** مکرم الاخلاق از فضل  
**مِنْ قَطْعَتٍ وَتَعْطَى مِنْ حَرَمٍ وَتَعْفُو عَنِ ظُلْمٍ** و لهذا الحديث فوائده  
 کثیره سبب نزول این سوره آن بود که چون وحی آمد و مصطفی علیه الصلوة والسلام اظهار کرد  
 دین خود را و خدیجه و ابوبکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز گذاردن پدید آمدند و کافران  
 گفتند که محمد دیوانه شده است حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد و سوره سوگند یاد  
 کرد که خد دیوانه نیست بلکه برگزیده هست و مخصوص ماست با نعم عام و اخلاق کرام و اجر  
 تمام نصیب در ویش نیست که همچو ماهی خاموش و همچو قلم کسور القلب باشد تا مظهر  
 علوم مستوره و عیوب مستوره گردد **بیت** خاموش شو چو ماهی و صافی چو  
 آب بحر تا رفود بر خزینه گنجشوی امین و دیوانه وار سر بر سوم اهل دنیا نه و نیارود  
**بیت** با خلق چون ندایم الفتی خلل پندار که ما دیوانه ایم و جز بقای مولایمانی  
 هیچ چیز مطلوب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی الجنة که آن تنهایی نیست مزد غیر مقصود



فانه لا ياتر الى مبتدع ولا يجالس ولا يواكله ولا يشاربه ويظهر له من نفسه العداوة  
 ومن داهن مبتدع اسلبه الله تعالى حلاوة السنن ومن تجبب الى مبتدع نفع نوره لا يمان  
 من قلبه يعني من بابيك انك لا تبتدع و باوى نشيند و طعام و آب نخورد و هر كس دوستى كند باوى نور با  
 و اسلام را بگيرد ازوى حكيم غزنوى مى فرمايد **بيت** گروهى اسب سلطان شريعت سرمد كن  
 تا بود نور الهى با و چشمت مقتدر \* **متره** در چشم شماى تيز باد چون سنان \* گر  
 زمانى زندگى خواهد شماى بى سن \* چون توانگر ترين كافرين وليد ابن مغيره بود و هم  
 كلان تر ايشان بود تخفص كند و ويرا بعد از تعميم گفت **وَلَا تَطْعُ** و فرمان بردارى كن  
 اى محمد **كُلِّ حَلِيفٍ** هر سوگند خورنده را **مُهْمِلِينَ** خوار و حقير و دروغ گو مى صنيف  
 و دين حق تعالى **هَكَذَا** عيب كنند و مردمان و غيبت كنند ايشان **مُتَشَاءٍ**  
 سخت رورنده در میان خلق **يَبْنِيهِمْ** سخن چينى يعنى در میان خلق سخن را مى برد و مردمان  
 ورمى اندازد و در حديث است كه لا يدخل الجنة صاحب نهمه يعنى خيشت را  
 و بر پشت در نمى آرند **مَنَّاعٍ لِلْخَبِيرِ** سخت باز دارنده نيكي يعنى سخت بخيل و باز دارنده  
 خلق از ايمان آوردن **مُعْتَدٍ** سخت از حد و رگزرنده در ظلم و ستم **اَيْشِيهِ** سخت گناه كار **عُتْلٍ**  
 سخت به خوى و ناپاك **بَعْدَ ذَلِكَ** از پس اين عيها عيبي و گيرد از آن اينست **زَيْنِيمُ حَارِثٍ**  
 از مادر زاييده است و وى را پدر معين نبود بعد از پدر و سال مغيره او را بفرزندى قبول كرد و گفت  
 كه من مادر وى زنا كرده بودم اين وليد از آن متولد شده است حق تعالى دوست خود را مى گويان  
 دشمن بركه عيهاى او را شنيدى فرمان بردارى كن **اَنْ** گان از براى آنكه باشد وى ذآ  
**صَالٍ** با مال و **بَنِيْنٍ** و با پسران يعنى براى از توانگرى وى و قوت و شوكت و پسران بقوت  
 وى كه ده پدر بود مردى را فرمان وى مبر و سيل ما و مكن كه او دشمن ماست چو كه كتاب ما را قبول  
 نمى كند **اِذَا تَسَلَّى** چون خوانده مى شود **عَلَيْهِ** بروى آياتنا آيتهاى قرآن كه فرستاده  
 ماست **قَالَ اسَاطِيرُ** مى گفت اين فسانها و نوشته شده **الْاَوَّلِينَ** پيشينيان است  
 و دروغ ست امام حمزه و ابو بكر كه را وى امام عاصم است **عَآنْ** گان بدو همزه خوانده اند و باقى  
 قرآن بيك همزه خوانده اند **تَقْدِيرُهُ** على الاول لان گان ذآ مال و بنين لا تقطعه



لَعَنَ لِمَ تَفْعَلْ ذَلِكَ وَعَلَى الثَّانِي تَقْدِيرُهُ لَا تَقْطَعُهُ لَا فَرْكَانَ چُونِ اَیْنِ کَا فِسرِ اَیَا دِکُرو  
وَعِیْبَهَائِی بَدَاوِ اَیَا دِکُرو جِزَائِی اَوْرَا دِکُرو گُفْتُ جَلْ جَلَالَهُ سَکَنَ لَهُ هَرَّ اَمْنَهُ زُو دِ بَاشَدِ کِ دَاغِ بَیْشِ  
اَلْوَسْمِ دَاغِ نَبَاوَنَ عَلَی الْخُسْ طُوفُورِ بَرِ بَرِیْنِ دِ مِی وَرِ قِیَا مَتِ یَعْنِی رُوی دِ مِی رَا سِیَا هِ کِنِیمْ خَرَطُومِ  
گُفْتُ رَا دِ هِمِه رُوی سَتِ بَدَا کِمِه بَیْشِ تَرِ مَغْزَنَ بَرِ نِیْنَدِ کِه اَیْنِ کَا فَرُو لَیْدِ اَبِنِ بَغِیْرَه سَتِ وَبَعْضِی گُویَنْدِ  
کِه اَبُو جَهْلِ سَتِ وَبَعْضِی گُویَنْدِ رَا دِ هِمِه کَا فَرَا نَدِ نَصِیْبِ وَرُو لِشِ اَبِنِ سَتِ کِه اَزِیْنِ عِیْبَهَا کِه یَا دِ کُرو دِه شَدِه  
وَرِیْنِ آیتِ دُورِ بَاشَدِ سُو گَنْدِ بَیْارِ نَخُورِ دُورِ رُوعِ نَگُویَدِ وَغِیْبَتِ کَسِی نَکَنْدِ وَ سَخْنِ چِیْنِی نَکَنْدِ  
وَ بَخِیْلِ نَبَاشَدِ وَ گَنَاهِ کَا رُبِی اِشِ مَانِی نَبَاشَدِ وَ بَدِ خُوسِی نَبَاشَدِ وَ زَنَا کَا رِ نَبَاشَدِ وَ اَزِ فَرَا بِنَاهِی خُدا  
کُشِی نَکَنْدِ وَ کَسِی اَزِ بَرِ اِی مَالِ وَ قُوتِ فِسرِ مَانِ بَرِ وَا رِی بَخْلَافِ فِرْمَانِ حَقِّ تَعَالِی نَکَنْدِ وَ اَزِ حَقِّ گُویِ  
بَا زَنَا اَیْنَدِ وَ بَا یَدِ کِه بَا دُوسْتَانِ حَقِّ تَعَالِی وَ شَمْسِی نَکَنْدِ کِه مَلْعُونِ اَبِری گِرو دُورِ سَوَا سِی دُنِیَا وَ نَازِشِ

## بیت

حمله عالم زین سبب گمراه شد گم کسی را بدال حق آگاه شد

بَدَا کِمِه حَقِّ تَعَالِی بَرِ کِتِ مَصْطَفِی صَلِی اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ سَلَمِ اَهْلِ کِمِه رَا عَزِیزِ گِرْدِ اَنِیْدِ وَ رُوی نِیْدِ اَزِ بَرِ اِی  
اَصْحَابِ فِیْلِ غَیْرِ اَنِ نَکَاهِ وَ اَشْتِ وَ کَعْبَه رَا قَبْلَه سَاخْتِ وَ نِعْمَتِهَا بَرِ اِیْشَانِ بَیْارِ کِرْدِ وَ چُونِ شُکَرِ  
لُغْتَنَدِ وَ قُدْرُوی نَدَانَسْتَنَدِ بَلُوی اِیْمَانِ نِیَا وَ رَدَنَدِ مِی رَا اَزِ مِیْمَانِ اِیْشَانِ بَدِیْنَه بَرْدِ وَ قَبْلَه رَا گِرْدِ اَنِیْدِ وَ سَجْدِ  
وَ قَصِی رَا قَبْلَه کِرْدِ وَ نِعْمَتِهَا اِشْتَانِ رَا بَرْدِ وَ دِرْ جَنگِ بَدِ رَهْلَاکِ کِرْدِ اَشْتَانِ رَا وَ بَعْدِ اَزِ اَنِ مَهْفِتِ سَالِ  
وَ رِ مِیْمَانِ اِیْشَانِ قُحْطِ شَدِ تَا غَا یَمِی کِه اَسْتَحْوَ اَهْنَا رَا اَرْدِ مِی کِرْدِ وَ مِی خُورْدِ وَ هَرِ جَا کِه مِی رَفْتَنَدِ بِنِ عَزْتِ  
وَ بِنِ حَرْمَتِ وَ تَرَسَانِ مِی بُو دِنَدِ وَ اِیْشَانِ رَا غَارِتِ مِی کِرْدِ وَ دِ پِجَارِی بَیْارِ بَرِ اِیْشَانِ پِیْدَا شَدِه  
بُو دِ حَقِّ تَعَالِی اَزِیْنِ حَالِ خَبَرِ مِی دِدِ وَ مِی گُویَدِ اَرِنَا بَدِ رَسْتِی رَا سَتِی کِه مَا بَلُکُو نَمَا کِمِ اَزِ مَوْدِیمِ  
اَهْلِ کِمِه رَا وَ نِعْمَتِهَا وَ اَوِیمِ وَ بَا زِ اَزِ اِیْشَانِ گِرْفَتِیمْ یَعْنِی اِنْجِه بَعْلَمِ قَدِیمِ اَزِ اِیْشَانِ دَا سَتَه بُو دِیمِ پِیْدَا کِرْدِیمِ  
کِه مَا بَلُکُو نَا چُنَا کِمِه اَزِ مَوْدِیمِ اَصْحَابِ اَلْجَنَّةِ خُدا وَ نَدَانِ اَنِ بُو سْتَانِ مِیْمَانِ وَ کِه دُرُو لَا  
بِیْمِیْنِ بُو دِ کِه اَوَلِ اِیْشَانِ اَزِ عَطَا وَ اَوِیمِ چُونِ کِمِه شُکَرِ نَگُفْتَنَدِ بَلَا وَ اَوِیمِ چُنَا کِمِه اَهْلِ کِمِه رَا وَ تَقْصَدِ اَنِ بُو سْتَانِ  
اَیْنِ بُو دِ کِه پِیْرِ دِ صَالِحِ مَسْلَمَانِ بُو دِ وَ رُو لَا یَتِ یَمِیْنِ کَا مِی کِه اَنِ رَا حَضِرِ اَنِ گُویَنْدِ اَزِ مَصْنَعَا یَمِیْنِ بِمَقْدَارِ  
فِرْسَنگِی دُورِ وَا وَا رَا بَاغِی بُو دِ وَ رُوی اَزِ هَرِ رُوعِ مِیوَه وَ نِعْمَتِهَا بُو دِ وَ زِ رَا عْتِهَا بُو دِ وَ چُونِ وَ قُوتِ چِیْدِنِ

آن میوه را دور و گردون رزاعته باشد می فقیران را بسیار دادی و حق خدا می میدادی و در وقت در و گردون و بر داشتن غله و در وقت آرد کردن و مان بختن چهار بار عشره اومی حق تعالی و بر ابرکت داده بود که تا سال دیگر می را نعمتهای بس می کرد چون وی فوت شد از وی سه پسر ماند گفتند ما را زن و فرزند بسیارست ما نتوانیم کرد چنانکه پدر ما می کرد و برادر او وسط یعنی نیکوتر ایشان یا میانگی ایشان گفت چنین کنید بندگان حق تعالی کنید و بر طریق پدر بروید سخن او را شنیدند و بعد همه اتفاق کردند برین و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته است اقْتُمُوا چون سوگند خوردند که اَيُّكُمْ ببریم میوه می آن باغ را و بدریم گشت او را مُصْحِحِينَ چون با ما و کنندگان باشیم یعنی در باداد چگاه که فقیران و گدایان ندانند نهی از ایشان چنین کنیم اَلَا يَسْتَشْفُونَ و انشاء الله گفتند و قصد نفع خود کردند و وظایف حق تعالی نطلبیدند فَطَافَتْ پس بگرد گشت عَلَيْهَا بران بوستان و باغ و دیقانیهای ایشان طَافَتْ گرد گردنده مِنْ ثَمَرَاتِهَا از بلای می پرور کار تو یعنی باده خدایتعالی بوی رسید و فَاَيُّهُمْ و ایشان و خواب بودند فَاَصْحَكَتْ پس گشت آن بوستان كَالْصَّيْرِ غیر همچون شب تاریک بسوخت با تشر آسمانی و هیچ درخت و میوه و غله نماند و یا چون خاکستر سیاد شد بقول ابن عباس رضی الله عنهما فَتَنَادَى پس آواز داد و ندیکد بگردانم مُصْحِحِينَ داخلین فی الصبح یعنی در وقت صبحم اِنَّ غَدًا که با ما و کنید و چگاه بروید علی اَحْوَيْتُكُمْ بر گشت خود و بوستان خود را كُنْتُمْ اگر بستیید صان بِئْسَ بزد گامیوه می خود را و زراعتها را چگاه تر بر وید تا گدایان و مسکینان نیابند چنانکه آموخته شده اند در پیش ازین که پدر ایشان بمقدار قوت سالیانه میگرفت و باقی ایشانرا میداد و هر چه بر تان میماند و هر چه نشد می شد و از تک خرمن میماند همه بفقیران می داد و فقیران را چیزی بسیار جمع می شد فَاَنْطَلَقُوا پس جمع شدند در آخر شب نزد یک بِصَاحِبِ رفتند سوی آن بوستان خود و فَتَمْتَحِنُوهَا و ایشان با یکدیگر سخن می گفتند الْحَافَتِ سخن آهسته و نرم گفتن اَنْ لَا يَدْرِي خَلْفَهَا که در نیابند در آن بوستان اَلْيَوْمَ امروز عَلَيْكُمْ بر شما مَسْكِينِينَ گران یعنی می رفتند و سخن را آهسته می گفتند و شب تا فقیران نشنوند و بایشان کیجای در آن بوستان

نروند و چیزی از آن میوه نگیرند و حاصل آنکه فقیران را در آن بوستان گذارند و ایشان چیزی ندهند و  
 غدا و آما داد کردند و رفتند علی حذر بر منع کردن فقیران از میوه های آن بوستان یا غضب بر فقیران  
 بکنند برایشان قاید رین توانایان آنکو منع کردن و غضب کردن و قصد کردن یعنی در بامداد  
 رفتند سوی آن بوستان خود بقصد اینکه گدایان را چیزی ندهند از آن میوه و غدا و در گمان ایشان این که ما می توانیم  
 که چنین کنیم فلما پس چون را و ها و دیدن آن بوستان را سوخته شده و سیاه گشته قالوا گفتند آقا بدرستی که ما گفتار  
 کم کرد گاهیم راه بوستان را و این بوستان ما نیست زیرا که ما ازیر لوح سنا خود چون بخانه خود رفتیم دیدیم در پر میوه  
 و سوخته و سیاه شده نبود پس این بوستان ما نیست پس چون تفحص کردند نشانیهای بوستان خود را نشناختند  
 که این بوستان ما است و ما راه کم نه کرده ایم گفتند بکل سخن بجز و مؤمن نیست که ما راه کم کرده  
 باشیم بلکه ما محروم و مانیم از نعمتهای این بوستان بسبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم نکنیم  
 و همچنین که پدر ما میکردیم و بخیلی کنیم و برادر نیکوتر ایشان گفته بود که چنین نکنید سخن وی را نشنود  
 بودند و ایشان آمد قال گفت اوسطهم بهتر ایشان یا میانگی ایشان آنکه اقل لکم  
 گفته بودم شمارا پیش ازین لو که چرا قسم بخون بپاکی یاد نمی کنید خدا ایتعالی را و افشا شد  
 و سبحان الله نمی گوئید و کار را بخدا ایتعالی نمی گذارید و چرا نماز نمی گذارید که بشو می آن این ملا را  
 بشمار سائید که بخیلی کردید و نماز نمی گذارید و بخاطر این فقیر می رسد که شاید که معنی این باشد که  
 چرا گمان بد میسرید بحق تعالی که شمارا عوض ندهد و برکت ندهد با آنچه گدایان می بردند چنانکه پدر ما را  
 میداد چرا حضرت او را منزه نمی گردانید ازین گمان زیرا که جو انفراد و اعتماد بکم حق تعالی می کند چراش  
 میدید که بخت قصه و زیاده اگر خواهد و بخیل گمان بد می برد و حضرت کبریا و از برای این در حدیث آمده است  
 که قال النبی علیه السلام الجنی لا یبدخل الجنة ولو کان عابدا و السخی لا یبدخل  
 النار و لو کان فاسقا پس چون سخن برادر نیکوتر را شنیدند قالوا گفتند سبحان پاکی  
 از همه عیبها و ازین که جزا ندهد جوان مردان را و تناسل بر پروردگار است انا کنا بدرستی که  
 ما گناه کار بودیم بروردیشان به نیت بد کردن ظالمین ظالم و ستم کنندگان بودیم بر بزرگوار  
 به نیت بد کردن و رفتار بد و خود را گذاشتن و در ترک توکل بحق تعالی چون قرار کردند بر بدی خود  
 فاقبل پس روی آورد بعضی از ایشان علی بعضی دیگر یکتا و مؤمن

طاقت می کرد و نمیکرد بگرز که این چه بد کرداری بود که ما کردیم و رفتار پدر را گذاشتیم و سخن چندی گفتیم و چون  
 چون پیشان شد قالو گفتند یا و یا نیکوای وای بر ما ای نیکو بدرستی که بودیم ما احکام غنیبت  
 از حد بندگی و رگد ششگان و ظالمان و عاصیان و بی فرمان بودیم چون گناه خود را داشتند  
 و پشیمان شدند امید رحمت حق تعالی داشتند گفتند عجبی شاید بود و قیل و قول که دین پروردگار ما امید میداد  
 ان یبذلنا که بدل ده ما را چیزی که بهتر از آن بوستان و میوه نامی وی است که بد رستی که الی  
 دینا بسوی رحمت پروردگار خود یا پروردگار دگر غبون رغبت کنندگانیم رحمت او امید  
 میدادیم که ما را ضایع نکند و چون توبه بجا کردند و امید رحمت داشتند که بهتر از آن بوستان بد بشاق  
 نعمت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت که بمن سیده هست که چون ایشان توبه بجا می کردند  
 حق تعالی ایشان را در عوض آن بوستان دیگر داد که خوشتر از انگور سیاه وی چون مروی بودی برای  
 این داده و رفیع بصائر آورده است که هم در آن شب که توبه کردند باز آن بوستان را بهتر از آنکه بود  
 ساخت حق تعالی خبر داد از عذاب خود مرعاصیان را و در دنیا و گفت کذا لک همچون  
 عذاب ایشان است العذاب عذاب هر که شکر نعمت من نگوید و کفران آورد بمن در دنیا  
 و همچنین عذاب می کنم و لعذاب الاخرة و هر آینه عذاب آخرت مرکا فراموش عاصیان را  
 اگر کسی بزرگتر است ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکه را و اهل بوستان را لو کان فی الکتاب  
 که یعلمون بدانند حقیقت کار را از گناه باز ایستند و حق خدا تعالی را بدهند بدرویشان  
 و حکمهای او را قبول کنند نصیب درویشان ازین قصه آنست که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی  
 بجای آورد تا زوال نیابد و نعمت بزرگ رحمت بدل گردد و چون عذاب کافران و عاصیان را در دنیا و آخرت  
 بیان کرد از حال متقیان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله ان للمتقین بد رستی و راستی که خدای تر  
 را عند که بهیم نرو پروردگارشان و آخرت جنات النعیم بهشتهای پر نعمت که آن را  
 خدای داد که بر خاطر بچکس نگذاشته است و چشم بچکس ندیده است در دنیا مانند آن نصیب  
 درویشان آنست که تقوی را شعار خود سازد و بداند در همه قرائن و عدلای نیکباز خدای ترسان  
 راست نمرود ان شمعان را و نه مفتیان را و نه شیخان را و نه زاهدان را و نه ناجیان را و نه غایبان را و نه  
 که از آدم گیرند و مگر کنند و مانده اند و خلقان را صید خود کنند کافران که می گفتند که اگر قیامت

باشد و بهشت و دوزخ باشد چنانکه محمد می گوید علیه الصلوة والسلام را بهشت بهتر خواهد بود چنانکه  
 در دنیا حال ما بهتر است از مومنان و اگر حال ما بهتر نباشد برابر باشد حق تعالی این آیت فرستاد  
كَأَنفَجَلَ آبًا پس که دانیم ما الْمُسْلِمِينَ مسلمانان را در روز قیامت كَالْحَجَرِ مَيْدٍ همچون  
 کافران گنه گار یعنی خزای مسلمانان را نعمت ما و بهشت گردانیم و جزای کافران را عذابها و دوزخ گردانیم  
 هرگز به این نباشد الاستفهام لا انکار باز عتاب و انکار که حق تعالی بر کافران برین سخن گفته  
 بودند و فرمود مَا لَكُمْ چه بوده است بَرِّشْمَا کیف چگونه تَحْكُمُونَ حکم بطل  
 می کنید که دوستان را همچون دشمنان جزا دهید هرگز چنین نخواهد بود چون حکم ایشان باطل بود و بطل  
 ایشان را بیان کرد و گفت جل جلاله أَهْلَكُمْ یا مر شما راست كِتَابٌ نامه و کتابی منزل از  
 آسمان که من فرستاده باشم فِيهِ درین کتاب تَدْرُسُونَ میخوانید الدرسه درس  
 علم خواندن إِنَّ لَكُمْ فِيهِ درستی راستی که مر شما راست دران کتاب لَمَّا تَخَيَّرْتُمْ  
 براینه آنچه می گزینید و اختیار می کنید از برای خود و این کتاب هرگز نفرستاده بودیم شب پس از  
 هوای نفس خود حکم باطل نمی کنید أَهْلَكُمْ یا مر شما راست ایمان سوگند و عهد عَلَيْكُمْ یا  
 که خداوند شما را بِالْعَهْدِ رسیده است این سوگند و راست و راسته است و باشد  
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت إِنَّ لَكُمْ فِيهِ درستی که مر شما راست دران سوگند و عهد  
لَمَّا تَخَيَّرْتُمْ حکم کنید از برای خود و این نیز هرگز نبوده است پس حکم شما باطل باشد  
 و از هوا و افترا باشد سَلَامٌ بر سر یا محمدین کافران را أَقِيمُوا کدام ست از ایشان بِذَلِكَ  
 باین حکم باطل فِي عَمِّ که نیک و ضامن و بد رفتاری یعنی این حکم ایشان باطل است و هیچکدام از ایشان  
 آنرا نمی تواند کرد و کفیل نمی تواند شد چون می دانند که باطل است أَقِيمُوا یا مر ایشان راست  
شَرِّكَاءَ شَرِّكَانِ خدا و تعالی را خاکشان بدین چنانکه گمان می برند بر بتان خود را که شر یک اند  
 بخدای تعالی و در گواشی چنین آورده است فَلْيَا تَوْأَسَا بسیار بد بِشَرِّكَائِهِمْ بتان خود  
 را ناگوشید که این حکم ایشان راست است و در قیامت چنین خواهد بود که ایشان می گویند  
يَا تَوْأَسَا اگرستند صَادِقِينَ راست گویان که بتان ما چنین گفته اند این خبر نیز نذر اند زیرا که  
 بتان ایشان سنگ و چوبی و جامدی اند که سخن نمی توانند گفت و در کشف می گوید که قوله آم

لَهُمْ شُرَكَاءُ أَي نَاسٌ يَشَارِكُونَهُمْ فِي هَذَا الْقَوْلِ وَبَيْنَ تَقْدِيرِ جَنِينَ بَاشِدَ أَيَامِ بْنِ كَافِرًا  
 از جن و انس و عقلای عالم شریکان هستند که موافق ایشان باشند که این حکم راست است  
 و باطل نیست این نیز ندارند و هیچکس چنین نگفته است و ما فی الکشف اولی قامل و تعلم به انکه  
 حق سبحانه و تعالی سخن کافران را که ما در قیامت بهتر باشیم از مومنان با همچون ایشان باشیم  
 روگردان ایشان دلیل طلب گروه و وجه اول دلیل نقلی دوم اتفاقی و عهدی سیم عقلی چون  
 ایشان از همه عاجز آمدند حبیب خود را وعده کرد که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم کرد و گفت  
جَلْ جَلَالَهُ يَادُّوْكَرْنِیْ مُحَمَّدٌ یَوْمَ اَنْ رَّوْزِرَاکَ یُکْشَفُ کِثَاوَهُ شود یعنی پیداکرده شود عَوْنٌ  
سَاقٍ از سختی عظیم و شدت ای عن بکاء عظیم و شدت فطیعه یعنی یادکن آنروز را که  
 پیداکرده شود و روی بلای بزرگ و کارهای بزرگ که خلق اولین و آخرین حیران مانند و تبرسند و هر یک  
 کاری پیش آید که برگزانشان نیامده باشد در لغت عرب کشف ساق عبارتست از سختی کار گفته می شود  
 کشف الحرب عن سابقها سخت شد جنگ اگر جنگ را ساق می باشد فاما چون کسب اکاری سخت  
 و دشواری پیش آید میان رومی بند و جامه را بالامی کشند ساق پای چنانکه در کشف آورده است  
قَالَ حَافِیْ أَخُو الْحَرْبِ إِنَّ عَصَتْ بِهِ الْحَرْبُ عَصْمَتَا وَانْ شَمَرَتْ عَنْ سَاقِهَا  
الْحَرْبُ شَمَرًا یعنی چون کار سخت و هولناک پیداشود فَیَدُّ عَوْنٌ و خوانده شود خلق را  
 در عساکت قیامت إِلَى السَّجُودِ سجده کردن فَلَا یَسْتَطِیْعُونَ پس نتوانند کافران  
 و منافقان سجده کردن از بهر آنکه پشتهای ایشان همچون استخوان پهن شود خَاشِعَةً خَوَارِ  
بِشَدِّ ابْصَادِهِمْ چشمهایشان یعنی ایشان تبرسند از عذاب و نیست قیامت و چشمهای  
 شان بمغاک فرو رفته باشد فَرَقَّ هَتَمُهُمْ می رسد ایشان ذِلَّةٌ خواری و سیاه روی بعد  
 بیان کرد حق تعالی که چنان نتوانند در قیامت سجده کردن و گفت جَلْ جَلَالَهُ وَفَنَدَ کَانُوا  
 و تحقیق بودند این که در قیامت سجده نتوانند کرده با مومنان در دنیا در آمیخته یَدُّ عَوْنٌ  
 خوانده می شد إِلَى السَّجُودِ سجده کردن و نماز بجماعت گذاردن از کعب احبار آمده است  
 که ایشان سجده نمی کردند و نماز بجماعت نمی گذاردند و هُمْ سَالِمُونَ و حال این بود که این  
 سترست بودند و پشتهای ایشان همچون استخوان پهن یک لحظ نبود امر و زامیر ای آن سجده

و نمیتوانند کرد یکی از بزرگ مفلوج شده بود چون وقت نمازش می دو کس می را برداشته  
 مسجد می بردندی و گفتی از بیست قیامت درین حال می ترسم بدانکه سجده کردن در قیامت از برای  
 عقوبت کافران و منافقان و عاصیان باشد از برای تکلیف بر مؤمنان را چون آخرت جای تکلیف  
 بدانکه شیخ ابواللیث و جماعتی از مفسران در تفاسیر معنی این آیه را بطریق دیگر نیز بیان کرده  
 اند دو حدیث روایت کرده اند یکی از ابوهریره و دیگری از ابوالدرداء رضی الله عنهما حدیث دیگر  
 کشف آورده است از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که یکشف الرحمن عن ساقه فاما  
 المؤمنون فيخرون سجدا واما المنافقون فيكون ظهورهم طبقا صفا كان  
 فيها السفا فيدلا سفسود سبخ آهین یعنی ستخوانهای پشت ایشان بی بندگی کرد و دیگر  
 تحت شود همچون سیخهای آهین و سجده نتوانند کرد و تاویل آیت و حدیث بدین وجه می کنند  
 که مراد از ساق حجاب غرنت است که برداشته شود و خلق را در عرصات جمع کنند و عذاب حسا  
 پیدا شود و او را منظر لومانی از ظالمان بستانند چون فارغ شوند مذارند که هر کسی هر چیزی را که  
 بندگی کرده باشد پیدا کند و در پیش می می رود تا در روز خوش اندازد و بت پرستان را بتان  
 و جهودان را بصورت عزیز پیغمبر علیه السلام فرشته پیداشود و ترسانان را بصورت عیسی علیه السلام  
 فرشته پیداشود و ایشان را می برد و بوزخ تا کسی نماند از ایشان مگر مؤمنان و فرمان بردار  
 و عاصیان و منافقان در میان ایشان بمانند تا آید که شما نیز در پی معبودان خود بروید ایشان  
 گویند ما را هیچ خدائی و معبودی نبوده است مگر الله تعالی ندا آید که اگر خدای خود را برینید  
 شناسید گویند شما ایم چون و بیچگونه که او را در دنیا ندیده ایم فاما پسندگی کرده ایم پس  
 ایشان را قوت بیانی دهد که هرگز نبوده است نور عظمت و کبرای حضرت عزت پیداشود ایشان و داند  
 که آن نور حق است جل جلاله همه مؤمنان فرمان بردار در سجده افتند و منافقان سجده نتوانند کرد و بهای ایشان سیاه گردد  
 چون مؤمنان از سجده بردارند و بهای ایشان چون ماه چهاردهم باشد این حدیث ابوهریره در پیش عمر بن عبد العزیز روایت  
 کرد و عمر وی راسته بار سوگند داد که راست می گوئی بعد گفت عمر با سمعت فی کراة اهل التوحید حدیثا  
 باو احب من هذا الحدیث و الله تعالی اعلم و این فقیر می گوید که این حدیث در مصابیح است فاما چیزی  
 زیاده و نقصان است چون حضرت حق تعالی احوال قیامت خبر کرد کافران باورند استند و قرآن را

افانه گفتند رسول خدا را گفت جل جلاله فَنَذَرْنِي فَرْدًا أَوْ يُرْسِلْ بَعْدِي فَمَنْ يَمُنُّ بِهِ  
 ان کسی را که یثیگذب دروغ گو میدارد و ترا بیهوده گماندیش باین سخن یعنی تکذیب می کنند  
 و قرآن و افاضه می دارند و ترا دیوانه می گویند و قیامت را منکر اند پس بگذار وی را با من تا من  
 بپاک کنم ویرا بعذاب دنیا و آخرت مَسْنُوكُمْ جَهَنَّمَ بدرستی که زود باشد که در جبر و جبر و اندک  
 اندک ایشانرا بعذاب نزدیک گردانم و بگیرم ایشانرا استعراج اندک اندک نزدیک گردانیدم  
 خدا تعالی بنده را بعقوبت و خشم خود مِّنْ حَيْثُ أَزْجَا که لایعظموُنْ ندانند که آنچه بایشان  
 میکنم عذاب است و هرگاه که ایشان گناه بیشتر کنند ما ایشان را نعمت دنیا بیشتر دهیم و هیچ بانی  
 بایشان نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش کنند قال النبی علیہ الصلوٰۃ والسلام اِذَا رَأَيْتَ  
 الله انعم علی عبدٍ و هو مقيم علی معصية فاعلم انه مستدرج یعنی بنده چون گناه کند و حق تعالی  
 بروی نیکی کند و بگیرد وی را بدانکه ایراستعراج است و جزای ندادست و اگر بگیرد وی را بعذاب تا  
 توبه کند عنایت اوست و اَصْلِي لَهُمْ و مهلت و بهم ایشانرا و عمر دراز تا گناه کنند و سر نروا  
 عذاب گردند الا طاء فرصت دادن این کیدی بدرستی که کید من مَتَّيْنٌ استوار است  
 یعنی عذاب من در صورت نعمت بر دشمنان سخت استوار باشد چهار صد سال فرعون را مال و مملکت  
 و ایدم و هیچ درد سرش ندادیم نصیب عارف این است که هر چند کرامات از وی ظهور کند ترس بروی بیشتر  
 باشد **بیت** فَاَنْزِلْنِي مُزْنًا وَاُنْقِضْ عَلَيَّ الْوَسْطَیَّ فَاَنْزِلْنِي مُزْنًا وَاُنْقِضْ عَلَيَّ الْوَسْطَیَّ  
 آبی دان و هم بر آب خس نه بلکه داری آب از آتش ترس قال سید الطائفة جنید رحمته الله علیه  
 لَوْلَا مَكْرُ اللهِ لِمَا طَابَ عِيشُ الْاَوْلِيَاءِ وَ مَكْرُ اللهِ تَعَالَى اَنْ يَّطِيْرَ فِي السَّمَاءِ  
 و میشتی علی الماء ابتلاء در صورت فقر می باشد و در وی ترس کمتر است و صورت غنا ابتلا می باشد  
 و اینجا ترس بیشتر است که استعراج و مکر نباشد نفوذ باند سن و ملک خواجه عبد الله انصاری  
 می فرماید که اگر در هوا پری کسی باشی و اگر در روی آب روی خسی باشی ولی بدست آرد کسی  
 باشی چون چندین بنین و چندین تقریر کرد حق تعالی بطلان کفر ایشان را و ایشان را بان نیاورد و بدین  
 نجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت اَمْ تَتَّكِلُوهُمْ اَيَّامِي خَوَّاسٍ تَوَاتَوْا نَحْنُ اَمْ تَتَّكِلُوهُمْ اَيَّامِي خَوَّاسٍ  
 مزی بر رسانیدن حکام شریعت فَمَنْ يَسْتَعِزُّ بِهِمْ اِنْ تَوَلَّوْا فَمَا لَهُمْ شَرْعِيَّةٌ اِنْ تَوَلَّوْا فَمَا لَهُمْ شَرْعِيَّةٌ  
 مزی بر رسانیدن حکام شریعت فَمَنْ يَسْتَعِزُّ بِهِمْ اِنْ تَوَلَّوْا فَمَا لَهُمْ شَرْعِيَّةٌ اِنْ تَوَلَّوْا فَمَا لَهُمْ شَرْعِيَّةٌ



مِطْلَبِي مُتَقَلِّوْنَ هـ گر آن بار کرده شده اند بسبب تاوان و زیان پیروی توئی کنند الاثقال گران  
 بار کردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را تاوانی و زیانی نخواهد بود پس چرا نمی آرند نصیب درویش  
 اینست از اصحاب احباب خود طمع دنیاوی نمکند که طبیعت بشر را از آن گریزان است و در کارهای دینی  
 مژده طلبند از کسی که غریمت آنست **مَثْنُوْمِي** گفت پیغمبر که جنت از آنست که همی خواهی ز کس  
 چیزی نخواه : چون نخواهی من بگویم سر ترا : جنت الماوی و دیدار خدا : و بر با حق نخواهی هم  
 رواست : آنچنان خواهش طریقی نیاست : بار خود بر کس نه بر خویش نه سرور بر اکرم طلب :  
 درویش : باز حق تعالی گمان بد ایشان را که ما بر حقیق ابطال کرد و گفت جل جلاله **اَمْ عِنْدَهُمْ**  
**اَيَا نَفْرُوْكَ** ایشانست **الْغَيْبُ** آنچه از خلق پنهانست یعنی لوح محفوظ **هَمْ** پس ایشان :  
**يَكْتَبُوْنَ** می نویسند آنچه حکم می کنند که ما بر حقیق و محقق بر باطلست این نیز نیست پس چون هیچ دلیل  
 ندارند ایشان بی عقلند و دشمنان مایند مغرور بنعمت دنیا شده اند و ترا میرنجانند بیچستی **فَتَا**  
 پس صبر کن **لِحُكْمِ رَبِّكَ** از برای حکم پروردگار خود که ایشان را فرصت داده است و در دنیا چند  
 روزی و مهلت داده است و تعجیل مکن در رسیدن عذاب بایشان **وَلَا تَكُنْ** و مباش که صاحب  
**الْخُوفِ** همچون یارهای یعنی تا چون یونس مباش تو ای محمد در تعجیل کردن و رسیدن عذاب و بلا  
 باین دشمنان خود و ملول مشو از رنجاندن ایشان و دعای بد مکن بایشان چنانکه یونس مغرور علیه  
 السلام کرد و در کشف آورده است که سبب نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران غلبه  
 کردند بر مؤمنان و جناب پاکر وندخواست تا حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم وعاد بد کند بایشان  
 این آیت نازل گشت که تعجیل مکن و صبر کن و همچون یونس علیه السلام بی صبر مباش **اِذْ نَادَى** چون  
 خواند خدایتعالی را در شکم ماهی **وَهُوَ** و او **مَكْطُوْمٌ** ای صلو غیصنا پر خشم و پر غم  
 گردانیده شده بود یعنی غناک **اَلْكَظْمُ خِشْمٌ** فر خوردن چو که در شکم ماهی حبس کرده شده بود و غم  
 ماهی زندان او بود و خواندن او این بود که **لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سَجَدْتُ لَكَ اَنْتَ اَنْتَ**  
 و در حدیث آمده است که هر که در ماند و مبتلا شده در بلا چون این تسبیح را بخواند خداوند تعالی و در آنجا  
 او به **اَلَا اَكْرِهْ** آن بود که آنست که در یافتی یونس را **نِعْمَةً** نیکی و رحمت **مِنْ رَبِّهِ** از پروردگار  
 او **لَنْ يَنْزِلَ** هر آینه نماند شدی از شکم ماهی **بِالْعَسَاءِ** در محضرتی که در روز کوه بود و نه درخت

و نه چاه و هو مژد موم و او نگو هیده شده بود یعنی ماست کرده شده فاما رحمت حق بود می پاشد  
انداخته شد در میان خالی و نه موم نبود بلکه مروح بود و چون که توبه کرد فاجتنبه و بینه فایس بر گردید  
پروردگارش جملک فایس گردانید شش من الصالحین ده از نیک مردان یعنی از پیغمبران و باز  
بر وی وحی فرستاد و شفاعت دادش بر قومش نصیب عارف اینست که در بلا تا صبر کند و با نیک  
منکران متغیر نشود و عا بد بر ایشان نیند بلکه بسنت مصطفی صلی الله علیه و سلم عمل کند که گفت  
اللهم اهد قومی فاهم لایعلمون و بداند که بدیت بیار شود عاشق امانمی میرد  
سه گرچه شود لا غایتاره نمیکرد و یعنی هر چند ولی فانی باشد و باقی بالله گناه کن بطریق  
باز حق تعالی وی را توبه دهد و بر رحمت خود در رساند چنانکه یونس علیه السلام را فهم من فهم

قَضَى بَيْنَهُ عَلَى الصُّلُوحِ وَالسَّلَامِ

این بود که حق تعالی او را به پیغامبری فرستاد و زمین موصول و قوم وی بسیار بود و اندایش از  
و عظ گفت و نصیحت کرد و بایان خواند بوی ایمان نیاوردند و وی را دروغ گوی داشتند و غضب  
شد و از خدا تعالی عذاب قوم خود را طلب کرد و حی آمد که بایشان بگوید که عذاب خود آمد بندگان  
سه روز یا بعد از چهل روز و از میان ایشان پیرون رفت و عروس می باد و پیسوی رفتند و بیک  
دریا رسیدند موج دریا بسیار شد و عروس را با یک پسر او برد و در دریا غرق کرد و گرگی آمد  
و پسر دیگرش را بر دهنها ماند و در کشتی نشست چون در میان دریا رسید دریا موجی برآورد کشتی را  
گفتند که در میان مایلتند و آیت که از خواجه خود گرفته است مایان عادت این کشتی را دانسته ایم تا  
او را در دریا نماند ازیم موج ساکن نمی شود و قرعه انداختند بنام یونس علیه السلام برآمد چند بار قرعه  
انداختند هم بنام یونس علیه السلام برآمد گفتند تو پیغامبر مسلمان را در دریا نمی توانیم انداخته  
یونس علیه السلام گفت آن بنده که از خواجه گرفته است تا در دریا اندازد و مایی دید که  
و مان کشاده بر طرفی که می رفت همین میدید چاره ندید خود را انداخت مایی وی را در دهان گرفت  
و بشکم فرو برد و مایی الهام الهی رسید که ای مایی این بنده بزرگ خود را طاعت تو بخترایم فاما درش  
ماند داشته ایم یک روز یا هفت روز یا چهل روز فنادی فی الظلمات پس یونس علیه السلام

خواند خدایتعالی را در تاریکی ماهی تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی و گفته اند آن ماهی را  
ماهی دیگر بخورد و یکی تاریکی دریا و تاریکی شکم دو ماهی و در آن شکم این آیت را می خواند **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ**  
**سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** پس از آنکه این دعا را خواند الهامی رسید بدان ماهی  
که ویرا بیدار پس بیدار خشن بصر و **هُوَ سَقِيمٌ** و او بیمار و ضعیف شده بود همچون چوזה سر  
و سوزی و ریخته حق تعالی درخت کدو را سبز کرد تا در سایه او باشد و آهوی را الهام کرد تا ماهی را  
شیر دهد با دوش شبانگاه تا قوت شد شرم مویش بر آمد پس در خواب رفت و آفتاب بر  
نافت چون بیدار شد درخت کدو را دید که خشک شده بود و غمناک شد و حی اند که بر درخت کدو غمناک  
شدی و هلاکت چندین هزار بندگان من هیچ غمناک نشدی که دعای بد کردی و چون سه روز  
یا چهل روز بگذشت بر قوم دی بلا خدایتعالی آمد و بر بالای ایشان ایستاد و مقدار میلی دانه های  
ایشان سیاه شد چون دیدند بل را گلهیها پوشیدند و بصر اسیر و رفتند و زمان و فرزندان خود  
بروند همه کدوکان و بچکان ستور انرا از مادر ایشان جدا کردند و از یکد بگله بجلی خواستند و حقه های  
یکدیگر را که گرفته بودند باز دادند و گفتند آه ای ایمان آور ویم بیونس بیغا مبر علیه السلام و دین می  
قبول کردیم و این دعا را خواندند که **يَا حَيُّ حَيِّنْ لَا حَيْءَ مَاجِيَّ حَيُّ الْمَوْقِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ**  
حضرت باریتعالی توبه ایشان را قبول کرد و بلا را از ایشان بگذراند و همه مسلمان شدند و  
دین کافر را گذاشتند و حضرت یونس علیه السلام را پدید کردند و عذر خواستند و عزت او را داشتند  
و با وی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند چون یونس احق تعالی باز داشت از مکر ایشان  
و از هلاک دریا خبر کرد و مر جیب خود را از آن حال و صبر فرمودش که ترانیز ما از دشمنان نگاه داشته  
ایم و نگاه میداریم تو صبر کن بر حمت ما که مایار تو ایم **وَإِنْ أَيْ وَانْدَ** یعنی بد رستی که شان این است  
و کار این است که **يَا كَذِبٌ كَذِبٌ** می خوانند ای محمد **الَّذِينَ كَفَرُوا** و آنرا که کافر شده اند **كَيْز لِقَوْلِكَ**  
بر آئینه از جای بلغز اند ترا و هلاک کنند **الْأَزَاقِ وَالزَّلَاقِ** لغز زیندن یا **بُصَايِهِمْ**  
بچشمهایشان یعنی چشم رسانند ترا **لَمَّا** چون **يَكْمُرُوا** شوند **الَّذِينَ كَفَرُوا** یاد کردن  
ندایتعالی را یعنی قرآن را که در وی حق است یا وی یاد دهند ست امام نافع **لِيُزَلِّقَنَّكَ** بفتح یا  
خوانده است و باقی قرآن بضم یا خوانده اند **ذَلِّقَهُ** و **ذَلِّقَهُ** لغز زیند شرم دور کرد از جایش

یعنی نظرمی کند بوجشم و قهر که اگر توانست ترا بیاک کنند بآن امام کلبی میگوید که سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران قریش هرچند که بودند که در برابر رسول مصلی الله علیه و سلم حق تعالی او را نگاه داشت مروی بود و در عرب که نام او علیش بود سه روز چیزی نخوردی بعد از آن هر چیز که چشم رسانید بیاک شدی کافران و برگشتند محمد را چشم رسان تاومی بیاک شود و ما از وی خلاص شویم و بازنگرد آن ملعون آمد و گفت یا محمد باین خوبی و خوشی لاجتی که تو می برگزیدید ام قصه چشم رسانیدن داشت حق تعالی رسول خود را نگاه داشت و چشم آن کافر دروا اثر نکرد و رسول مصلی الله علیه و سلم فرمود که أَلَعَيْنَ حَقِّ تَعَالَى بَارَأْتَ حَقِّ تَعَالَى أَثَرُ دَارُوا أَمَامَ حَسْبِ بَصَرِي كُفَّ فَا لِيْلُ لِقَوْكَ يَا بَصَارَ هَيْهَ لِمَا سَمِعُوا لَكَ وَهَرَجَ فِي عَيْنَيْكَ آيَةً بَيَّغَتْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَيَقُولُونَ مَتَى يَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ إِنْ هُمْ إِلَّا نَسْوَةٌ فِى الْأَوَّلِينَ هَرَجَ جَاهِلِيَّةً وَرَتَا سِيرَ جَنِينَ أَوْرَدَهُ سِتٌّ وَبِخَاطَرِ أَيْنَ مُغِيرَةٍ جَنِينَ مَيَّ أَيْدٍ كَاحْتِمَالٍ أَرَادَ كَ حَنِيمٍ هَوْرَاجٍ بَارَأَ سَبِيلَ مَصْلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَافِرَانِ أَوْرَادُوا لِي لِقَتَهُ وَفَكَرَ بِمَعْنَى ذَاكَ بِأَشَدِّ وَالدَّ تَعَالَى أَعْلَمَ وَفَصَّرَ قَلْبَ بَاسْتٍ يَعْنِي غَافِلٌ وَدِيَوَانٌ نِسْتٌ بَلْكَ ذَاكَ سِتٌّ وَنَاصِحٌ وَوَاعِظٌ بِمَعْنَى عَالِمِيَانِ سِتٌّ چنانکه می گویند

سورة الحاقة تکیته

رجل عدلی عادل و الله تعالی اعلم

وحي انما وحسب انية

بسم الله الرحمن الرحيم

الحاقة هـ روز قیامت مَا الْحَاقَّةُ هـ چه روز قیامت وَمَا أَدْرَاكَ هـ چه دانی تو ای محمد مَا الْحَاقَّةُ هـ که چیست روز قیامت یعنی هر چند که صفت او بیان کنم از آن بهیبت ترست و سخت تر تا کسی نبیند سختی او را نداند الْحَاقَّةُ هـ اسم فاعل است از حق الامر اذ اوجب وثبت ای الساعة الْحَاقَّةُ یعنی ساعتی که ثابت است و واجب است آمدن آن بشک الْحَاقَّةُ سُبَّةَاءُ هـ و مَا الْحَاقَّةُ هـ جزه ای ای شیء هـ تفخیم الامرها هـ بلکه حق تعالی درین سوره بیان کرده عذاب کافران و سکون قیامت را و ثواب مؤمنان و ترسندگان را و گفت جل بیا که گذشت دروغ گوی باشند مینمایان خود را بآدمان

قیامت تَمُودُ قَوْمِ صَالِحٍ پیغمبر علیه السلام که آب ایشان اندک بود و عَمَادُ قَوْمِ هود پیغمبر  
 علیه السلام بِالْقَارِ عَجَزَ هُ بروز قیامت القَرع کوفتن ای الساعه القارعه یعنی ساعتی که بکوبد و لهارد  
 بر سر و آسمان را بشکافتن و کوهها را بکند اخفتن و ستارگان را برینختن چون روز قیامت را یاد کرد و  
 و کانی که بقیامت ایمان نیاورند عذاب ایشان را نیز در دنیا بیان کرد تا که افزان تبرسند و از  
 کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فَاَمَّا تَمُودُ اَمَّا قَوْمُ صَالِحٍ علیه السلام که نمود میان بودند ۷۶:۷۵  
 فَاَهْلُ كُوَافِرِیْنِست و هلاک گردانیده شدند بِالطَّاغُوتِ سبب بفرمانی مر پیغمبران  
 خود را و قبول ناکردن حکم خدای تعالی را از روی طاغیه بمعنی طغیان باشد الطغی و الطغیان از  
 حد و رگزدن و بقول امام قناده رحمه الله تَرَادُ طَاغِیَه صیحه است یعنی آواز سخت عظیم که از حد و رگزدن  
 بود و آن آواز جبرئیل بود علیه السلام که همه ایشان بآن آواز هلاک شدند و بقول دیگر مراد از طاغیه رجعه  
 است یعنی زلزله و جنبانیدن زمین که همه را بر زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیه صاعقه است یعنی آتش  
 آسمانی که آمد و همه را سوخت قصه صالِحٍ پیغمبر صلوٰۃ الله علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ و السلام  
 به اندک صالِحٍ پیغمبر علیه السلام به پنج پشت بنوح پیغمبر علیه السلام می رسد و او مرد سرخ و سفید بود و از  
 بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و همه پیغمبران چنین بوده اند حق سبحانه و تعالی ویرا به  
 پیغمبری فرستاد و بقبیله نمود که خویشان وی بودند و در میان شام و حجاز می بودند و خانهها در  
 کوه ساخته بودند از برای تابستان و زمستان سنگها را بریده بودند و منبر لها ساخته بودند و بتها  
 داشتند و می پرستیدند صالِحٍ ایشان را بایمان و بندگی حق تعالی خواند ایشان قبول نکردند و نه  
 گفتند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَالِحٍ وَسُئِلَ اللَّهُ وَاَصْلَحَ عَلَيْهِ السلام معجزه طلبیدند و او می گفت که اگر معجزه  
 بیاورم و شما ایمان نیارید همه بعد از خدایتعالی هلاک شوید این سخن وی را قبول نکردند و ایشان را  
 روز عید می بود که بابتان بیرون می آمدند در عیدگاه خود و بتان را سجده می کردند صالِحٍ را گفتند تو نیز  
 بعیدگاه ما بیرون آئی و تو خدای خود را بخوان و ما خدایان خود را بخوانیم صالِحٍ قبول کرد و چون بعیدگاه  
 رسیدند اتفاق کردند که از وی چیزی طلب کنیم که نتواند آورد و عاجز شود و در عیدگاه ایشان سنگی بود  
 بزرگ گفتند از این سنگ شتر ماده بیرون آری که سیاه پیشانی و سفید موی و بایال باشد و وی را  
 بر پیشانی میوی ابریشم باشد و آبتن ده ماهه باشد و در حال نر باشد اگر چنین کنی ایمان آریم و تو بخوار

قصه صالِحٍ پیغمبر علیه السلام

و بتنازل ابریم و اگر نتوانی آوردن ما دانییم که بتوجه باید کردن چون سخن ایشان را صالح علیه السلام شنید غمناک شد و از خدا یغالی شمر داشت تا بخوابد چون چاره نبود از ایشان عهده گرفت که اگر چنانچه بچنین شتری ازین سنگ بیرون آید شما ایمان آرید چون ایشان عهده کردند صالح علیه السلام از خدا یغالی در خواست کرد و دعا کرد و مؤمنان آیین می گفتند بقدرت خدا یغالی ازان کوه آوازی آمد و کوه چنین گرفت و آن سنگ نالیدن آغاز کرد و شتری ماده از وی بیرون آمد بقدرت خدای تعالی بچنانکه ایشان طلب کرده بودند شتر ماده آبت ده ماهه سیاه پیشانی سفید ایال پر پرشم بس بزرگ که از یک پهلوی او تا پهلوی دیگر سبیده و جیت و دو گز بود و ازان سنگ بیرون آمد و روان شده تا در میان مردمان رسید بختیقه و بچه آورد بس بزرگ بزرگی نزدیک باد و پس وی به سجده نهاد و چوین آغاز کرد ایشان این همه دیدند و ایمان نیاوردند و گفتند صالح جاد و گرست اگر قوم وی نبودندی و بپرا سنگسار کردند وی آتشی همه را ازان انکار منکران نگاهداری و شمو را از برای آن شد می گفتند که ایشان اندک بودند و ثواب اندک را گویند و قوم وی عرب بودند و حوضی داشتند که از تنک وی آب بر می آمد عمق وی بیست فامست مرد بود و هر روز پر آب می شد ایشان بخش می کردند میان خود و شتر صالح یک روز شتر خوردی بمطاب را و همچنین آن شیر دادی که آب خوردی از پستانهای وی شیر میرفت هر چند جای شیر آوردندی پر می شد و یک روز نوبت همه ستوران ایشان بودی روزی که نوبت شتر صالح هم بود وی آب از کوهها آوردندی تا بخوردندی کار بر ایشان دشوار شد اگر چه کردند و ایمان آوردندی حتی قتالی چشمهای آب روان کردند و ازان شتر ایشان را نفع بسیار بود از شیر وی و از پرشم وی و از سوسوی وی هر چند بایستگان میبکشدند تا تواتر انگه شدند و شتر در میان ایشان بود مدتی در تابستان در بلندیها و سردابها کوهها بودی و از هیبت و ترس او شتران و ستوران ایشان بر میسیدندی و در بیابان و کوهها فرو آمدندی و از ترس سرخ آب را غر شدند و در زمستان شتر صالح علیه السلام در بیابان و کوهها بودی و از ترس وی ستوران ایشان بر بالایی کوهها رفتندی و هلاک شدند می آن شتر رحمت خدا یغالی بود چون شکر می گفتند بجای می شد و در میان نمودن و ازان بودند نهایت خوب روی و مال بسیار داشتند از همه انواعه ها که سفندان و شتران و غیره شان بود یکی را صد و قه نام بود و دیگری را غنیزه گفتندی و در مرد بودند

که برایشان عاشق بودند و خواستگاری می کردند یکی را قدر نام بود و می عاشق صد و دویست و دیگر را صد نام بود و وی عاشق غیزه بود و هر دو مال بسیار داشتند هر دو میهمان آمدند بخانه این زنان و این دو زن دشمن صالح بودند و کافره بودند و بسیار سعی می کردند بکشتن شتر صالح علیه السلام از برای مال خود صد و هفتاد آب نذایم که شمارا میبمانداری کنیم و شراب دهیم از برای که امروز لوبت شتر صالح پسیرست علیه السلام و یکچکس آب نمی تواند گرفت و غیزه گفت که اگر در میان مردان ما بودی مردی که شتر را بکشتی آب بسیار شدی فاما در میان مردان ما کسی مرد نیست قدر و صد گفتم که اگر ما شتر را بکشیم ما را چه میدید هر دو زن گفتند که ما و همه مال ما از آن شما هست و هر دو زن لقب اب از روی خود برداشتند چنان خبر وی بودند که نهایتی نبود فرمودند خانه دختران و کنیزکان را که خود را بدیشان نمایند و آن هر دو بد بخت را شتراب بسیار دادند تا مست شدند و رفتند و بار خود را که کافره بودند و یاران ایشان هفت کس بودند تن شدند و شراب خوردند و همه مست شدند و رفتند و ران را بی که شتر میرفت تا آب خورد و آن راه بچون کوچ بود کمین کردند چون شتر رسید پاشد برخواستند و بشمشیر با حمله کردند شتر نیز حمله بایشان کرد و گر بخت قدر که از پس شتر کمین کرده بود برخواست و پای راست شتر را بشمشیر پی کرد و مصدع تیر انداخت و پای چپ شتر را برید و شتر بر روی افتاد آمدند و شتر را کشتند بچ شتر چون دید که مادر ویرا کشتند بگر بخت و بکوه آمد بعده گوشت را بخش کردند و بخانهها بردند چون خبر اصباح رسید صالح علیه السلام دور بود با سومنان بیاید و دیدند که حال چنان شده بود بچ شتر چون صالح را دید بگریست و سه بار بانگ زد و گفت و رنج مادر من و بعد از آن سنگ که مادرش بیرون آمده بود در آمد و ناپدید شد صالح گفت که سه روز دیگر غذا بیاید بشما و این در شبانگاه چهارشنبه بود و گفت روز اول رویهای شما بمان زرد شود و روز دوم سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد از آن همه بپاک شوید چون این بگفت کافران قصد کردند که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند فرشتگان ایشان را در راه پلاک کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صبح کشت مانیز وی را بکشیم شکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را نگذاشتند و گفتند خبر نید اگر سه روز دیگر عذاب بیاید خود شما همه بپاک شوید و اگر نیاید بعد از آن شما صالح را بپاک کنید باز کشتند صبح بخشید

بود که روزهای ایشان زرو شد و روز آدینه سرخ شد و روز شنبه سیاه شد و روز یکشنبه  
 بود که زمین بجنبید و از آسمان آوازی پیداشد و آتش آمد و همه هلاک شدند مگر یک زن  
 که بجای مانده بود و همه را دید و ویرانی داد و نداوی رفت و مرد مرا خبر کرد و وی نیز هلاک شد و از  
 قوم صالح آنها که ایمان آورده بودند آنچکس هلاک نشد بعد صالح عم گفت قوم خود را که از اینجا  
 می باید رفت که اینجا قهر خدا تعالی ظاهر شده است همه مؤمنان احرام بستند و با صالح علیه السلام  
 بحکم مکّه آمدند و با آنجا مقیم شدند تا ازین عالم نقل کردند این قصه را بیشتر از کوششی و تسیر نقل کرد و نصیب  
 درویشی نیست که از صحبت اهل دنیا پیر صدر باشد و اهل حق را بخار نکند و نگاهداشت شریعت کند  
 و از بدعت و ضلالت دور باشد و **وَأَمَّا عَادٌ** و اما عادیان که قوم بود یغیا مبر بود و مذ علیه السلام و هنوز  
 پیش از صالح بوده است **فَأَهْلَكُوهُمْ** پس هلاک گردانیده شدند و هیچ بباد صریح  
 شد و سخت آواز و قیل باه سر و عارتیکه سرکش و بیفرمان بر خازان باده العتق و العقی از  
 صد و گشتن و بنایت تیزی رسیدن و در حدیث است که هیچ وزیدن باد نیست و قطره باران نیست  
 مگر بمقداری که فرشته بروی موکل است مگر باده عادیان و باران طوفان نوح که بی اندازه بود **سَخَّرَهَا**  
 بر عجم است حق تعالی آن باد را و فرستادش **عَلَيْهِمْ** بر عادیان التخیف فرمان بردار گردانید  
 و برگماشتن سبع کیال هفت شب و ثمانینه آنگاه در هشت روز **حُسُومًا** یعنی همه نیکی را  
 از ایشان برید و همه را هلاک کرد و حوسوم مصدر باشد یعنی بریدن یا حج حاسم باشد روزهای بریده که باد روی  
 بیانی باشد **أَتَحْمَمُ** بریدن و داغ کردن حوسوم مصدر روی ای یحتم حوسوما او یقطع قطعاً او یجمع و  
 حاسم صفت ثمانیه ایام **أَحْمَمَتَا بَعَا وَ قَرَى حُسُومًا** یفتح الحاء کال ه این هشت روز  
 در آخر زمستان بود که آنرا ایام عجز خوانند زیرا که عجز آخر خیزی باشد یا از جهت آنکه درین روزها پیر  
 زنی از عادیان در غاری درآمده بودند و از باد گر خیمه روز هشت بادوران غار درآمد و آن پیر زن را بیرون آورد  
 و هلاک کرد از بهر آن این روز را ایام عجز گویند فترتی پس دیدی تو ای محمد یا هر کس که بیستند  
**الْقَوْمَ** آن مردمان را یعنی عاد یا نذر فیهما و در این روزها یاوران شبها صریحی هلاک شدند گان  
 و افتادگان جمع صریح الصرع افکن **كَأَنَّهُمْ** گویا ایشان آنجا از تخیل تنهای درخت خمر  
 اند جمع عجز خلایق میان تهنی و افتاد و بعضی و در روزی همچون درخت خمر اند که نرسیده باشد و باد او را



از پنج برکنده باشد و انداخته الخوا افتاد و تهی شدن فکل آتاپس هیچ مشکی منی  
تو یا محمد کس مرا ایشان را من یکا فیه کسی که باقی مانده باشد از ایشان منی هیچکس از ایشان  
باقی مانده ایشان منقطع شد پس هر که کافر شود ای محمد بتو همچین خواهد شد

### قصه عادیان

بدانکه عادیان از اهل یمن بوده اند و احقاف یعنی در ریگهای بودند و تیان داشتند حق سبحانه و تعالی  
هو و پیغمبر علیه السلام را بر ایشان فرستاد و فرمود ایشانرا ثابت پرستی را بگزارند و ظلم نکنند  
ایشان قبول نکردند و وی را پیغمبری و کافر شدند و فساد کردند آغاز کردند و زمین عرب حق  
سبحانه و تعالی باران را از ایشان بازداشت سه سال قحط در میان ایشان پیدا شد هفتاد و سه سال  
بکافر فرستاد و عاکنند و باران خواهند و در مکه آنوقت عاقله بودند یعنی فرزندان عاقل که بنبره  
نوح بودند مکه رفتند و مدتی بودند بعد از آن خواستند تا عاکنند یکی در میان ایشان سلمان بود از  
قوم هو و علیه السلام بر شد نام او گفت شما رو عا سو و نمیدار و سخن میا بر خود را قبول کنید و دین حق را  
قبول کنید تا خلاصی یابید ایشان سخن ویران شدند و ویران خود و ویران خود و ویران خود و ویران خود و ویران خود  
ایشان میرفت تا رسیدند بصفا و مرده و عا کردند که ای خدای هو اگر هو راست می گوید ما را باران  
بده و ملازم برای باران آمده ایم پس حق تعالی سه پاره ابر را فرستاد یکی پدید و یکی سرخ و یکی  
سیاه و آوازی شنیدند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران بیشتر و قبول  
کردیم آوازی شنیدند که قبول کردید بکافری خدا تعالی را که همه چیز را بسوزد و خاکستر گرداند آن ابر بفرمان خدا  
تعالی پیدا شد بولایت ایشان همه شاد شدند که باران آمد و کان ما را دعا قبول شد و زبان نشین  
و طعن بر هو و کثافت اند که اینک باران آمد تو می گفتی که بلا خواهد آمد و حی آمد و علیه السلام که بگوید  
که این بلای خدای تعالی بادی است که در وی بلا است پس حق تعالی و حی فرستاد و عاقم  
که در زمین چهارم می باشد پس بیرون آمد مقدار سوراخ مینی فراخ شاخ فرشتگان که  
بر باد سوکل اند گفتند الهی این باد همه روی زمین را ملک خواهد کرد و حی آمد ببا و که باز گرد و بمقدار  
سوراخ آبشتری بیرون آمد و هو و علیه السلام و حی آمد که خطی بکش و تو و سوسنان در میان  
آن خط یابید بفرمان خدا تعالی از آن باد بادی خوشتر در میان آن خط و آمدی که

هیچ ضرر بمؤمنان نرسیدی و بهر چه آن باور سیدی بسوختی و خاکستر شدی دعاویان پس  
 بلند بودند و با قوت بودند همه ستوران وزن و فرزندان خود را در وره کوهی دآوردند و بر سر  
 وره صف زدند که باور انگذاریم که وراید حق تعالی با و برایشان گماشت تا ایشان را بر  
 میداشت و بر سوامی بود و بر زمین می زد و هلاک می کرد تا همه هلاک شدند مگر علیجان که کلمات ایشان بود  
 بود و علیه السلام پیش وی آمد و گفت ای عجمان ایمان آر بخدا می تعالی گفت امی بود آن چشمی را که در میان  
 با و می آیند و قوم را هلاک می کنند بود و گفت آن شیران نماند بلکه فرشتگان عذاب اند و عجمان گفتند  
 که این همه جادو و جادوی نیست من ایمان نمی آورم با و تو میرا برداشت و بر زمین زد و هلاک کرد و همه را هلاک  
 ایشان را هلاک کرد و سر نه که ایمان آورده بود از مکه آمد و خبر داد گفت مؤمنان شاد شدند و یقین  
 شان زیادت شد نصیب من و تو این است که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام اسلام را قبول  
 کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسر آورده شد و جاء و آورد و فیرتکون ان کا فرعون  
 که دعوی خدا می میکرد و ممکن قبله و آن کانی که پیش از وی بودند و ممکن قبله نیز خوانده  
 و این قرائت حمزه و کسائی است و معنی وی اینست که آن کانی که یار وی بودند و پیرو می  
 بودند قاتل و تفکات و دیها زیر و زبر کرده شده و دیها و دشمنی قوم لوط علیه السلام  
 یا خاطیة خطا و کفر و گناه الخاطیة مصدر و قیل بالا فعال ذات الخطاء یعنی فرعون  
 و کافران دیگر آوردند جاء آمدش و جاء به آوردش فقصوا پس سیرمانی کردند رسول  
 و قصیم فرستاده پروردگارشان را فاحذهم پس گرفت شان خدای تعالی اخذ که گرفتنی  
 و آیه ط سخت و غالب و زیادت شوند الرتوا افزون شدن قوم فرعون را خدای تعالی  
 بر دنیا غرق کرد چون سخن موسی علیه السلام را که پیغامبر خدای بود نشنیدند و ایمان نیاوردند و قوم لوط  
 بر زمین فرو برد چون سخن پیغمبر خود را نشنودند و ایمان نیاوردند پس هر که سخن خدای تعالی و رسول وی را  
 نشنود و قبول نکند کافرا باشد و عذاب دنیا و آخرت مبتلا گردد و قصه فرعون بیاید انشاء الله تعالی

### قصه لوط پیغامبر علیه السلام

در تفسیر تیسر آورده است که امام سدی رحمه الله علیه گفت که لوط پیغمبر پسر عم حضرت ابراهیم خلیل است  
 بود صلوات الله علیه و در کواشی آورده است که برادر زاده ابراهیم بود و حق سبحانه و تعالی ویرای پیغامبر



تا بیرون آیند این آب بر سر کافران ریخت و همه را مرض برص پیدا شد جبرئیل در آن حال خود را ظاهر  
 کرد بلوط و گفت مترس که ما فرشتگانیم آمده ایم تا ایشا را بملک کنیم و در را بکشای تا در آیند چون در کشا  
 شد کافران در آمدند همه کور شدند باز گشتند و گفتند که لوط جادووان را آورده است ما فردوسی را باین همانا  
 بملک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که با اهل خود از میان این قوم بیرون رود که صبحدم عذاب بایشان خواهد  
 رسید لوط گفت ازین زود تری خواهم فرشتگان گفتند صبحدم نزدیک است لوط با دختران بیرون رفت  
 عروس وی بایشان نرفت جبرئیل چهار شهر را بر سر خود برداشت و یکی را بگذاشت چون ایشان کار را  
 بدی کردند و بالا بردن چندانکه فرشتگان آواز مرغ و سنگ را شنیدند و آسمان بعده بالا را نشیب کرد  
 و نشیب را بالا کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرو داد یعنی خشت پنجه از دوزخ سجیل می  
 آوردند و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران را نشنود سر بر کرد و گفت ای دروغ از قوم من سنگی  
 بر سرش آمد و بملک شد و این عذاب از ظالمان این است و در است چنانکه خدا تعالی فرمود پس لوط و دختران  
 پیش بر ایستادند و ابراهیم علیه السلام آن دختران را بشویدان مؤمنان و ابراهیم میخبران بنی اسرائیل از نسل  
 ایشان پیدا شدند نصیب من و تو ازین قصه ایست که ازین کار می بد تو به کنیم و از ظلم دستم دور باشیم  
 و رسول گفت صلی الله علیه و سلم لا یظن الله تعالی الی رحیلانی رجلاً او اخر الا فی دبرها یعنی بنظر  
 رحمت حق تعالی بنظر کند کسی که بمردی نزدیکی کند یا بمرئی از راه پس این حدیث در مصابیح مذکور است و  
 این قصه را از کواشی و تفسیر آورده شد و از قصه نوح نیز خبر کرده شد و گفت جل جلاله انا بدستی که ما  
 لما چونکه طغی بیفرمانی کرد الماع آب در طوفان نوح علیه السلام و روی زمین را آب گرفت حملنا  
 برداشتیم بدان شمار و ما را که در پشتهای ایشان بودید انجمل کسی را بر ستور خود نشاندن  
 و بر داشتن فی الجاریه که در کشتی که میرفت بر روی آب الجاریه و الجواری **لنجعلها ما** نکرودیم  
 کشتی را یعنی نجات بر مؤمنان را در کشتی و بملک کردن مکاران را که بیرون کشتی بودند **لکم** در شمار  
 تقدیر کثیر یا دهنده و چند دهنده و وعظ بر مؤمنان را و ترسانیدن مکاران را **فی نعیها** و تا یاد گیره قصه  
 این کشتی نوح را **الواحیه** نگاهداشتن اذن کوشی **و اعبیه** یاد گیرنده تا نباشد بر مؤمنان را این  
 نجات دادن مؤمنان و بملک کردن کافران این آیت آمده رسول گفت علیه الصلوة و السلام یا علی از  
 خدا می تعالی خواستم تا کوشش ترا چنین کرد اند که هیچ چیز را فرسوش کنی بعده هیچ چیز را فرسوش ن کرد

قصہ نوح را بیان کرده شود و سورہ انا انزلنا انشاء اللہ تعالیٰ چون قیامت را بیان کرد و منکران او را  
یاد کرد و از آن حال خبر کرد و گفت جل جلالہ فاذا پس چون نفخ میدہ شود فی الصور در صور نفخہ  
و احدہ یک میدین و آن میدین اول است و بقول ابن عباس رضی اللہ عنہما میدیم دوم است  
و حاکمیت و چون بر داشته شود الارض زمین را و الجبال کوه های زمین را و آنچه در وی است و کوهها  
بر دارد باد سخت یا قدرت حق تعالی بی سببی برداشته شود و در کشف چنین آورده است  
فذا کما پس زده شود زمین و کوهها را بر یکدیگر دکتہ فاخذ کل یکبار زدنی و بقول امام حسن  
بصری رحمۃ اللہ علیہ کوهها چون گردی گردد و بر روی کافران نشینند فیومئذ پس در آن روز و روی  
دو میدین باشد و عقب میدین دوم وقعت الواقعة اخذ افندہ یعنی قیامت بیاید بدانکہ صور  
بر شکل شایست درازی وی سی ہزار سالہ راہ است و گردوی وہ ہزار سالہ راہ و مر ویرا ہفت شاخ است درازی  
ہر شاخی ہزار سالہ راہ و در ہر شاخی سوراخہا چون زبور خانہ در شاخ اول جانہای فرشتگان باشد و در دوم جانہای جن  
باشد و در سوم جانہای عیقا باشد و در چہارم جانہای شید باشد و در پنجم جانہای عامہ مؤمنان باشد و در ششم جانہای  
کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در ہفتم جانہای ہمہ مخلوقات دیگر باشد بدانکہ در تنبیہ  
الغافلین آورده است کہ در یک روایت از رسول علیہ السلام سہ میدین است و در یک روایت دو میدین  
است میدین اول را فزع گویند یعنی ترس کما قال اللہ تعالیٰ و نفخ فی الصور ففزع من فی  
السموات و من فی الارض و آن چنان باشد کہ اسرافیل در صور درود و بگوید ایتھو ایضا  
الفعلکۃ یعنی بخود آید ای غافلان چون این آواز بشنوند ترس می ویمی و در خلق افتد و ہمہ کس  
کارہ بگذارند و زلزله در زمین افتد و ہمہ برین حال باشند چنانکہ خدا تعالیٰ خواستہ باشد باز خلق بکار  
مشغول گردند و عمارتہا کنند تا چہل سال یا بیشتر یا کمتر و ہمہ روی زمین کافر گردند و یک مؤمن نماند  
آنکہ اسرافیل علیہ السلام را فرمان آید تا صور بار دیگر بدہد و آن میدین ہرون باشد کما قال اللہ  
تعالیٰ و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الامن شاء اللہ و درین  
مگوید اسرافیل علیہ السلام ای جانہای ہرون آید از قابلہا ہمہ طلق میرند مگر جبرائیل و میکائیل و اسرافیل علیہم  
و ہر وارندگان عرش با جان ہمہ را بگیرد و ملک الموت مانند او را حق سبحانہ و تعالیٰ بمیراند خطاب رب  
الارباب در رسد لمن الملک الیوم یعنی ملک کراست امروز بچاکس نباشد کہ جواب دہد حق سبحانہ

و تعالی خود جواب گوید **لِلّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** یعنی ملک مر خدا تر است که یکی است و یگانه است در ذات و صفات خود و سخت تر کند بهت بر دشمنان خطاب رسد که گجایند جباران و سنگبران و شرکان و فرعون صفیان و فرزندان ایشان پس زمین را کشاوه کنند و هموار نمایند چنانکه اویم را یعنی سختیانی را باز کنند و چون آن وقت شود که خلق را زنده گردانند از بحر حیوان و آن دریا بیست در زیر عرش و از آن دریا باران بار و چهل و نه همچون آب سنی و قابلهای همه خلایق پدید آید اول کسیکه زنده شود اسرافیل بود و فرمان شود تا در صورت و در آن میدان بعث باشد و بگویند **اَیُّهَا الْعِظَامُ الْبَالِیةُ وَاَیُّهَا الْعُرُوقُ الْمُنْقَطَعَةُ وَاَیُّهَا الْاَوْصَالُ الْمْتَفِرِّقَةُ** قوم و الفصل القضاء یعنی ای استخوانهای بوسیده و ریزه ریزه شده زنده شوید از برای حکم خدا تعالی پس جانها نیز از صور بریزن آیند چنانکه زنبور و میان آسمان و زمین پر شود و هر جانی بقالب خود در آید و زنده شود و از کور با بیرون آیند اول کسیکه زنده شود و از زمین بر خیزد مصطفی باشد صلی الله علیه و سلم نصیب عارف ائمت که همه عالم را سطر است مانند که بیک و میدان بپزند و بیک و میدان زنده شوند این از اسرافیل است از ضرب جلیل است **مُتَوْنِی** ای قباوشیدگان از زیر پوست باز گردید از عدم ز آواز دوست مطلق آن آواز خود از شره بود گر چه از حلقوم عبده بود و همچنین اولیا را الله نیز مظاهر اند بر دلهای طالبان که زنده شوند بحیات ابدی ببرکت ایشان و حیات ابدی از انفس مبارک ایشان و دلهای مسکران بپیرند بنظر قهر ایشان نظم بین که اسرافیل وقتند اولیا مروه را ز ایشان حیات ست و نما جانهای مروه اندر کور و بر چند زوارشان اندر کفن مگوید این آواز از خداست زنده کردن کار الطاف خداست چون شدی من کان عدوله من ترا باشیم که کان عدله رو که بی یسوع و بی یحضر توئی مروه توئی چون صاحب این سرتوئی **وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ** و شکافته شود آسمان **فَبُحِی** پس این آسمان حکم و بی نظیر توئی در آن روز و در آن وقت **وَأَهْبِیةٌ سَتَتْ** باشد و پاره پاره شود و آوایی ست شدن **وَالْمَلَائِكَةُ عَلَى رُجَا نَهَا** و فرشتگان بر کمر آنها فی آسمان باشند و در آن حال ایستاده تا چه فرمایند ایشان را جمع رجاء یا فرشتگان بر کمر آنها می ایستاده باشند و صفازده باشند و خلایق در میان ایشان باشند و یحیی و بر دارند عویش و بیک عرش پروردگار ترا **فَوْقَهُمْ** بر بالای خلایق **یَوْمَئِذٍ** در آن روز و در آن وقت



و بیاض سید هینکا گواردند باو یعنی بی زحمت و رنج فی بول باشد و نه غلط و فی بیاری بیا اسلقتکم بید  
 آنچه پیش فرستادید از اعمال نیک از نماز و روزه و حج و غیر آن الاسلاف پیش فرستادن فی الایام الحلیه  
 در روزهای گذشته یعنی در دنیا محنت و رنج کشیدید امروز جزای آن را بگیرید الخلو تبتی شدن و گذشتن  
 ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که این در حق روزه داران ماه رمضان باشد در روزهای کرم و رسول  
 علیه السلام گفت یکی از دره های پشت رانام بریان است بر که از آن درو در آید هرگز نشسته نشود و از آن درو در  
 داران ماه رمضان در آینه و بسحق سبحانه و تعالی گوید یا اولیائی طال ما نظرت الیکم  
 فی الدنیا یعنی ای دوستان من شمار بسیار دیدم در دنیا لهایی خشک شده از تشنگی و شکمها پلشت  
 چسبیده از گر سنگی چشمهاشان بمغای افتاده از سبب بیداری و رطابتهای من امروز در نعمت من  
 با شمعها و دید بخورید و بیاض سید گواردند در کشف چنین آورده است و در تفسیر و بیضا نیز آورده است  
 که رسول علیه السلام گفت قال لنبی صلی الله علیه و سلم لا یدخل الجنة احدکم الا بجوارحکم  
 الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من عند الله تعالی لفلان ابن فلان اذ خلوه فی حنیة  
 علیة قطوفها ذینة نصیب و رویش اینست که در عمل کوش و جزای آن از فضل الهی بیند فی از  
 عمل قال امام القشیری رحمه الله علیه الحقیقة ترک ملاحظة العمل لا ترک العمل و خواجہ عبد  
 انصاری می فرماید عمل را در مکن لیکن گران بها مکن چون صفت مؤمنان فرمود صفت آن کس فی که نامر  
 بهمت چپ ایشان داده شود نیز یاد کرد و گفت جل جلاله و اما من و اما آنکس که اونی داده  
 شود کتایبه نامر او را پیشماله بدست چپ وی فیقول پس بگوید که یا لیتنی ای کاشکی من  
 که اوت داده شد می کتایبه نامر خود را که اذین ما و ندانستی من حکایه بهریت  
 شمار من یا لیتنها کاشکی این و میدان در صورت که بسبب آن زنده شدم گانت بدوی القاضیه  
 حکم کنند بر من من و قیل القاضیه ترک یعنی کاشکی من زنده نشدم تا این بار اندید می و رنج حیا  
 کشید می اگر چه در گو عذاب بود اما این عذاب از آن سخت تر است ما اغنی عنی سو نداشت مالیکه  
 مال من یا سو داشت مرا مال من هلت عنی مانه مراد پاک ش ساطا بنیه حجت من و قد  
 من سلطنت من فی مال ماند و فی یار و مد و لشکر هیچ سو نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب عارف  
 است که عزت از خدا تعالی جوید و مان سلطنت و مهتری و دسروی را در راه او در باز و دانه نزد دنیا



و عقبی باشد چون این توجیه کنند فرمان آید از رب العزت جل جلاله که ای فرشتگان عذاب خذُوا  
 بگیریدش فَعَلُوا پس غل نهیدش و دستهای و را با گردنش در غل در آید الغل است با گردن بستن  
 و قبل بسوزیدش ثُمَّ الْحَجِيم پس در دوزخ صَلَوَةٌ در آیدش ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس در زنجیر  
 ذُرْعَاهَا درازی وی الترع گنجه میون و قبل درازی سَبْعُونَ ذِرَاعًا بقاء گذر باشد فَاسْلُكُوهُ  
 پس در کشیدش امام حسن بصری گفت اگر یک حلقه از آن زنجیر بر کوه بنهند کوه بر خود بگردد و بگوید بعضی  
 هر کافر را با دیو او و یک زنجیر کشند و بگوید بعضی یک زنجیر باشد که همه دوزخیان را در وی کشند و در  
 وی راه و نهایت نباشد و نهایت وی را خدای داند و بس گفته اند هفتاد و گز از برای مبالغه باشد  
 و حکمت این زنجیر این باشد که چون آتش ایشان را بر اندازد و فرشتگان عذاب مرا ایشان را  
 بگیرند و بدوزخ اندازند و کعب اجبار گفت رضی الله عنه که اگر همه آهنهای دنیا را بر کشند بر ابریک حلقه  
 انسان زنجیر نباشد و این زنجیر را در دوزخ اندازند و از راهی دیگر بیرون آرند و باقی را بر گردنش  
 پیچند لغو باشد سن فلک **حکایت** امام فخر رازی رحمه الله علیه روزی در درس نشسته  
 بود ناگاه دیوانه از در آمد بشکل عجیب و گفت ای امام خدای تعالی را شامخته این چندین تضییف  
 و تالیف چیست و ترا چه سود دارد و از پیش امام ناپید است یعنی بطریق مشابه که آن راه انبیا و اولیا  
 خاص حضرت است خدای را شناس جذب در امام پیدا شد طالب آن درویش شد و درس را ترک کرد  
 گفتند این درویش شیخ سنان است امام از برای بجان سنان روان شد چون رسید دید که آن درویش  
 بر بالای منبر این آیت را تفسیر می گوید خذُوا فَعَلُوا ثُمَّ الْحَجِيم صَلَوَةٌ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ  
 ذُرْعَاهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ درویش گفت آه **میت** حلقه بس  
 باشد این دیوانه را این همه زنجیر و زنجیر چیست **میت** فریاد از امام برآید و برای منبر رفت و بر دست  
 شیخ توبه کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ فرمود که مقرض بیارید تا موسی پیشانی فخر را بگیرم امام گفت آن  
 فخر ما باشد **نظم** گر خرد و راه اوره بین بدی فخر رازی را ز دوزین بدی چونکه او من لم یز  
 لم یدر بود **میت** علم تحصیلات او حیرت فرود ای درویش سخنی بخاطر این فقیری آید گوشه دار چون  
 عنایت ابدیه حفره پروردگار بنده رسد خطاب رسد که ای فرشتگان رحمت این بنده را بگیرید و غل  
 بندگی برگردنش نهید و در آتش محبتش در آید و زنجیرهای نو بر گردنش نهید و ویرایش عاشقان را برید

تا در میان ایشان باشد و می ازان ما و ما ازان و می از کرم و می امیدواریم که ما را باین سعادت برساند

### مثنوی

بر کجاشم با افروختند	صد هزاران جان عاشق سوختند	در میان جان ایشان خانه گیر	در خاک خاک کن ای پیر
مر ترا دشنام سیلی از شمع	بهتر است این از شای گرگان	زهر شایان خود مجوز شهیدان	تا کسی گردی نوازش اهل

نصیب درویش نیست که قدم در محبت و اتیه زند حتی لیستوی عنده القهر و اللطف بعیت  
عاشقم بر قبر و لطف من بجه ای عجب من عاشق و این پرونده ۵ معنی سخن شیخ نیست چون  
عذاب کافران را گفت سبب آزار بیان کرد و آنکه کان بد رستی که این کافرو بود و دنیا کایوم  
که ایمان نمی آورد و بالله العظیم بخدای بزرگ و بزرگوار و کایخص و بر نمی میگفت یعنی رغبت نمید  
خود را و خلق را علی طعام المسکین بر دادن خوردنی مرگدانی را یعنی خود بخیل بود و دیگری را نیز  
نمی فرمود و بخیر و دادن طعام بدانکه بخیلی بد خصلتی است بعد از کفر هیچ چیز بدتر از وی نیست و بعد از ایمان هیچ  
چیز نیکوتر از جوان مردی نیست سبب عذاب قیامت و مجیزه باشد ایمان نیاوردن و بخیلی کردن فلکس  
لله الیوم پس نیت مر این کافران را امروز ههنا اینجا یعنی در قیامت حیم دوستی نزدیک  
که شفاعت کند ویرا و رسم کند بروی و طعام و نیست مر ویرا خوردنی الایمن غسلین  
مگر از ایم آب و دوزخیان بعضی از دوزخیان را خوردنی باشد از قوم و بعضی را ضعیف و بعضی را غسلین  
پس ناقص نباشد لایاکله خورد این غسلین الایکاظون مگر گناه کاران خطاء الزم  
عده گناه کرد و گدانی اکتشاف یعنی نخورد غسلین بلکه کافران لغو باشد من ذلک نصیب درویش نیست  
که در اکمال ایمان و دادن نان سعی نماید فلا اھیم پس سو کند یابی کنم من که خداوند عالم بکتابت  
بجنت انچه می بینید و ماکا تبصرون ۵ و بجزمت انچه نمی بینید انچه بدستی که قرآن کقول  
بر این گفتم رسول فرستاده شده است ککیم کرامی و بزرگ است و آن جبرئیل است که از حق  
تعالی قرآن را می آرد و آن نوع که رسیده است بطریق رسالت ادا میکند یعنی بجزمت انچه می بینید او را  
از آثار قدرت و صفات و بجزمت انچه نمی بینید از ذات پاک خدا که قرآن است کلام خداوند قدیم جل شان  
که می آرد و رسول کیم نیست این سخن شاعر و کاهن لیم نصیب درویش نیست که همه موجودات را قائم  
بحضرت او بیند تا محمل سو کند شود بیت بر بند چشم صورت و کبشای چشم سر ناشرق



کند مغذ و شرب و ارد و مصرع و در جمع سبک روحان هم بولهبی باشد و شکر گوید که وی بولهبی  
 صفت نیست و آنکه بادرستی که ناکردیدن بقرآن و عمل ناکردن بآن کَحْمَرَةً هَرَّائِنَه است و شیما  
 عَلَى الْكَفْرِ بِنْتٌ هَرَّائِنَه چون بمیرند و عذاب و دوزخ را مشاهده کنند و اهل قرآن را بآن عذو  
 جلالت بینند بعد از آن بدانند که از چه دولت و سعادت محروم مانده اند و اهل دنیا که بدرویشان و  
 صالحان اعتقاد نداشته اند و در وحسرت عظیم بینند و قرآن حسرت است بر کسی که عمل نکند بآن اگر چه  
 یاد باشد و بهفت قراءت بخواند و آنکه تَحْقِيقُ الْيَقِينِ و بدرستی که قرآن راست است و درست  
 و یقین است و هیچ شک و روی نیست و هر که شک آورد روی که فرست قَبِيح پس بپای کی یا و کن  
 خدا تعالی را یا نَسِمَ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بیا و کردن نام بزرگ او یعنی صفات نامسزا را در و کردن و  
 صفات باسزا را اثبات کن و بگو سُبْحَانَ اللَّهِ وَكُحْمَدُهُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ وَ  
 أَكْبَرُ و مانند این و نیکو گذار پنج وقت نماز را با سر خدا می بزرگ در اوقات غم و غصه عظیم

سورة الماعج مکیه  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 اربع اربعون اویس

سَأَلَ سَائِلٌ خَاسِتٌ خَاسِتَةً يَعْذَابُ كَلْبًا شَكْبَةً آئِنَهُ رَا فَا لِبَاءَ زَائِدَةً وَقِيلَ بَرِينِ  
 پرسنده از شکبته آئینه فالبا بمعنی عن و این پرسنده بضر بن الحارث بود و مانند وی کافر  
 و بیدار چنانکه حق تعالی خبر کرد و قول داد قَالَ لَوْ اَللَّهُمَّ اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ  
 فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حَجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ اَوْ اَنْتِنَا يَعْذَابُ اَلَيْمٌ لِّلْكَافِرِينَ مرا نگر و بیدار گزینان  
 لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ نِيتِ اَنْ عَذَابٌ رَا چو ن بیاید بایشان باز دارنده و دور کننده دفع باز دارنده  
 و دور کردن مِنَ اللَّهِ اِنْ خَدِيعًا ذِي الْمَعَادِجِ خداوند آسمانها العروج ببالد بر آمدن یعنی خدا  
 که آسمانها و عرش را آفریده است که فرشتگان بر می آیند بآن جمع معوج بود جای بر آمدن هیچ  
 معراج بود و نه و بانها تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ بر می شوند فرشتگان وَالْوُجُوحُ و جبرئیل الیه  
 بسوی رحمت او مِی یَوْمِ اَمِنْ عَذَابٍ و اقع باشد مرا کافران را در روزی که گات مِقْدَارُ  
 خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ که مقدار در از می آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی بر کافران  
 در از نماید از سختی فاما بر مؤمنان چنان نماید که کسر را در دنیا و رکعت نماز گذارد و آسانی در مصایح

آورده است که فی یوم کان مقداره خمسين الف سنة روز قیامت است و این دو  
 و کتاب الزکوة ست فعلی بذاتعلی قوله فی یوم بقوله تعالی واقع و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان  
 و دیگر و چندانی برمی آیند که اگر غیر ایشان برود پنجاه هزار سال باید تا آنجا برسد و این سافت از  
 بالا می رسد آن سفت است تا زیر زمین نفتم که آنرا تحت الثری گویند فعلی بذاتعلی قوله تعالی فی یوم بقوله  
 تعالی تعرج الملك و الاول اصح لما روینا من المصابیح و لما بعد هذه الاقوله  
 فاصبر صبراً جلیلاً پس هر کس ای کجاست صبر کرد نیک و آن صبری بود که در وی جزع نباشد  
 و قیل هو الرضاء بالفضا بلا شکوی و این فقیر را فرزند ی بود و بعد ساله کم چهار ماه با انواع  
 کلمات آراسته حسن صورتی و خلق معنوی داشت چون وی فوت شد خاطر متالم شد بر سر قبر  
 وی متوجع می بودم بخاطر از روحانیت او این بیت گذشت **بیت** باد و قبله در ره توجیه  
 نتوان رفت راست یار صافی دوست باید یا هوای خویشتن و این بیت را بابیات  
 دیگر بخط میمون خود در پشت کتابی نوشته بود و بسیار میخواند **قطعه** بر در میدان اما احدی  
 لاله ما شرط عقلت هر چه غیر است آن قبرمان داشتن چون دوست دوست نمی  
 یک مذاق از جام عشق لقمه منوای سلوی بر دو یکمان داشتن چون جال خیم  
 چو گمان دیده شد در کوی دوست خویشتن را پامی کوبان کوی میدان داشتن  
 و این ابیات از سخنان خواجه حکیم شافعی غزنوی است رحمه الله علیه **یَوْمَ وَنَهُ بَعِيدٌ**  
**أَسْمَى** که این کافران عذاب قیامت را دور می بینند **وَنَزَلَهُ قَرِينًا** و مامی بینم آن عذاب را نزدیک  
 یعنی کافران بی معنی می گویند نخواهد بود و مامی دانسم هر آینه خواهد بود **يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ**  
**كَالْهَمَلِ** آن عذاب نزدیک است و آینده در روزی که باشد آسمان همچون س گداخته یعنی کُند  
 و مانند و **تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ** و باشد که کوهها همچون پشم رنگین نیست شوند و **كَالْإِسْكَالِ**  
**حَمِيمٍ حَمِيمًا** و نه پستی از دوستی که حال تو چیت هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر لا  
 یسأل خوانده شود بلفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود و گناه دوستی را  
 نوزد دست دیگر **تَبَصَّرَ** و **لَقَمٌ** نموده می شو و خویشان بخویشان بعضی یکدیگر را بیند  
 خامانه پرسند که حال تو چیت از غم و اندوهی که باشد هر کس را و همه دوستیهای که برای خداست

نباشد منقطع شود. فاما دوستهای که از برای خدا تعالی باشد در آن محل زیاده باشد اللهم  
 اجعلنا من المتحابين فيك لقول تعالى الْاِخْلَافُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ  
 اِلَّا الْمُتَّقِينَ نصیب در ویش این است که خدا تعالی را دوست دارد و بس متقین  
 عشق آن زنده گزین کو باقیست نه و ز شرب جان فزایت ساقی است عشق آن گزین  
 که جمله انبیا یافتند از عشق او کار و کیا نه تو گو ما را بدان شه بار نیست با کوهان کار و شوا  
 نیست بیان کرد عذاب کافران را و گفت جل جلاله يَوْمَئِذٍ الْجَحِيْمُ هرگز و برود دوست  
 دارد روز قیامت گناه کار یعنی کافرباه کار کو یفتد ی این را که فدای خود بدد و خود را از  
 دوزخ باز خرد الا فتاء خویش را خریدن مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ از عذاب آن روز پس بپزید  
 پس انشرا و صا حبیته و عروش با و آخیه و برادرش را و فصیلیته الکی تو و نه  
 خویش آن خود را که او را یاری می دادند و کار را می سخت و در دنیا و جای میدهد اندش به میان خود  
 الا یواء جای دادن وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا و هر کس را که باشد در زمین همه را فدای  
 خود بدد شمه بچینه پس این خدا دادن او را از عذاب قیامت برداند الا انجاء را نیندن  
 کلا حقا که از وی قبول نکنند این فدا را و از عذاب و دوزخ خلاص نیابد و اگر یک بار با خلاص  
 گفته باشد که لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ خلاص یابد و در حدیث آمده است که اگر  
 بهفت آسمان و پنجه در وی ست در پله تر از وی قیامت بنهند و ثواب لا اله الا الله را در پله  
 دیگر نهند ثواب کلمه طیبه زیادت آید آمی مؤمن و ایم بگویی این کلمه طیبه را تا بد رجات اعلی  
 برسی و همه دوستان تو ترا از عذاب و دوزخ خلاص نتوانند کرد پس ایشان را چاره دوست  
 می داری و از ذکر حق تعالی غافل می شوی صفت دوزخ کرد و گفت جل جلاله اِنَّمَا لَظْفُ اِدْرَسْتِ  
 که آن آتش دوزخ است زبانه زنده فَوَاحِشَهُ سخت گشته است یعنی برنده بسوی خود  
 لِلشَّوْطِ مرپوستانهای سرد و زخیان را و قیل و زخیان را و قیل کرانها یعنی دست و پا  
 قیل پوست سر جمع شوا که از صد ساله راه و از دویست ساله راه زبانه زنده و زخیان را  
 بخوبی که چنانکه مقناطیس آهن را بنحو دور کشد القراءه نرا عت بالصب علی الاختصاص  
 ای اعی نرا عت نرا قراءه علی نرا عت عاصم و برایت حفص بالرفع نرا عت للبا قین خبر مبتدء

مخبر و فایده ای می نرساند باز صفت دیگر و وزخ کرد و گفت جل جلاله قَدْ عَصَايُنَا أَنْ تَشْرَبُوا  
سوی خود مِنْ أَذُنِ قَوْكِي کسی را که روی گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از  
طاعت و جمع و گرد کرده باشد مال را فاقو محاسب نهاده باشد مال را در جانی الا لبعاء در با  
همان مال و زکوة مال نداده باشد ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که دو زخ مرکب از  
و منافقان را نام بنام می خواند و می گوید سیاهی فلان که جای تو نمیشد پس باز صفت حرص را می  
کرد و گفت جل جلاله إِنَّ الْإِنْسَانَ جَلِيقٌ هَلْوَ عَا بدستی که آدمی آفریده شده است بی صبر و  
قیل بخیل را بیان کرد هَلْوَ عَا را و گفت جل جلاله إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ چون برسد وی را بدی  
جَزْوَ عَا ای کیون جزو عا یعنی چون بدی برسد آدمی سخت بی صبر باشد وَإِذَا مَسَّهُ  
الْحَيْنُ و چون برسد سوی نیک یعنی مال و نعمت یا بد مَصْوَ عَا ای کیون مصوعا یعنی باشد سخت  
باز و آورنده مال را از فقیر وَسْتَخَانِ الْإِمْلَاصِلِينَ که نماز کنندگان که ایشان جزو عا و مصوع  
يَسْتَدِ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَأْمُومُونَ آنما که ایشان دائم در نماز خود پیوسته  
باشند یعنی پنج وقت نماز را بخوانند و الَّذِينَ و اگر آن کسی که فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَقْلُومٌ در  
مالهای ایشان حق واجب است و دانسته شده است لِلنَّاسِ که باز و لِلْحَرَفِ و هر  
و اگر آن کسی را که از مال دنیا محروم باشند و از کسی سؤال نکنند از شرم الْمَحْرُومِ هفت نیا یعنی  
فقیران خواهند و ناخواسته راحی باشند و راههای نیک مردان وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ  
بِأَمْوَالِهِمْ و اگر آن کسی را که ایمان آرند بر روز قیامت که خواهد بود البته ایشان جزو عا  
و مصوع نباشند بلکه در بلا صبر کنند و در عطا و شکر گویند وَالَّذِينَ يَنْفَعُهُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ  
مُسْتَفِقُونَ و مردان کی را که از عذاب خدا استعالی تر سنده اند و گناه را ترک کنند و اند  
ایشان نیز جزو عا و مصوع نباشند بلکه صبر کنند و در بلا عطا دهند و نعمتها را عَذَابِ  
رَبِّهِمْ عین مَأْمُونُونَ بدستی که از عذاب خدا استعالی ایشان ناامین اند یعنی از عذاب  
خدا استعالی ایمن نتوان بود و همچنان که از رحمت او نومید نتوان بود و از عذاب او بیمزایم نتوان بود

رابعی

ایمن مشبوکه مرکب مروان مروارید در سنگ لاج باویر پها پریده اند: نویسه

هم مباشر که زندان باد و نوش ۱ تا که بیک خروشن منزل رسیده اند ۲ وَالَّذِينَ يَتَّبِعُ  
 لِقَوْمِهِمْ حَفِظُونَ ۳ و مگر آن کسانی که ایشان عضوهای پنهان خود را نگاه دارند گانند از زنا  
 الا على اَزْوَاجِهِمْ مِمَّنْ بَرَّانَ خود او و اما ملکات آئینا هضم مگر بر کینکان خود فَلَیْلَهُمْ غَيْرُهُ  
 مَلُومِينَ ۴ پس برستی که ایشان ملاست کرده نباشند چونکه عروسان و کینکان حلال ایشان  
 صباح اند ایشان را فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۵ پس هر کسی که جز از  
 زمان منکوحه و کینکان حلال خود چیزی دیگر طلبد تا با نزدیک کند پس آن کان باشند که از شریعت  
 در گذرند و سستی عقوبت و لعنت و درد دنیا و آخرت باشند یعنی کسی عمل قوم لوط کند بفلام بچکان  
 و عروسان خود و غیر ایشان عقوبت کرده شود و در عقبی وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْثَالِهِمْ ۶ و مگر آن کسانی  
 که مردمانهای خود را و عَهْدِهِمْ را عَوْن عهدهای خود را نگاه دارند گانند و امانت را خیانت  
 نکنند و عهده را نشکنند وَالَّذِينَ يَتَّبِعُ هُمْ يَشْهَدُونَ ۷ و مگر آن کسانی که ایشان  
 بگوایه های راست بدهند و از کسی ترسند و گواهی دروغ ندهند وَالَّذِينَ  
 هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحْفَظُونَ ۸ و مگر آن کسانی که نماز خود نگاه داشت کنند و قضا نکنند و قبل  
 سر از ازاو که نمازهای فصل است چون نمازهای چاشت و نمازهای تهجد و نماز شراق و ازین آیه سر از نمازهای فصل  
 است اُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مَّكْرُومُونَ ۹ که آنکه برین صفتها می نیک باشند یا کردیم در بهشت همانا  
 باشند بر نعمت و بی زوال نیکوی کرده شده برایشان با انواع کرامتها و کرامها الا کرام نیکویی کردن با کسی  
 چون کافران این وعده را شنوند که مؤمنان را بهشت خواهد بود و ایمان نیاورند فاما در مجلس رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم می آمدند و می نشستند بفاق و سحرگی با و دیدارانش نظری کردند حق تعالی ایشان جر کرد  
 و گفت جَلَّ جلاله فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چه بوده است بر آن کان را که کافر شده اند قِيلَ لَكَ  
 مَهْطِعِينَ ۱۰ و ایم مگر نگانست بسوی تو نه طعین حالت از ضمیر کفر و تقصیر ما بال الذین کفروا  
 مدیمین النظر بالا سماع خوار الا هطاع شتافتن یعنی چه بوده است این کافران را که در مجلس تو  
 می نشینند و دریم نظری کنند بسوی او سحرگی عجب که از عذاب نامی ترسند و بتواستخیز می کنند عَنِ  
 الْيَمِينِ ۱۱ می نشینند از جانب دست راست تو و عَنِ الشَّمَالِ ۱۲ و از جانب دست چپ تو عَنِ  
 جماعة جماعة و بلوک و بلوک گرد و می پزکنند گویا گرد و می بکسی دیگر یار خواهنده می شوند ۱۳



حاله عن المقدر تقدیره مجلسون عن عینک و شما لک جماعات و حلقا حلقا  
مختلفة عن بین جمع عزه است اصلها عزوة من العزلة و نسبت خود را کسی کافران می گفتند  
اگر محمد <sup>ص</sup> میگوید ما را کافر می گویند و جامی ما را دوزخ میدارند و خود را مؤمنان و جامی خود را بهشت میدارند  
اینها اندک و اما ایشان را در مجلس می بینیم و حال ایشان میداریم همه فقیرانند و ما تو انگران اگر چنان باشد  
که محمد <sup>ص</sup> میگوید که قیامت خواهد بود و ما بهشت اولیتر باشیم از ایشان نصیب درویش ازین آیه این است  
که بنفاتی در مجلس حق نشیند و بر اولیاء الله عیب نه جوید و بر احوال و افعال و اقوال ایشان اعتراض  
نکنند که بپاک شود نفوس با الله من ذلك **مثنوی** گفت پیغمبر که ای طالب چرا <sup>آن</sup>  
کمن با هیچ محبوبی مرا چون قبول حق بود آن مرد راست دست او در کار خداست  
دست ناقص است شیطان است و دیو زانکه اندر بند تکلیف است و دیو یا یعنی ای مرد طالب هر که  
کمن محبوب حق و چون کافران می گفتند که ما بهشت از محمد و محمدیان اولتریم از بهر آنکه ما را مال و جاه و بزرگی  
و او خدا متعالی در دنیا و ایشان را نداد اگر این وعدۀ راست باشد ما در آخرت بهشت از ایشان بیشتر  
در ایم حق تعالی فرمود **كُلُّ أَفْرَعٍ عَفْءٌ** آیا طمع میدارد و هر مردی و هر کسی ازین کافران  
**اَنْ يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ** که در آورده شود در بهشت یا نعمت و نیکوئی بی ایمان و طاعت کلاً  
ذچنان است که ایشان طمع میدارند از بهر آنکه ما بهشت را حرام کرده ایم بر کافران و اصل و بزرگی و مال  
هیچ فایده نمی کند بر کافران را نصیب درویش نیست که خائف باشد و بتبشیشات نفس و شیطان  
سفر و زنگردد و هر چه طمع کند از رحمت حق تعالی طمع کند و طاعت را ترک نکند طاعت را که مکن و لیکن گران  
بها مکن قال الشيخ المحقق ابو القاسم القشیری رحمه الله علیه الحقیقة ترك ملا حظرة  
العمل لا ترك العمل بعد از آن حق تعالی حقارت کافران را بیان کرد و گفت جل جلاله **اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ**  
**مِمَّا يَعْلَمُونَ** بدستی که ما آفریدیم ایشان را از آنچه میدانند یعنی از نطفه قدر پس از کجا بزرگی حاصل آمد ایشان را  
تا طمع و آمدن بهشت کنند اول ایشان آب گنده و آخر ایشان خاک پرانگده شرف آدمی با ایمان و  
عمل صالح است و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میدارند نصیب درویش این است که بکثرت  
مال نمازد و بعد ازین حضرت ذوالجلال قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سوگند یاد کرد بذات پاک  
خود و گفت جل جلاله **فَلَا أَهْمِي بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ** پس سوگند می خورم من که پروردگار و آفریدگار

جایی بر آن آفتاب و ماه و ستارگان و بجایهای فرد و در فتنه اینها اِنَّا لَعَادِدُونَ عَلَى  
 اَنْ نَّبْدِلَ حَيْثُ اَقْبَلْتُمْ بِدَرْسَتِكُمْ اِنَّا نَوَانِيْمُ بِرَاسِثَانِ بَدَلِ اَرِيْمُ هَسْرَ اِيْشَانِ وَمَا  
 نَحْنُ بِمُسْتَوْقِيْنِ وَمَا غَيْرُ نَسْتِمُ اَزْ بَرَجِ خَوَاطِمِ بَرَاكَ آفَتَابِ هِرْوَ اَزْ جَايِ دِگِرِ .....  
 بر می آید و بجای دیگر فرو میرود پس هر دو گام که آفریده است مزیات سموات را قادر است  
 هر چه خواهد غنجر از جلال و کمال او دور است در عالم ظاهری این موجود است و مشاهد است در  
 عالم باطن نیز قلوب عارفان را بشموس عرفان و اقامه جهان و کواکب ثواب نرسین گردانیده است  
 فسبحان الله ومن قادر حکیم و قاهر عظیم یفعل الله ما یشاء و یَحْكُمُ مَا  
 یُؤیدُ و چون این سنگ را از این بیا اعراض کردند و در باطل و پیووده و کار فاسد و نیکو پیووده با سحر  
 و سحره روی آوردند حضرت ذوالجلال جیب خود را تسلی داد و گفت جل جلاله فکد دهنم  
 چون حق را قبول نمی کنند و از باطل باز نمی ایستند بگذار ایشان را بخود ضعیف و آمار باطل  
 خود در آیند و یلعنوا و تا بازی کنند و غافل باشند و مستحق و دوزخ کردند حتی یلقوا بامینه  
 و پرسند یَوْمَئِذٍ یُؤْعَدُ الْوَنُكُوتُ آن روز را کرده می شوند یابیم او ده می شوند ای  
 من الوعد و الا یعادیم کرون یعنی روز جنگ بدر را در دنیا و عذاب قیامت را در آخرت و درین  
 سخن تهدید و تحویف ایشان است و بیان استدر ارج است مرایشان را لغو باد من ذلک لیسب  
 موس این است که از باطل و لعب محترز باشد و از غفلت و تنم و لعب و استنزابا بل حق و در ایشان  
یَوْمَئِذٍ یُخْرِجُونَ آن روز که بیرون می آیند مِنْ اَلْاَجْدَاثِ از گورهای الجذث گور سیر عا شت  
 باشند حاجت کردن داعی یعنی سرافیل که کوفی گرا ایشان را اِلَیْ نَصْبٍ یُؤْفِقُونَ  
 بسوی علم می شتابند چنانکه لشکر برانگنده بسوی علم خود می شتابد اِلَیْ نَصْبٍ آنچه ایستاده  
 کنند چون علم و بت الانصاب جماعه کذا فی لسان التّنزیل الا یفاض شتافتن سنی در قیامت  
 خلقان بسوی سادی شتابند یعنی چون سرافیل در صورت و در همه طلق رنده شوند و از گورهای بر آیند  
 و بحسب گاه حاضر شوند و قراءت این عاصرو حفص یضم نون و صاد است جمع نصب یعنی بتان  
 و باقی بفتح نون و جزم صاد خوانده اند حَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ بمغاک فرو شده باشد چشمها  
 ایشان از ترس قیامت تَرَوْهُمْ ذُلَّةً در رسدشان خواری و بسو شدشان یعنی

رو بهای ایشان را الرهق فرو پوشیدن ذلک الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ه این  
آن روز باشد که وعده کرده شده اند روی عذاب دوزخ نفوذ بالله من عذاب النار  
و در حدیث آمده است هر که این سوره را بخواند بدین شرح سبانه و تعالی ثواب آن کنی  
که امانت باشد و وعده دارانگاه داشته باشند بدانکه سوره نوح علیه السلام در مکه آمده است بیت و نه

یا بیت و هشت یا سی است  
سوره نوح علیه السلام مکیه و مدنی و عجمی و رومانی

بسم الله الرحمن الرحيم

اینا بدرستی که ما از سالتا فرستادیم نوحا نوح پیغامبر را علیه السلام الى قومه یسوی قول  
اَنْ اَتْلُوْهُ قَوْمُكَ که بیم ده و ترسان قوم خود را ای قلنا بان نذری بخودان یسکن  
ان مفسره لان الارسال فیه معنی القول فلا محل لها حیث نذری الاعراب یعنی  
گفتم ترسان قوم خود را بدانکه نوح علیه السلام هفت واسطه بآدم می رسد واضح است  
که عمر وی هزار و چهار صد و پنجاه سال بوده است پنجاه کم هزار پیغمبر بود و همه روی زمین کافر بودند ایشان  
بایمان میخواند درین مدت و ایمان نمی آوردند و میر می زودند تا پیغمبر می شد و می گفتند که سر روی باز بخود  
می آمد و خلق را برادر خدا میخواند تا روزی که بچه خوردی را پدرش فرمود که زد بعضا و سر او را شکست  
خون روان شد نوح علیه السلام دعای بد کرد و گفت الهی من قوم خود را بسیار خواندم بایمان روز و شب  
اشک را و پنهان است پرستی نه ترک نکردند به چند معجزه دیدند از سن بایان نیاروند الهی ایشان را هلاک  
کرد ان بیک قول هشتاد و یک قول چهل و یک قول هفت کس ایمان آوردند حق تعالی وحی  
فرستاد که از قوم تو پنجاه کس ایمان نخواهد آورد و ما عذاب میفرستیم گشتی بساز که قوم ترا هلاک خواهد کرد  
کرد و هر کسی که در گشتی باشد بتو درختان بستان از ساج یعنی از آن بنوس و نوح علیه السلام در کوفه  
بود درختان نشاند چهل سال بایست تا درختان کلان شدند درین فرصت بکافران هیچ تعرض  
نمیکرد و ایشان نیز با وی تعرض نمی کردند حق تعالی باران را انبار داشت در زمین چهل سال  
و درین مدت هیچ زن بچه نیارود و آبهای ایشان بزمین فرو رفت بعد از چهل سال بوی وحی آمد  
که چه باران بزمین نهد و جبریل او را تعلیم کرد که سر گشتی را بچون سر خرس سازد سینه اش همچون

قصه نوح علیه السلام

سینه بط و دمش را همچون دم کبوتر سیصد گز رازی او و پهنای او سیصد و سی و سه گز بلند می  
 و چشمهای قیر پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را با و طلا کردند و میخهای آهن کشتی را و دخت هرگاه که  
 کافران می دیدند می خندیدند که این دیوانه چرا میکند بهیچ آب نمی کشتی می سازد و حتی آمد از حق سبحا  
 و تعالی که زد و کشتی را تمام کن که غضب بسیار شد بر کافران چند نزد و گرفت و تمام کرد و همه چرندگان و  
 پرندگان را با هر حق تعالی جبرئیل جمع کرد و پایی نوح علیه السلام را می لیسیدند که در کشتی در آیند فرمان شد  
 از هر جنسی دو نر و دو ماده و از هر طبعی سه نر را گرفت و در آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود و در یک  
 طبقه چهار پاییان و سباع سیابانی را انداخت و در طبقه دیگر مرغان را انداخت و در طبقه بالا خود و فرزندان  
 همه نشست و سورچه را بالای سر خود نگاه داشت یعنی در سقف خانه نگاه داشت و در آنجا آب بر آمد و کشتی  
 آمد و خبر کرد و نشتی این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی در آورد و مگر عروسش را که علقه نام بود  
 و پسروی کنگان نام کافری بود و عوج ابن عقی را در کشتی نگذاشت و وی کافر بود و آب طوفان نوح  
 تا نایمی وی بیش نرسیده بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسی پیغمبر علیه السلام ویرا کشت و چهل  
 شبانه روز باران باریه کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در نیاید و کشتی در روی آب سیصد و پنجاه  
 روز بود و غیر آن چهل روز که باران باریه بود و نوح راسته پسربود حام و سام و یافت  
 ایشان با عوسان خود و فرزندان با همه مؤمنان از کشتی بسلامت بیرون آمدند و همه کافران  
 و همه جانوران که در کشتی نبودند هلاک شدند مگر عوج بسبب آنکه نوح را مدد کرده بود و در کشتی نرسیده  
 و عمر و از برای این دادند تا خلق را خبر کنند از قصه کشتی نوح علیه السلام نصیب درویش ازین  
 قصه است که ایمان آورد و عمل صالح کند تا از عذاب ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال و جاه نکند و قول  
 تعالی انا ارسلنا الیک یعنی گفتیم ما نوح را برسان قوم خود را این قبل آن گایتم کم عذاب  
 الیک پیش از آنکه آید بایشان عذاب و روانا که سخن ترا قبول نکنند چون فرمان رسید که بایشان  
 برسان قال لغت نوح علیه السلام یقوم ای مردمان من ای کفار که من ازین مبینم که بدستی  
 که من بر شما را پیغمبرم ترساننده از عذاب خدا یعنی پیدا است پیغامبری من پیش شما بجهت ایمان  
 کننده ام حق را از باطل الایمانت پیدا شدن و پیدا کردن لازم و متعدی می فرمایم شمارا اینان میگویند  
 که برستی و بندگی کنسید خدا تعالی را و بتان را بندگی نکنید و نه پرستید و اتقوا و برتر رسید خدا را

عزوجل و اطیعون و فرمان بردار باشید مراد آنچه میفرمایم شمار ایغفرکم من ذنوبکم  
 تا بیا مرز و شمار و گناهان شمارا من زانده یا بیا مرز و گناهان شمار بعضی افسوس للتبعیض  
 و یوه حتی کزلی اجل مسمی و نازمان و دینا وقت نام برده شده که آن مرگست ان اجل الله  
 اذا جاء لا یؤخر و خیر بدستی که و تنیکه خدا تعالی نهاده ست از برای مردن چون بیاید پس انداخته  
 نشود ساعتی لو کنتم تعلمون ه اگر شما هستید که میدانید بدانکه اجل بجایست که بیشتر و کمتر  
 نشود پس معنی این آیت این است که فرمان بردار باشید خدا تعالی را به خورداری و بدنا از عمر و مال و  
 فرزندان تا وقت مرگ و اگر فرمان برداری نکنید رنج و بدتان از قحط و بلا تا وقت مرگ آسایش نیندیشد  
 و الله تعالی علم چون نوح علیه السلام قوم خود را بطاعت خدای خواند و ایشان قبول نکردند قال کت  
 ای دعوک فخری لیسلا و کفار گفت نوح علیه السلام ای پیرو دگر رسن بدستی من خواندم  
 قوم خود را در شب و روز بایان و طاعت و ایشان قبول نکردند فلم یرد هم دعائی الا فرار  
 پس زیادت نکرد و نمودن سر ایشان را مگر که بختن از دین و طاعت و کفری کما دعوهم ه  
 و بدستی که هرگاه من ایشان را بجا اندم لیتقیر لهم تا بیا مرزی بر ایشان را بجهلوا اصابعهم فی  
 فی اذا اقمیم بگیر و اندیش ایشان انگشتان خود را در گوشه ها شان تا حق را نشنوند و استغشونیا  
 بقسم و جامه های خود را در سر کشیدند و اصر و ادیشان و ایم بر کفر صرا نمودند الا صر بر گناه ایستاد  
 و استکبروا و گردن کشی کردند از بایان و طاعت استیکبوا و گردن کشی کردن بزرگ ثمر  
 ای دعوهم پس خواندم ایشان را بر راه راست جهمار آشکارا با و از بند جهان فانی و صغ  
 الحال ای مجاهل شما ای اعلمت لهم باز بن گفتن ایشان را و اصر و ادیشان استمداد  
 و پنهان گفتن ایشان را پنهان گفتن بزرگ بر یکی را حله و پنهان نصیحت کردم یعنی بهمه وقت ایشان  
 براه حق خواندم گاهی شب و گاهی روز و گاهی بشکار و گاهی پنهان و هیچ تقصیر نکردم در مدت بزرگم  
 بجاه سال ایشان را بر راه حق خواندم از ایشان جز کفر و کافری و گناه هیچ پیدا نشد چون سخن او را قبول  
 نکردند حق تعالی با دانه باز داشت از ایشان در مدت چهل سال و بیک روایت مدت هفتاد سال  
 و هیچ نمانی فرزند نیار و و آبهای ایشان بر زمین فرو رفت و مالها و سنوران ایشان بپاک شدند حق تعالی را  
 ایشان بزرگواران نوح و عده که کرد که اگر شما توبه کنید و ایمان آید من کرم کنم و باز بر شما باران فرستم و فرزندان

و قتلانم

وهم لم دهرم گفتند ما هرگز ایمان نیاوریم و سخن ترا قبول نکنیم نوح علیه السلام ایشان را گفت : فَقُلْتُ  
 اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ لعلَّكُمْ تُبْحَثُونَ ایشان را که آنرا شش خواستید از سرور و گارتان یعنی کفر را رها کنید  
 تا بر شما رحم کند و بپارزد و تان ایستاده از بهر آنکه می یابد رستی که روی کافران بود و هست و خواب بود  
 غَفَّارًا نیک آمرزنده گناه گنایان است اگر ایمان آرند فَيُرْسِلَ السَّمَاءَ فَرَسًا بَارِئًا عَنِ الْكَلْبِ  
 بر شما میدارد و آبشار ریزان پیوسته مفعول من الدرد و والد درد فراریدین و دالین میدرد  
 دَرًا و دَرًا دما دم یعنی بی دردی آمدن تند شیر و اگر ایمان آرید فَيُمْسِكُ كَفًّا مَكَانَ شِمَارِ الْأَمَانِ  
 افزون کردن یا موالی باها و بپایین ده و برپایان و یجعل لكم جنات و بکند برای شما  
 بوستانها یعنی بهشتان و یجعل لكم و بکند برای شما آفراة جویهای آب روان یعنی سیاه فوید  
 آب های روان چون این نعمت را از شما گرفته است بسبب کفر شما چون ایمان آرید باز باران بسیار فرستد  
 و آلهای بسیار بد و پسران و باغبان و آبهار روان باز دهد چنانکه داده بود و بزرگان دین گفته اند که هر که مبتلا  
 شود با انواع بلا زنها باید که استغفر الله بسیار گوید چنانکه درین آیت اشارت است قوله تعالی یُرْسِلِ  
 و میدد و بجعل مرتین مجزوم جواب الامر و هو استغفر و چون گناه کرده بودند و کافر شده بودند  
 و دل از رحمت حق تعالی برداشته و بلا با ایشان رسیده امید رحمت نمیداشتند نوح علیه السلام ایشان را  
 فرمود مَا لَكُمْ ..... چه بوده است مر شما را که مشر جون امید نمیدارید  
 و قاراه بزرگ داشتی یعنی امید ندارید که خدای تعالی  
 بزرگ گرداند شما را و نعمتها بد چنانکه داده بود و اگر ایمان آرید و عمل نیک کنید و بزرگی و عزت از خدایتعالی  
 طلب کنید از تبار و لله العزیزة جمیعاً و همیشه شما را او نعمت داده است و قد خلقکم  
 اطواراً و بد رستی که آفرید شما را باره و قیل گونه گونه یعنی نطفه بودید علقه کرد و علقه را مصفوی کرد و گوشت  
 و پوست و استخوان گردانید تا آدمی تمام شدید و طفل بودید جوان و پیر گردانید تا مردان و محل و قد خلقکم  
 نصب بالحال و اطوار اطرف باز نمیت دیگر را یاد کرد و گفت اَلَمْ تَرَ كَيْفَ جَعَلْنَا  
 حُلُقُومًا مِّنْ ذَرَّةٍ فَعَلَّامٌ سَبْعَ سَمَوَاتٍ هفت آسمان را بر بزرگید بگر طباخا با طبع  
 طبق و یجعل و کرد القمرا ماه را فیض نور درین هفت آسمان روشن کند یعنی در آن دنیا ماه  
 را آفرید فاما نور او را در هفت آسمان ظاهر گردانید و یجعل الشمس سراجاً و گردانید آفتاب را









سینه بصبواب و دین راست الرشد والرشاد راه راست یافتن و راه نمودن فاصحابه  
 پس ایمان آوردیم باین قرآن و این شریک و یکتا احداً و برگزینیم بعد ازین بحرامی خود  
 یکجای را و دین سخن اشارت است بفضل یحیی ایتعالی نسبت این پرمان و سرزنش است کافران که ایمان  
 نمی آورند با وجود آنکه خود را از عقیده و فصحا میدانند و بنا بر شریک میدانند بحضرت واجب الوجود و یکبار پرمان  
 قرآن را شنودند ایمان آوردند و ایشان دایم می شنوند و نمی گویند قوله ذلک فضل الله یؤتیه من  
 یشاء نورسیر البی علی السلام آورده که این قصه در سال فوهم از نبوت بود و آن چنان بود که حضرت رسالت  
 صلی الله علیه و سلم در تفریق نخل محمد و با یاران خود نماز با دعا و بی گداز و گریه ای از پرمان آمدند و قرآن را شنودند و  
 رفت و وجود در دلهای ایشان پیدا شد و دوستی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در دلهای ایشان  
 پیدا شد و بطاقت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند شبی در پیش رسول علیه السلام ایمان آوردند  
 و در یسجد الجن غیر عبد الله بن مسعود رضی الله عنه کسی و دیگر با رسول نبود و عبد الله بن مسعود گفت که رسول  
 علیه السلام خطی کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط نشستم و رسول علیه السلام رفت و پرمان را دعوت کرد  
 باسلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند و در صحیح مسلم آورده است که یکجای از صحابه با وی نبود و رسول علیه  
 السلام گفت که پرمان بر سر افروخته بعضی بنحو مرغان با پر و بال در هوای پرند و بعضی بصورت سنگان و مارانند و بعضی  
 بفرشتگی و صورتی که خواست می کردند و لیلیه الجن در مکه است در موضعی که آنرا چون گویند این چون کورستانیت  
 متبرک و مکه همچون کورستان بقیع مدینه و کلاستر آن نظر که استماع قرآن کرده بودند نام وی عمر بود و عبد الله بن  
 مسعود گفت از قومی شنیدم که گفتند ما را سفر بودیم ماری دیدیم کشته و در خون غلطیده یکی از ما آن مار را در زیر  
 زمین کرد و ما را قیم بعد قومی پیش آمدند و گفتند که از شما عمر و را که در زیر خاک دفن کرد و گفتیم عمر کیست گفتند آن  
 مار که شما را دفن کردید و رفغان موضع آن از یاران رسول بود از پرمان و نام او عمر بود و استماع قرآن کرده  
 بود و در میان و قریب یکه از پرمان جنگ شد یکی فریق سلمان بودند و عمر از ایشان بود و فریق دیگر کافران  
 که فر عمر و را کشتند و مرتبه شهادت یافت و آنکه الله تعالی جبرئیل را بر آید بمن است بزرگواری پروردگار را  
 الله تعالی بمنده شدن البه بزرگواری بیان بزرگواری کرده و گفت ما اتخذ صاحباً و لا ولداً و نکر فیه شریک  
 بزرگ و منزه می چون که فریق زن از نقصان است و حضرت اوزار نقصان بمنزه است الضیق فی انده اللسان  
 قرین فی السبعة و اندک با لکس عطفاً علی اننا سمعنا لانه مبتداً محکی بعد القول و کذا لک

البواقي وهي ثلاثة عشر موضعا وبالفتح عطا على انه استع فيكون من الموحى اليه اى الى النبي  
عليه السلام او على الماء في امنا به مكانى قيل فامنا بانه تعالى جدر بنا وعلى الجار والمجرور فكان  
قيل صدقناه وصدقنا انه تعالى جدر بنا وهذا الوجهان الاخيران الى  
معنى ولفظ اللقب **وَاِنَّهٗ كَانَ يَقُولُ كِسْفًا عَلٰى اللّٰهِ شَطَطًا** برزنده بود كه ميگفت خيزد ما بر خدا  
تعالى لغتي و در احق و دروغى بزرگ و آن الميسر بود و يا كافران جن لعنتا الله تعالى عليهم كه شك ميگفتند  
مرحق تعالى را و اثبات زن و فرزند ميگرفتند پريان گفتند كه چون ما قرآن شنويم دانستيم كه اين دروغ بوده  
كه حق تعالى را شر يك باشد وزن و فرزند چون در قرآن منع كرده شده است و دليل عقلى نيز اين اقتضا  
ميگردد پس را دليل عقلى سمعى حاصل آمد و دانستيم حق با و درين تعريض است كه كفار را كه ايشان معاندند و  
بيعتند اسفند خيزد السما جماعت الشطط دورى الضير فى اندلثان و كان ويقول تنازعنا فى سفيها  
او سفيها اسم كان ويقول خبره مقدمه عليه على الله متعلق بيقول **وَ اَنَّا ظَنَنَّا اَن لَّنْ تَمُوتَ لَوْلَا اَنَّا عَلَّمْنَا لَكُمُ الْبَاقِيَ** بگويد كه ما گمان مى برديم كه اگر نگوييد آدمى و پيرى برخدا ايتعالى  
دروغى يعنى گمان مى برديم كه ايشان راست مى گويند كه خدا ايتعالى را زن است و فرزند و شر يك تا ما قرآن  
شنويم دانستيم كه ايشان دروغى گفتند ما از ايشان بيزار شديم و مسلمان گشتيم كذا با صفت مصدر محذوف  
اى قول كذا باى مكذوب بآيه **وَ اَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْاَشْيُرِ يُعْذِرُونَ يَرِجَالٌ مِنَ الْاَحْيٰتِ**  
**فَرَادَوْهُمْ رَهَقًا** بدرستی كه بودند مردانى از آدميان كه پناه مى گرفتند بپرواى ان پريان پس زيادت كرده  
اين آدميان پناه گيرنده پريان را كبر تر زكى و ميادوى و تنباوى كردند معنى بهق اين است يا زيادت كرون پريان  
آدميان را كه اى و تنباوى بسبب آنكه با ايشان پناه گرفتند در جاهليت و كافرى رسم اين بود كه چون كافران  
بفسر رفتند و در بيا بآنفسر و آمدند مى گفتند ما پناه مى گيريم بجلالت پريان اين موضع از بدى قوم او و از اين  
سخن پريان را تخير و گرايى زيادت شدى كه آدميان مى ترسند از ما و پناه مى گيرند با پس اين پريان كه قرآن را  
شنوند و دانستند كه بچكر كسى را فرمايد نمى رسد مگر الله تعالى و پناه گرفتن روا نيست مگر بحضرت رب العزت او  
از اين كه شنند توجه بحضرت او جل جلاله كه روند پس مؤمن موحده بايد كه چون ترسد و بيايى يا در سفر يا در حضر  
بگويا **عِزُّ رَبِّاَ اللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** بگويد **قُلْ لَّيْسَ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ** و اعوذ  
بلك رب ان يحضر دن و معوفتين با بخواند و بگويد اعوذ بكلمات الله التامات كلها من شر

سبحانه  
مكت  
عليه السلام  
روى  
او زان  
سفيها  
قال  
عن  
الاحق  
نفسه  
زن  
را  
سفيها  
سفيها

ما خلق وذراً و بکراً یسبح چیرمی بوی ضرر نرسد انشاء الله تعالی و یکی از یاران رسول  
صلی الله علیه وسلم گفت که در وقت کفر و کافری در سفر بودیم و در بیابانی ناگاه گرگی آمد و گوشت  
از منده شخصی گرفت و می برد آن شخص فریاد کرد که ای کلاه من بریان ماورپناه تو آمده ایم و بتوپناه  
می گیریم آوازی شنیدیم که ای گرگ گوشت من را نماند که وی به پناه گرفته است در حال گرگ  
گوشت را را نکرد و بر رفت و این استدراج باشد بخود باشد من بک نصیب تو اینست که پری خوانی  
کنی که کافر شوی و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد بکتاب طالع و حیوایات نادان کنی و  
بوی سوختن و چراغ نهان از برای دفع مضرت پیران کنی و گفته طلاقاً کما ظننتم  
ان کن یبعث الله احکماً و بدستی که پیران گمان می بردند چنانکه شما کافران گمان می بردید که هر  
زید و کف خدای تعالی بچکس را بعد از مردن پیران که قرآن را شنودند این چنین گفته و ازین  
اعتقاد برگشتند وین نیز تعریض است مرکب کافران که را و میحتمل ان یكون الضمیر فی الغم  
و ظنوا راجعاً الی رجال من الانس و ظننتم کان خطاباً للجن علی سبیل الموعظة من  
المستعین و قیل این روایت از سخن پیران نیست بلکه از جمله وحی است و هو عطف علی انه  
استمع تقبیره علی هذا قل و حی الی انه کان رجال من الجن الیه و انهم ای کفار الجن  
طنوا کما ظنتم ای یا الکفار من الانس و الاول اولی بقرینه ما قبل الایتین و ما  
بعدهما و هو قوله تعالی و انا لکنا السماء فوجدناها ملئت حرساً شديداً  
و شهباً و پیران گفته بدستی که ما بسویم آسمان را یعنی خود استیم که با آسمان برانیم پس یافتیم آسمان را  
پر کرده شده از نگهبانان قوی و ستارگان روشن الحرس جمع حارس معنی فوا اسم جمع و لذلک  
وصف بشبه الحرسه نگهبانی کردن الشهب جمع شهاب یعنی پاره از شهاب نور ستاره که انداخته شود  
بدیو تا گریزد و بر آسمان بر نیاید و انا کما نفعنا منها قاعاً علی السمع باز پیران گفته بدستی که ما  
کردیم شستم در جایهای شستن آسمان از برای شنودن سخن فرشتگان پس پیش ازین مای توانستیم که بر آسمان  
برانیم و در جای خود شستم سخن فرشتگان شنودی فمن کنتی لان یحذک شهباً با تصدیق  
یکه از آسمان میخواد که بر آسمان برود و گوشتش در سخن فرشتگان را می یابد از برای خود ستاره را که راه او  
نخاع دارد و می زندش و نمی ماندش تا با آسمان بر آید مقاصد جمع مقصد است جای شستن الان معنی اکنون و هو معنی

و بکراً یسبح چیرمی بوی ضرر نرسد انشاء الله تعالی و یکی از یاران رسول  
صلی الله علیه وسلم گفت که در وقت کفر و کافری در سفر بودیم و در بیابانی ناگاه گرگی آمد و گوشت  
از منده شخصی گرفت و می برد آن شخص فریاد کرد که ای کلاه من بریان ماورپناه تو آمده ایم و بتوپناه  
می گیریم آوازی شنیدیم که ای گرگ گوشت من را نماند که وی به پناه گرفته است در حال گرگ  
گوشت را را نکرد و بر رفت و این استدراج باشد بخود باشد من بک نصیب تو اینست که پری خوانی  
کنی که کافر شوی و عروس بر تو طلاق شود و اعتقاد بکتاب طالع و حیوایات نادان کنی و  
بوی سوختن و چراغ نهان از برای دفع مضرت پیران کنی و گفته طلاقاً کما ظننتم  
ان کن یبعث الله احکماً و بدستی که پیران گمان می بردند چنانکه شما کافران گمان می بردید که هر  
زید و کف خدای تعالی بچکس را بعد از مردن پیران که قرآن را شنودند این چنین گفته و ازین  
اعتقاد برگشتند وین نیز تعریض است مرکب کافران که را و میحتمل ان یكون الضمیر فی الغم  
و ظنوا راجعاً الی رجال من الانس و ظننتم کان خطاباً للجن علی سبیل الموعظة من  
المستعین و قیل این روایت از سخن پیران نیست بلکه از جمله وحی است و هو عطف علی انه  
استمع تقبیره علی هذا قل و حی الی انه کان رجال من الجن الیه و انهم ای کفار الجن  
طنوا کما ظنتم ای یا الکفار من الانس و الاول اولی بقرینه ما قبل الایتین و ما  
بعدهما و هو قوله تعالی و انا لکنا السماء فوجدناها ملئت حرساً شديداً  
و شهباً و پیران گفته بدستی که ما بسویم آسمان را یعنی خود استیم که با آسمان برانیم پس یافتیم آسمان را  
پر کرده شده از نگهبانان قوی و ستارگان روشن الحرس جمع حارس معنی فوا اسم جمع و لذلک  
وصف بشبه الحرسه نگهبانی کردن الشهب جمع شهاب یعنی پاره از شهاب نور ستاره که انداخته شود  
بدیو تا گریزد و بر آسمان بر نیاید و انا کما نفعنا منها قاعاً علی السمع باز پیران گفته بدستی که ما  
کردیم شستم در جایهای شستن آسمان از برای شنودن سخن فرشتگان پس پیش ازین مای توانستیم که بر آسمان  
برانیم و در جای خود شستم سخن فرشتگان شنودی فمن کنتی لان یحذک شهباً با تصدیق  
یکه از آسمان میخواد که بر آسمان برود و گوشتش در سخن فرشتگان را می یابد از برای خود ستاره را که راه او  
نخاع دارد و می زندش و نمی ماندش تا با آسمان بر آید مقاصد جمع مقصد است جای شستن الان معنی اکنون و هو معنی

علی الفتح بلازمه لام التعریف الرحمن بجان اسم جمع را همه الرصد والرصد و چشم داشتن و نگاه داشتن و آنکه لا تنکر یعنی انکسر از بیدار شدن در خواب و آنکه لا یسمن و یسمن و شک و بد رستی که مانع از انیم که بلاد و عقوبت خواسته شده است بابل زمین یا خواسته است بابل زمین پروردگارشان نیکی و رحمت یعنی بعد ازین مانعی از انیم چنانکه پیشتر ازین میدانستیم پس منع کردن ما را از آسمان بسبب نیکی بابل زمین است یا بسبب بدی ایشان عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما گفت کہ ہر قبیلہ ای از پریان کسان بودند کہ بر آسمان بر شدندی و جانی نشاندندی چون وحی آمدی آسمان فرشتگان شنیدند آوازی مثل آواز آہن کہ بر طاس زده شود ہمہ فرشتگان سجدہ کردند و وحی آمدی پرسیدندی کہ این چه وحی آمد اگر حکمی بودی کہ ہمہ در آسمان بودی پس قبول کردند و اگر وحی حکمی بودی کہ تعلق بہ زمین داشتی از قحط و و با و فراخی و مردن و غیر آن با یکدیگر فرشتگان گفتندی و پریان شنیدندی و آن خبر را بدوستان خود کہ پری پرستان بودند و بنحان و فال گویان گفتندی و دروغ بسیار بآن آید گفتندی و بسبب فساد خلق شدندی چون حق تعالی محمد مصطفی را صلی اللہ علیہ وسلم بخلق فرستاد و سوار پرنکابہا مان کرد تا دیوان را منع کنند و در کشف آورده است کہ رفتن ستارہ پیش از رسول صلی اللہ علیہ وسلم بود فاما بسیار نبود چون او را بخلق فرستادند آسمان پر شد از ننگ بہا مان فان قلت پس این پریان کہ گفتند فوج زناہا انما للسماء تا آخر از ان کسان بودند کہ قرآن را استماع کردہ بودند یا از غیر ایشان قلت احتمال دارد کہ از ایشان بودہ باشند و ظاہر اینست و اللہ تعالی اعلم و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند ابلیس علیہ اللعنہ گفت کان بزرگ و در زمین پیدا شد کہ پریان را از آسمان بازداشتند پس شکر خود را فرستاد تا از ہر اقلیمی یکشت خاک آوردند ابلیس بوی کرد و گفت این کار در زمین بنی تہامہ است یعنی در زمین عرب پیدا شدہ است و این نشان پناہی مبر آخر الزمان است و عجزہ دوست بعد از ان پریان را فرستاد تا ایشان تفحص این معنی کنند ایشان بر زمین عرب آمدند مصطفی را صلی اللہ علیہ وسلم یافتند و در نماز کہ قرآن می خواند چون بقوم خود بازگشتند این قصہ را بیان کردند و گفتند ما دانستیم کہ حکمت در بازداشتن ما چو بودہ است وَلَا نَمَانَا الصَّاحِبُونَ گفتند پریان بدستی کہ از ما نیکان و پارسایان استند وَمِنَا دُونَكَ و از ما جز نیکان استند یعنی کافران و منافقان كَتَابُكَ آتَى قَدْرًا و بودیم ما بر دنیا و مذہب های مختلف یعنی چہودان

و ترسیان و گبران و این سخن پریان است که قرآن را شنودند و قوم خود را پسندی دادند تا یاران  
 آرند و دین مسلمانی را قبول کنند و چنانکه بودند نباشند یعنی همه نیکان و پاکان باشند طریقه راه طریقی  
 جماعه القدره از چیزی قد و جماعت و المضاف من قوله کنا طرائق محذوف ای کنا اصحاب  
 مذاهب مختلفه شبیه مذاهب بالطرق المختلفه فالاستقاره مصرحه وَأَنَّا ظَنَنَّا و بدرستی که دانستیم  
 ماکه پریان ستیم یقین أَن لَّنْ نَّخْرِجَنَّكَ فِي الْأَرْضِ که هرگز با عاجز نتوانیم که خود ای عزوجل را و در زمین  
 اگر با چیزی رساند از بلاد و عقوبت و لَكِنَّ نَّجْمًا كَا هَرَبًا و هرگز او را عاجز نتوانیم که بگریختن یعنی از آنچه  
 خواهد بماند تا انیم که بگریختن و مابوی ضرر نتوانیم رساندن المراد بالظن العلم الامحراز عاجز کردن و در  
 گذشتن پریان ای هربین الهرب گریختن وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْمَدْحَى أَمَّا يَدْرِي و بدرستی که ما چون  
 شنیدیم راه راست را یعنی قرآن را که راه راست بینماید گردیدیم مابا و تصدیق گردیش فَمِنْ قَوْمٍ يُرِيدُونَ فَلَا  
يَخَافُ يُخْسًا وَلَا دَهْقًا پس هر که بگریزد بخدای خود پس ترسد کم کردن را و ظلم کردن را یعنی کم کند ثواب طاعت  
 او را و زیادت نکند عذاب معصیت او را المستلذ محذوف ای فهو لا يخاف الخسر کم کردن  
 دهفته رسید بوی دهقا یعنی ترسد رسیدن ستم را از حق تعالی وَأَنَّا إِنَّمَا الْمُسْلِمُونَ و بدرستی  
 که از ما پریان مسلمانند و مِنَّا الْقَاسِطُونَ و از ما ستمگرانند و ظالمان و کافران فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ  
سَخَّرَ وَأَوْشَدَّ پس هر که اسلام آورد پس ایشانند که طلب کردند راه راست را و قصد کردند  
 راه حق را القسط سیدای کردن القسط داد و اذن الخیر ثواب بستن قبیل نیزوار بستن  
 بعد ازین یاد کرد عذاب کافران و ظالمان را و گفت جل جلاله وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا يُجْهَدُونَ  
حَطَبًا و اما ستمگران و کافران پس باشند همیزم مرد و زن را وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ  
أَن تَخْفَقَ الْثِقِيلَةُ و ضمیمه ایشان اسمها محذوف یعنی بدرستی که شان و کار این است  
 که اگر استقامندی اهل که بر راه اسلام یا همه و میان و پریان اگر ایمان آورند و راستی گردند  
لَا سَقِيْنَا هُمْ مَاءً عَذَقًا هرگز ما ایشان را و امی آب بسیار یعنی نعمت بسیار و امی ایشان را  
 چون نعمتها باب باران می شود آب گفت و نعمتها خواست و فکر سبب و اراده سبب از بلا غنیمت  
لَقَفْتُمْ هَمًّا فِيهِ وَمَا أَرَدْتُمْ وَمِ إِشَانِ رَأَيْدَتُمْ که شکری گویند یا فی چون نعمتها بسیار  
 شود باید که شکر نیز بسیار شود و نعمت بیاید زیاده شود قوله تعالی وَلَا تَنسَوْنَ شُكْرَكُمْ

مصرع ای شکر نعمتهای تو چند انکه نعمتهای تو نظم من میشود می ترسانم تو انکه کرد  
 احسان تر از شمار نتوانم کرد ما کبر بر تن من زبان شود بر موی ما یک شکر تو از هزار نتوانم کرد  
 نصیب عارف اینست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آورد تا مشرف بزیا دتی معارف الهی شود گما  
 قال النبی صلی الله علیه وسلم استقیما و لن یخصوا یعنی راست بایستید و ثمره آنرا شمار  
 نتوانید کرد یا ثمره آنرا ندانید یا نتوانید راست ایستادن الاستقامه راست ایستادن الاحصاء  
 دانستن و توانستن و شمار کردن قال سید الطایفه جنید بغدادی رحمه الله علیه ک طالب  
 الاستقامه ولا تکن طالب الکرامه فان الرب عز وجل یطلب الاستقامه والنفیس  
 و یطلب الکرامه چون جزای استقامه ترا یاد کرد و سزای عدم استقامه را نیز یاد کرد و گفت و من  
 یغیر عن ذلک دینه و هر که روی بگرداند از یاد کردن پروردگار خود و طاعت او نکند یسئلک  
 در آوردش عذابا صعبا در شکنجه سخت تر و دشوار تر الصعد سخت و دشوار نصیب مؤمن طالب  
 و برید صادق اینست که دائما بدگر حضرت مولی مشغول باشد و ملول نگردد و روی نگردد و نماند تا بعد از  
 فرقت و نایافت دولت ابدیه مبتلا نگردد و لغو باشد من ذلک اوقات اوقات ذکرست و صفا  
 صفای ذکر رباعی از ذکر همی نور فزاید ماه را در راه حقیقت آورد و گره را به هر صبح نماز  
 شام و روز خود سازد خوش گفن لاله الا اهد را قال النبی علیه السلام حکایه عن  
 الله تعالی انا جلیس من ذکر فی باید که تلقین ذکر از کامل باشد یعنی قطب الارشاد یا خلیفه  
 وی تا تلخیص آن ظهور کند حضرت شیخ مارجمه افند علیه می فرمودند که از مقلد کامل کار بر نمی آید کامل مکتب می باید  
 و ان المساجد لله و بدست کسی که همه مسجد یا همه روی زمین یا همه اعضا که بان سجده کرده می شود  
 رخسار تعالی راست فلا تدعو مع الله احدا پس خوانید با خدا تعالی بیچسب یعنی کافر مشوید  
 و اخلاص پیش آرید مساجد جمیع مسجد بفتح جیم یا کسب جیم باشد جای سجده کردن چون مسجد خدایتعالی را باشد  
 در روی بازگانی کمند و در روی سخن دنیا گویند و در روی خصوصت کمند و آواز بلند نکشید و در روی راه  
 سزاید و جای باشیدن سزاید و جز طاعت و در روی کار دیگر کمند بدانکه نگاه داشتن حرمت مسجد از  
 آداب دینست و مسجد فاضل تر است از جمل موضوعات که در استمان و زمین است چنانکه در حدیث آمده است  
 که رسول علیه السلام هر پیل را گفت سل عن دلت عن احب البقاع الیه لا علق بها قلبی فخرج جبین

در این شعر  
 از حضرت شیخ  
 ابوالحسن علی  
 بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 است  
 در وصف  
 حضرت علی  
 علیه السلام  
 است  
 در وصف  
 حضرت علی  
 علیه السلام  
 است

در این شعر  
 از حضرت شیخ  
 ابوالحسن علی  
 بن ابی طالب  
 علیه السلام  
 است  
 در وصف  
 حضرت علی  
 علیه السلام  
 است

ثم نزل فقال يا محمد قال الله تعالى شر البقاع الاسواق وخيرها المساجد جبرئيل عليه السلام  
 گفت که الله تعالى میفرماید که بهترین موضعها مسجد است و بدترین موضعها بازار است و در قضیه الفتاوی  
 آورده است که بهترین ذکر آنست که خفیه در بازار باشد یعنی بد که خفیه در بازار مشغول باشد که خرید و فروش  
 او را باز ندارد و ذکر الله و در وقت حاجه ما رحمة الله علیه در بازار بخارا و اگر آن بسیار بود و در روزی  
 در ویشی صاحب وقت در بازار بخارا مسافر آمد و گفت در شهرهای دیگر در خانه ها و مسجد های مقدسه  
 ذکر نیست و آنکه ما قام عبد الله يد عوله قيل اعطف على اناسم في اول السورة يعني گوی  
 امی محمد که وحی آمد بمن بدرستی که چون ایستاد بنده خدای تعالی یعنی محمد علیه السلام در قریه نخل می خواند خدا  
 را یعنی نازل باد می گذارد و قرآن می خواند گاه و ای کون علیه لبسگ خواستند بپایان که باشند  
 بروی افتادگان یعنی انبوهی کنندگان و برزبریکه کیر افتند گاه یعنی از وحام کردند و بر شنیدن قرآن رغبت نمود  
 و خواستند که بریکه گیر افتند و الضمیر فی منه للشان یذ عوله حالای داعیا یا اله اللبد  
 بالكسر جمع لبدة و هم الجماعة واللبد کحطم بضم اللام واحد قائم مقام الجمع والقرات بها  
 وقيل این ابتدا اخبار است از حق تعالی چون بنده منومن یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم پیغمبری آید  
 کرد و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له و قرآن میخواند و خلق را بوحدا نیت و عبادت  
 می خواند خواستند که قرآن که باشند پاک کنندگان و می گرد آمدند بر وی فاما حق تعالی ویراضت داد  
 و نگاه داشت او را از شر ایشان و این مناسب ترست بآیت آینده که قل انما اذعوا و یحی بگوای محمد  
 بدرستی که می خوانم و بنده می گرد و کار خود را و لا اشرکت به احدًا و انما زنی ارم بخدای خود و  
 بجایکس و هیچ چیز را القوا قل و قال قل انی لا املک لکم ضراً و لا نفعاً بگوای محمد که من  
 نتوانم که شمار از یانی رسانم و کفر و کافر می دهم شمار ایا راه راست و هم شمار اور دست من هیچ  
 اینها نیست جز بنیام رسانیدن حق را هر که قبول کند از عذاب خاص یا بدو بر که قبول نکند لعذاب مبتلا  
 انضر من رسانیدن قل انی لن یجیرنی من الله احدًا بگوای محمد هرگز نراند مرا از عذاب خداست  
 بجایکس و لن احد من دونه ملحدًا و هرگز نیابم از غیر خداست یقالی پناه گاهی که بوی گیریم و  
 و نراند مرا از عذاب خداست یقالی بجایکس لا یلک عا من الله و رسا لله مگر رسانیدن شریعت بخلق  
 و بیان کردن پیغامهای خداست یقالی این دو چیز را پناه باشد و دانسته از عذاب و سبب عزت من



در دنیا و عقبی باین تقدیر ملاخا بدل باشد از ملتحد و رسالت عطف باشد بر ملافا و روا باشد که استشا  
 باشد از الامک لکم ضرا و باقی کلام معتصمه باشد لکن الاول اولی و یخطر بهیالی آن یکنون  
 الا بمعنی خیره و یکنون صفة للملتحد نصیب اهل حق نیست که در رسانیدن سخن حق بخلق تفسیر کنند  
 و مدد و عزت خود جز رسانیدن شرایع و بیان کردن احکام شرع ندانند و اما بتجرب معلوم شده است  
 که هر چند تبلیغ احکام شرع بظالمان و مبتدعان کرده می شود با خلاص ایش از نیک می نماید و در همه  
 می شوند بنایند الله تعالی الاحادیث را ندین الملتحد پناه گاه الاتحاد پناه گرفتن و مَنْ یَعِصِ اللَّهَ  
 وَرَسُولَهُ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنْ حَيْثُ يَشَاءُ و هر که گناه کار شود و پیغمبران شود خدا تعالی او را رسول و پیرافان که تا او جمع کند  
 پس درستی که ویرا باشد آتش و وزخ خالدین فیها ابدگ جاودانه باشد در آتش و نرغ  
 همیشه یعنی هر که کافر شود و ایمان بخدا تعالی و رسول وی نیاورد همیشه در وزخ باشد لغو ذبا حدین ذلک  
 مراد از عصیان اینجا کفرست من شرطیه فلذا جزم یعصی کذب الیاء فان الذی جناه و حد الصیبه فی النظر  
 الی بلفظ من و جمع خالدین نظر الی معناه و هو حال مقدرة ای ثبت لهم فاجتمع  
 مقدرین الخلود فیها علی انفسهم حتی ذاکر او ما یوعدون ای مهملهم الله تعالی  
 یعنی الله تعالی مهلت داده است این کافران را تا چون که بهیستند اینجا می داده می شوند بآن یعنی قبر خدای  
 تعالی را بهیستند و در عقبی فسیعلمون من اصغف فاصبر اقل عدد کافر پس درستی که بداند  
 یا زود بود که بداند که کیست مدت تیرایی کننده وی و کیست کمتر شمارش کردی و این چنان بود که  
 کافران می گفتند که ای محمد کار بزرگ پیش گرفته و همه عالم بتو دشمن اند و تیرایی کننده نیست و لشکر نداری  
 ما بر تو میترسیم ازین دعوی پیغامبری باز گرد ما ترا نصرت و ایم حق سبحانه و تعالی در روز جنگ بدر  
 بایشان نمود و در آخرت نیز بنمایند شان که مدد و بیاری یاری می کرد است الصغف مدت شد  
 علق تعلمون الاستفهام بعده فاصرا تمیز و کذا عددان من نسبتة الجملة  
 ای من اصغف چون کافران گفتند که این کی خواهد بود که عذاب بیاید این آیت آمد قل ان اذری  
 اقرب یب کما توعدون بگوای محمد که من نمیدانم که نزدیک است آنچه وعده کرده می شوید و بیم داده  
 می شید از عذاب حق تعالی یا دور است آفری جعل له دینی امکا گاه یا که پیدا کرده است الله تعالی  
 ساین عذاب را و وقت معینی یعنی من نمیدانم تا که خبر کرده فاشوم که دور است این عذاب یا نزدیک عالم

الْغَيْبِ اِىْ هُوَ عَالَمُ الْغَيْبِ يَعْنِي مَا لَا يَرَى بَصَرًا وَلَا يَسْمَعُ سَمْعًا وَلَا يَنْفَسُ نَفْسًا وَلَا يَحِيطُ بِشَيْءٍ مِنْهُ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَهُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ  
 تَكْرَرًا وَهُوَ غَيْبٌ خُودِيٌّ كَمَا قَالَ تَقْضَى مِنْ كَسْبِهِ لَمْ يَكُنْ كَسْبًا رَاسِيًا وَهُوَ غَيْبٌ خُودِيٌّ كَمَا قَالَ تَقْضَى مِنْ كَسْبِهِ لَمْ يَكُنْ كَسْبًا رَاسِيًا  
 خُودِيٌّ كَمَا قَالَ تَقْضَى مِنْ كَسْبِهِ لَمْ يَكُنْ كَسْبًا رَاسِيًا وَهُوَ غَيْبٌ خُودِيٌّ كَمَا قَالَ تَقْضَى مِنْ كَسْبِهِ لَمْ يَكُنْ كَسْبًا رَاسِيًا  
 اِبْطَالُ كَرَامَاتٍ هِيَ مَرَاوِيَا رَا بَهْرَ كَمَكَةِ الْكَمَافِي كَمَا كَرَامَاتٍ رَا نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً مِثْلُ مَا يَشَاءُ اِنْ كَرِهَ  
 بَاشِدًا قَامَا رَسُوْلُ نِسْبَتِهِ وَبَارَةً هَذَا فِي هَذَا اِبْطَالُ الْكَرَامَاتِ لَانِ الَّذِيْنَ يَصْنَفُ اِلَيْهِمْ  
 وَانْ كَانُوا اَوْلِيَاءَ مَرْتَضِيْنَ فَلْيَسُوْا بِرَسُوْلٍ اِخْوَةٍ بِهَ اَكْمَلُ مَقَرَّةٍ كَرَامَاتٍ اَوْلِيَا رَا مَكْرَمَةً  
 وَاَيْنَ مَكْنِيٍّ اِزْيَانٍ بُوْدَه هِيَ اَمَامُ فَخْرِ الدِّيْنِ رَا زِيٍّ وِيٍّ رَا مَكْنِيٍّ فِي كَوْنِهِ حَقٌّ نَسَبَتْ وَجَامَعَتْ هِيَ  
 كَمَا كَرَامَاتٍ اَوْلِيَا حَقٌّ هِيَ چَانَكُمُ وَرَعْلَمُ كَلَامُ نَكْرُوتٍ وَاَيْنَ اَيْتٍ دَلَالَتٍ بِرَا اِبْطَالُ كَرَامَاتٍ نَمِي كَمَنْ مَرْتَضِيٍّ تَسْلِيمٍ  
 اِنْ دَلَالَتٍ مَخْصِيٍّ بِكُلِّ نَوْعٍ اِطْلَاعٍ بِرَغِيْبٍ دَلَالَتٍ مِي كَمَنْ نَسَبَتْ جَمْعٍ اَنْ وَاَكْمَلُ الْخَرَا اِطْلَاعٍ بِرَغِيْبٍ مَغِيْرٍ  
 رَسُوْلُ مَصْطَلَحٍ رَا اِنْكَارُ نَصْرِ قُرْآنٍ هِيَ قَالَ لَلّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَاَوْحَيْنَا اِلَى اِمْرِ مَوْسٰى اِىْ قَوْلِهِ  
 اِنَّا كَادُوْهُ الْاَيَاتِ وَكَجَاعِلُوْهُ مِنَ الْمُرْسَلِيْنَ وَاَمَامُ مَوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسُوْلُ مَصْطَلَحٍ نَبُوٍّ وَاَزُوْتٍ  
 وَاَلُوْتٍ اَوْ تَاَوْقَتٍ نَبُوْتٍ مَدِيْدٍ بُوْدَه هِيَ وَنِزَارُ اِنْكَارٍ هِيَ مَرْتَضِيٍّ اِنْ كَرِهَ اَوْ مَشْلُوحٍ كِبَارٍ مَرُوْتٍ  
 وَاَمِنْ سِيَّارٍ چِيْزُهُ رَا مَشَاهِدُ كَرَاهِيَّةً اِنْ اَزَادُوا لِيَّ اِسْمَ اَيْنَ اَيْتٍ رَا تَاَوِيْلٍ اَشَدَّ وَاَللّٰهُ تَعَالٰى اَعْلَمُ بِحَقِّ طَرَفٍ اِيٍّ  
 كَمَا بِطَرَفٍ مَنَعٍ كَلِمَةٍ مَرْتَضِيٍّ رَا كَمَنْ اِنْ شَاَءَ كَمَنْ اَزَادُوا لِيَّ اِسْمَ اَيْنَ اَيْتٍ رَا تَاَوِيْلٍ اَشَدَّ وَاَللّٰهُ تَعَالٰى اَعْلَمُ بِحَقِّ طَرَفٍ اِيٍّ  
 سَتَ صَاحِبُ كَشَفٍ فِي قَوْلِهِ اَمَ عِنْدَ هِمٍ الْغَيْبِ فَهَمَّ يَكْتُبُوْنَ اِىْ اللُّوْحِ وَرَسُوْرَةُ النَّجْمِ اَمَ عِنْدَ هِمٍ الْغَيْبِ  
 اِىْ اللُّوْحِ اِىْ مَعْنَى غَيْبٍ وَحِيٍّ اَشَدَّ بِطَرَفٍ مَعْبُوْدَةٍ وَاَيْنَ مَعْنَى مَنَاسِبَةٍ وَرَيْنَ مَجْلٍ اِىْ اِنْ شَاَءَ كَمَنْ اَزَادُوا لِيَّ اِسْمَ اَيْنَ اَيْتٍ  
 لَعُوْمٍ رَا وَاَيْتٍ چَانَكُمُ مَعْقُوْلَةٍ مِي كَوْنِهِ وَرَيْنَ اَيْتٍ قَوْلُهُ تَعَالٰى وَمَا كُنَّا مَعْذِبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا  
 قَالُوْا اَلَمْ كُنَّا رُوِيَ اِلَى رَسُوْلٍ الْعَقْلُ عَلٰى مَا عَلِمَ فِيْ اَصُوْلٍ وَرُوْيَاى صَالِحَةٍ اَزْ نَبُوْتٍ هِيَ قَالَ النَّبِيُّ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَبْقَى مِنَ النُّبُوَّةِ اِلَّا الرُّوْيَا الصَّالِحَةُ وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَتَقْوَا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَانَّهُ  
 يَنْظُرُ بِنُوْرٍ اِلَى اللهِ وَقِيلَ الْفِرَاسَةُ مِنْ غَضِّ بَصَرَةٍ عَنِ الْحَارِمِ وَامْسَكَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ  
 عَمَّوْ قَدْ بَدَّ وَاَمَ الْمُرَاقَبَةُ وَيَعُوْدُ اَكْلُ الْحَلَالِ لَمْ يَحِطْ فِرَاسَتُهُ بِنُوْرٍ اِلَى اللهِ تَعَالٰى وَقَالَ الرَّوْيَا  
 الصَّالِحَةُ جَوْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَاَرْبَعِيْنَ جَزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ وَفِي الرَّوْيَا اِطْلَاعٌ عَلَى الْغَيْبِ وَهَكَذَا لِيَّ رَا  
 اِنْ شَاَءَ اَنْ يَكُنْ اِنْجَامُ سِتَّةٍ وَجَامَعَتْ كَمَنْ اَنْتَهَى حَقٌّ هِيَ وَاَكْمَلُ مَحَبَّةٍ اِيْشَانٍ اَشَدَّ وَصَحْبَتٍ اِيْشَانٍ اَيْتُهُ اَشَدَّ

ول مروه او بانفاس شریفه ایشان زنده گرد و او انکار ایشان نکند **مثنوی**  
 بین که اسرافیل وقتند اولیا مروه راز ایشان حیانت و نما جانهای مروه اندر گورن  
 بر حذر او از شان اندر کفن **فَکِنَّهُ** بدرستی که خدا تعالی **يَسْأَلُكَ** در می آرد **مِنْ بَيْنِ**  
**يَدَيْهِ** و **مِنْ خَلْفِهِ** دزدگا از پیش پیغمبر و از پس او گاهها از بعضی فرشتگان را  
 می فرستد تا نگاه دارند آن بنده فرستاده شده را به پیغمبر تا ابلیس علیه اللعنه و دیوان او را اگر  
 نگردانند چون حق تعالی وحی فرستادی گرداگرد آن پیغمبر را فرشتگان نگاهداشتند می چون  
 ابلیس لعین خود را بصورت فرشته ساختی و آمدی آن فرشتگان آن پیغامبر را خبر کردند می  
 که این ابلیس است که می آید و اولیا و ائمه نیز محفوظان حق اند **رباعی** زانجا که جمال و جاده  
 جانانه ماست عالم همه در پناه جانانه ماست ما را چرا از آنکه عالمی خضم شوند پیش و پس  
 سپاه جانانه ماست و اولیا علما با خدا اند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبی  
 متبوع ایشان **قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** علماء امتي **كَأَنْبِيَاءِ** بنی اسرائیل **وَقَالَ**  
**عَلِيٌّ السَّلَامُ الشَّيْخُ فِي قَوْمِ كَالْبَنِي فِي أَمْتِهِ** صفت اولیا و الله را نهایی نیست **بَيْت**  
 برترند از عرش هر کسی و خلا کنان مقصد صدق و صفا **اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا نَاهِم**  
**وَأَوْزِقْنَا مَتَابِعَهُمْ وَجُتِبَهُمْ وَصَحْبَتَهُمْ لِيَعْلَمَ** تا بداند خدای تعالی در حال چنانکه  
 میدانت در ماضی و میدهد در استقبال امی فصل **ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا** این را که محقق  
 رسانیده اند پیغمبران و رسالات و حجیم پیغامهای خدا تعالی را و تقصیر نکردند و قیل تا بیان  
 کند خدا تعالی و یا تا بداند رسول که رسانیدند فرشتگان پیغامهای خدا تعالی را و احاطه  
 بما **لَا يَحْتُم** و فرا رسیده است علم حق تعالی بآنچه نزد ایشان است که تبلیغ رسالات کردند بلی تغیر و  
 تقصیر و **أَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا** و دانسته است خدا تعالی شمار همه چیزه را و قطره ای باران  
 در یک بیابان را و کفک دریاه را و احوال بندگان را نصیب مؤمن این است که با ادب باشد  
 و از مخالفت حضرت او پر حذر باشد تا بعقوبت او گرفتار نگردد

سورة المفصل مكية و هي عشرين آية و مائة و ثمانون



سازید و قصد شما نباشد که زود سوره را تمام کنید و این فقیر می گوید که چون در بلده فاخره  
 بخارا وارد آمد و از شهر هرات آمده بودم و در منزل فسخ آباد مقابل قبر حضرت سیف الحق  
 والدین الباخزمی رحمه الله علیه حجره بود و در آن می بودم شبی بخاطرم آمد که بکدام علم از علمها به  
 مشغول شوم حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که قرآن می خواند آهسته آهسته  
 بخاطرم آمد که چرا آهسته می خوانند باز هم در خواب بخاطر رسید که و در تل القرآن قوتیلا  
 و در حق ایشان هست و باین اشارت بقراءة تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی قیام نموده اند  
 و بود این رؤیای صالحة و رسنه و شانین و شانین و سبعمایه و بسبب این امثال اشتغال  
 بتفسیر فواید بسیار حاصل آمد و معانی قرآن برکت اشارت مصطفوی علیه فضل الصلوة  
 و احوال النجیات ضبط شد و همدین اوقات حضرت شیخ العالم شیخ سیف الدین رحمه الله علیه با  
 در خواب دیدم مرا گفت بگو لا اله الا الله وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ  
 الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ه اِنَّا  
 سَنُلْقِيْكَ عَلَيْهِمْ فَتُكْفَرُ بِرِسْنِكَ ه بدرستی که می اندازیم ما بر تو گفتار می گرانیای یعنی وحی میفرستیم  
 بر تو کتابی که در روی حکمای بزرگ است و گرانست بر کافران و منافقان یا کتابی که در روی معانی  
 و دقائق و حقایق بسیار است و سبک و بهیمنی نیست یعنی شب بیدار باش و در کار باش  
 و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان بشیار باش که ما ترا بجا بزرگ  
 رسانیدیم و به پیغمبری و عزت و سروری مشرف گردانیدیم و این و را اول نبوت بود  
 نصیب در ویش و مرید صادق این است که شب بیدار بشیار شعار خود ساز و و بتلاوت  
 قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شائسته بارگهان ولایت و ارشاد و کرم  
 بارورین درگاه بمقدار بار است و از عزیزان نقلست که می گفتند که هرگاه سه دل جمع شود  
 کار بنده برآید دل شب و دل قرآن که یس است و دل مؤمن اِنَّ نَافِثَةً  
 اللَّيْلُ بَدْرُ سَتِي كَبْرُ خَوْسْتَن در شب از خواب بجا کشد و طاعت سخت ترست بر  
 نماز کتفنده از جهته ایستادن الوطی کف پای بزمین نهادن یعنی ایستادن در شب  
 و نماز گذاردن بعد از خواب سخت ترست از نماز گذاردن روز و اگر وطاً خوانی معنی آن

باش که نماز در شب موافق تر است یعنی دل با گوشه چشم و زبان موافق تر است و نماز شب  
از نماز روز چون در شب خلق آرمیده اند و شغلی نیست حاصل آنکه در نماز شب حضور دل بیشتر  
از نماز روز و اقوال و قیلاط و راست تر است از جهه گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب  
بجضور دل نزدیک تر است و اسرار قرآن خواندن در شب بیشتر پیدای شود و قیل و قال ناشسته  
اللیل ساعتها می شب و قیل تن خیزند شب فعلی الاول الناشئة مصدر و کالغائبة  
و علی الثانی اسم فاعل من نشأت الحابسة اذا ظهرت و رین آیت اشارت فضیلت  
نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه و سلم علیکم بقیام  
اللیل فانه داب الصالحین قبلکم و قربت الی ربکم و مکفرة للسیئات  
و منیات عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است ان لك في النهار سبحا  
طويلا وستی که ترائی محمد و در زامه شاد و راز بهت و مشغولی و تصرف و کار راست  
بسیار چون تعلیم شرایع و احکام اسلام استمداد و جاده و غیر آن پس نماز شب بیهوده باشی و سرکن  
بخوان و راز بگو بحضورت رحمن چون روز فرصت بیشتر نداری و در شب عبادت کن پنهان و درین  
آیت اشارت است که محل راز نماز شب است عذرت و تقیه روز و در شب باید خواست بیت  
نمازی روز تو بود و ای ماه شب بیدار شب نارت منم و در حدیث آمده است انما  
ست اینه قال النبی صلی الله علیه و سلم یزال ربنا تبارک و تعالی کل لیل  
الی السماء الدنیا حتی یبقی ثلث الایل الاخرة یقول من یدعونی فاستجب  
له من یسألنی فاعطیه من یتغفرنی فاعفله و فی روایة المسلم ثم یسط یدیه  
و یقول یتقرض غیر عذوم و لا ظلوم حتی یتفرج الفجر و قال النبی صلی الله علیه و سلم  
ان فی اللیل ساعة لا یوافقهها رجل مسلم ینال الله فیها خیرا من الدنیا و الاخرة  
الاعطاء ایاه و ذلک کل لیل من المصابیح حضرت شیخ جنید راجعه مد علیه و در خواب دیده  
پرسیده شد که حال حدیث چه اب گفت که تاهت العبادات و فیت الاشارات و ما نفعنا  
الارکات و کنهاها فی جوف اللیل یعنی فانه ذکر و مراقبات و تضیعات و تضیفات و کمر  
فاد و کمره راجع است نماز کرد و دل شب گذاروم و قیل وستی که ترائی محمد و در وقت قیل وستی

پس بروز راحتی برگیر تا شب بیدار توانی بود و فعلی هذا السبح النوم و علی الاول السبح  
اسماعا و الاقبال الادبار فی الامور و منه السباحة فی الماء لان فیها اضطرابا و اقبا  
و ادبارا و ایکی از اکابر گفته است که من هرگز در سفر و حضر قیلوله را نماندم تا در شب بیدار توانم بود  
در نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم همه کارهای خانه خود کردی از بهر این گفته  
شد که ترا در روز کار بسیار است و روزی حضرت علیه السلام در خانه درآمد و عائشه رضی الله  
عنها مان می بخت حضرت گفت یا عائشه ترا یاری و بهم پاره خمیر گرفت و مان ساخته در تنویرت  
بهمه ناهنجخت و آن مان نمی بخت عائشه گفت یا رسول الله همه مان بخت و مان شمانی بخت گفت  
یا عائشه دست من بروی رسیده است آتش بروی کار نمی کند امید میدارم که هر چند گناه کاریم فاما  
دوستی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم داریم حق تعالی ما را از آتش و زنج کجا بداد و بمنه و کرمه و اذکرکم  
ذیک و یا و کن نام پروردگار خود را و تَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتَلًا و بهر از طلق بوی بریدن بزرگ یعنی  
خنبر دوستی و دوستی دیگر مدار **بیت** ز غیرت خانه دل را ز غیرت کرده ام  
خالی : که غیرت را نمی شناسد درین خلوت سرافتن رباعی تا در زنی بهر چه داری آتش  
برگز نشو و حقیقت وقت تو خوشش : ما را خواهی خطی با عالم و رکش : کا ند یکدل و دوستی  
ناید خوشش : و این معنی را اهل سلوک نفی ماسوی الله می گویند و این معنی بکثرت ذکر حاصل آید و بعنا  
از لیه و خدمت شیخ کامل مکمل **بیت** . بعنا یا حق خاصان حق : اگر ملک باشد سیاستش  
ورق : بیک نظر مبارک شیخ که محبوب حق و مجذوب مطلق باشد چندان تصفیه و تخلیه ظاهر و باطن  
حاصل آید که با انواع عبادات ظاهر حاصل نیاید **بیت** آنکه به تبریز و دید یک نظر شمس دین  
طعن زنده بر دهر سحره کند بر جله : حضرت مخدومی خواجہ مارحمۃ الله علیه می گفتند که ما فضلا نیم  
ما ز بفضل خود قبول کرده است و این بیت را می گفتند **بیت** آنرا که در پذیر و معبودا  
لَعَلَّه : او را چه حاجت آید رنج چهار چله : اللهم ارزقنا من جذباتک ما یلیق  
بکرمک قیل تبتیلا مکان تبتیلا لان المعنی بتل نفسک تبتیلا رت  
المشرق والمغرب ای هورب المشرق والمغرب و بیت آفریدگار جای بر آمدن آفتاب  
و جانی فرو شدن آفتاب لا اله الا هو نیست هیچ خدای جز او فالتحذیر و کینه

پس گیر اورا کار ساز خود یعنی کارهای خود را همه بوی گذار القاعه بسفح الباء خبی  
مبتداء محذوف و بکسره بدل لامن ربك فی قوله تعالی و اذکرا اسم ربك و کیل  
باید که توانا و دانا باشد تا کارها و گذارند و این در حقیقت جز حضرت غوث جلت قدرته است  
به انکه از اول سوره تا اینجا اشارت بمقامات سلوک است اول خلوت در شب بعد از استنای  
بهرات قرآن و ذکر رحمن بده نفی ماسوی الله بعد و توکل بخالق آسمان و زمین حضرت  
خواجہ محمد فی سہ ماہ قطعہ ۱۰ هر که خواهد تا شود ابدال حق ۱۰ چار چیزش کرد باید اختیار  
خامشی رجوع و غلت را از خلق ۱۰ بودنش بیدار در شبهای تاریک باز است کرد بمقام  
اعلی که آن صبر است در بلاد جغای اعدا و بریدن از ایشان اگر چه باشند خویشان پس گفت  
قل جلاله و اصبر علی ما یقولون و صبر کن ای محمد بجز آنچه می گویند کافران ترا  
ساحر و شاعر و مجنون میگویند و تو دوست مائی و ماتر انگاه میداریم چونکه مار و کیل گرفته  
و کار با گذارشته انعم مخور اگر همه عالم بتو خشم شوند رباعی زانجا که جمال و جاه جانانه است  
عالم همه در پناه جانانه است ۱۰ مارا چه از انکه عالمی خشم شوند ۱۰ پیش و پس سپاه جانانه  
است و آجبره هُم هجر آجیلا و بر از ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب ایشان  
لکن و جنگ ایشان مشغول شود این آیت بآیت سیف که اقتلوا المشرکین منوخ  
است نصیب درویش این است که از منکران تحمل کنند و بار طاقت بکشد تا عاقبت  
عافیت یابد رباعی در عشق تو من بار طاقت بکشم ۱۰ در بشکم این عهد  
غرامت بکشم ۱۰ اگر عمر وفا کند جفا می ترا ۱۰ باری کم از انکه تا قیامت بکشم ۱۰  
روزی این فقیر را در دنا ف پیدا شده بود و قبضی بود که هیچ قبضی نمیرسد و در رفتن  
پیش شیخ تاحسبی می بود و در مسجد بر سر مشغول بودم شخصی از دور آمد و کاغذ پاره بمن داد  
در روی این بیت بود و جدی در سن پیداشد حضرت خواجہ نامی فرمودند رحمہ الله علیه  
که بدست پنج ماه در بیا بنها متخیر می بودم و قبض عظیم داشتم در شهر بخارا و آمدم گفتم این دور را  
بمن نمی کشاید در پیش مخلوقی روم و خدمت حاکم بخارا کنم بر در مسجد محله دیدم چیزی نوشته اند  
گفتم حال سبب این باشد چون دیدم این بیت نوشته بود بیت ای دوست بیا که ما ترا ایم







و از ترس آن پیرشدم و بقول بعضی این بچگان که پیر شوند حرام زادگان باشند و بقول بعضی فرزندان کافران باشند باز صفت  
 دیگر قیامت را بشنو که فرمود السَّامَاءُ مَطْفِئَةٌ بِهَا آسَمَانٌ شَامِتٌ آسمان شامت قیامت آسمان شگفت  
 شود و با وجود چنان بزرگی ای سر زنده آدم تو با وجود این ضعیفی دانی که حال تو چه باشد كَانَ  
وَعَدَهُ مَفْعُولًا و هست و عده این روز با وعده الله تعالی با بدن این روز کرده شده که  
 که البته خواهد بود و بیشک إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرٌ بدستی که این آیتها که درین سوره ست پند و وعظ  
 و نصیحت است مخلق را فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا پس هر که خواهد که بگیرد و بخشد  
 خود را بهیچ ایمن آورد و علم و عمل صالح کند چون محاب این آیتها می باترس باشند و در بندگی  
 کردن کوشش بسیار کردند تا بخورشند حضرت حق تعالی برایشان رحم کرد و سبک کرد کار  
 برایشان إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلَاثِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلَاثَ نَهَارٍ  
حِينَ الَّذِينَ مَعَكَ بدستی که خدای تو می محمد میداند که تو بر میخیزی بنها گذاردن در شب کمتر  
 از چهار دانگ شب و در نیمه شب و در دو دانگ شب و بر می خیزند با تو جامع می از مؤمنان  
 که با تو می باشند امام عاصم و امام حمزه و امام کاسی و امام ابن کثیر نِصْفَهُ وَثُلَاثَ  
مَنْصُوبٌ خوانده اند عطفاً علی ادنی او و منصوب تقدیراً ظرفاً للمقوم و باقی قرآن  
 خوانده اند نصفه و ثلثه میخوانند عطفاً علی ثلثی اللیل وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ  
 و خدایتعالی اندازه می کند شب را و روز را وَعَلَّمَ أَنْ لَوْ تَحْصُوهُ و دانست که شما ندانید و نشناخت  
 بیدار داشتن شب را فَاتَّبَعُوا عَلَىٰكُمْ پس باز گردانید شمار را با آن تر یعنی برداشت از شمار  
 را یعنی فرض بودن قیام شب را و در کرد از شما چون آیت قُمِ اللَّيْلَ حضرت مصطفی صلی الله علیه  
 و آله و اهل او بیداری بودند چنانکه پاهای ایشان ورم کرد و روی مای ایشان تغییر کرد ویدی حق سبحانه  
 و تعالی ایشان برداشت فرض بودن قیام شب را و فرمود فَأَقْرَأْ مَا تَبَسُّمٌ مِنَ الْقُرْآنِ  
 پس بخوانید آنچه آسان تر باشد از قرآن و در نماز شب و بقول دیگر در همه نماز بعد بیان کرد حکمت را  
 در نسخ کردن فرضیت نماز شب و گفت عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْحُومٌ خدا تعالی  
 دانست بدستی که باشد از شما این که بیمار خواهد شد آن مخففه از شغل است و اسم وی ضمیر است  
 محذوف

این آیه را در هر روز بخواند و در هر شب بخواند و در هر روز و شب بخواند و در هر روز و شب بخواند و در هر روز و شب بخواند

و در این آیت  
باید که  
کسی که  
بخواهد  
در این  
صفت  
مستجاب  
گردد  
باید که  
در این  
صفت  
مستجاب  
گردد

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ فَمَنْ جَاءَهُ مِنْ يَدِي نِعْمَتِ اللَّهِ تَعَالَى يَنْفَعُ بِيَا زَكَانِي مِيرُونْدُو سُوْم  
می طلبند تا مصلحت زندگانی خود کنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند کرد ما از برای این  
معنی فرسخ بودن نماز شب را منسوخ کردیم ضرب فی الارض رفت در زمین و اخرون یقایلون  
فی سبیل الله و دیگران باشند که می روند در زمین از برای جنگ با کافران اگر نماز شب برایشان  
فرمض سزیم دشوار شود برایشان فاقصوا و اما بیکسره کینه پس بخوانید آنچه آسان تر بود  
بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که این در اول اسلام بود پس منسوخ شد پنج وقت  
نماز درین آیت دلیل است که کسب حلال بیازرگانگی بمنزل جهاد است چون هر دو را حق تعالی جمع کرد  
و اَقِمُوا الصَّلَاةَ و بیای دارید نماز را اینی بگذارید نماز را و ترک دهید و اَوَّلَ الزَّكَاةِ و بهرید  
زکوة مال را و اَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دهید خدا تعالی را و ام دادون نیکو  
یعنی صدقه بدهید با خلاص و قرض گفت صدقه را تا بنده حریص باشد بد اون صدقه و امید و امید  
بیافتن ثواب از خداوند و آب عجب عالی که همه عالم ملک و ملک او و حضرت او جل جلاله از برای  
بندهگان فقیر خود وام می طلبد نصیب مومن این است که گدایان را با ملک نزنند و چیزی بدین  
بدهد شاید که آن گدای ولی حاصل صدقه تعالی باشد

مثنوی

بزرگتر کسی و عرش سر او و شیأ الله شیأ الله کار او و انبیا بر یک همین فن میزنند  
خلق مفلس گریه ایشان می زنند بر در دلهای مردم بر زمان نفعی اقرضوا الله می زنند  
وَمَا تَقْدِرُ مَوْلَا نَفْسِكُمْ مِنْ حَيٍّ و هر چه پیش فرستید از برای تنهای خود از نیکی و طاعت  
تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ يَاسِيدُ آنرا نزد خدا تعالی یعنی در بهشت و ثواب آنرا بشمار ساند  
هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا و این پیش فرستادن نیکی بهتر است شمار از نیکی کردن  
و مال را از برای میراث خوار گذاشتن و بزرگتر است از روی مزد یعنی مال که صدقه کنی ترا  
بهتر است و ثواب او بزرگتر است از آن مال که بگذاری یکی را و ده راه مقصد و ده باز مقصد  
که بزرگوار باشد هو ضمیر الفعل خبی افعول ثانی لتجد و اول الماء و الا انك  
اعظم اجر لمن واستغفر الله و آمرش خواهد خدا تعالی را و الله تَعَالَى تَقْوَى  
و حیم بدستی که خدا تعالی نیک آمرزنده است از گناهان و نیک بخشاینده بد کرداران





و حج را و منجرات مصطفی صلی الله علیه و سلم را گردن کش و سینه پند نه نصیب تو این است که انکار را با حق  
 کنی و لویای حق تعالی را دشمن نداری که بقیه الهی مبتلا گردی  
 پس تو ای ناشسته و در چستی \* پر نزاع و با حسد با کیستی \* با دم شیران تو بازی میکنی  
 با لایک تر کتازی میکنی \* قال النبی صلی الله علیه و سلم حکایت عن رب العزة من  
 عادی و لیا فقد بازونی بالحادی عذاب این دشمن و حال و دست را بیان کرد و گفت \*  
 سَأَزِيْقُهُ صَعُودًا بِرَأْسِهِ و در سانش من که خداوند عالم بگوید و شوار بر آمدن در دوزخ یعنی  
 بفرماید من تا بگوید آتش بر آید و هفتاد سال باید تا بر سر آن بر آید باز فرشتگان بزر بجزای بر بندنش  
 و از آنجا میزند و دشمن بیابان برسد همچنین عذاب باشد و پیران خود با مد من ذلک الصعود  
 گوئی از آتش سبب نزول این آیه آن بود که چون فرو آمد سوره حم تنزیل الکتاب من  
 الله الغرین العظیم غافر الذنب رسول الله علیه و سلم در مسجد حرام در آمد کفار قریش نشسته  
 بودند این سوره را بر ایشان خواند و لید بن مغیره نزدیک بود گوش داشت بار دیگر خواند و لید  
 برفت و در پیش کافران که گفت و الله که من از محمد چیزی شنیدم که سخن آدمیان نیست و سخن پران  
 نیست و آنرا حلاوتی و طراوتی دیدم که هیچ سخن را ندیدم و آن چیز نیست که هر روز زیادت خواهد شد کافران  
 گفتند که لید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون وی سلمان شود همه اهل مکه سلمان شوند چون که  
 رجاء قریش است یعنی مقبول ایشان است ابو جسل لعین نزدیک و لید بر رفت و گفت تو بطعام  
 محمد و ابو بکر میل کردی و پیرا سخت آمد در پیش کافران آمد و گفت که محمد دیوانه نیست و ساحر نیست  
 و کابین نیست و دروغ گو نیست از بهر آنکه این چیزها از وی مدیده ایم پس فکر کرد که وی جادوست  
 از بهر آنکه زن را از شوهر پس را از پدر جدا میکند و این چنین جادو می باشد کافران همه گفتند که راست  
 می گوئی پس این آیت آمد إِنَّهُ بَدْرُ سَتِي و لید فکر اندیشه کرد و قَدَر و الله از هر کار محمد  
 علیه السلام و قرآن را فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَرْتُمْ قَتْلَ كَيْفَ قَدَرْتُمْ پس لعنت کرد  
 شده با و چگونه باز لعنت کرده شده با و ثُمَّ نَظَرْتُمْ عَبَسَ وَ كَبَّرْتُمْ أَذْ بَرٍّ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ  
 پس بنگریت پس روی ترش کرد و اثر ننگ در پیشانی آورد و از کراهت و عداوت پس  
 روی گردانید از ایمان و کبر کرد و گردن کشی کرد از پیروی کردن حق فَقَالَ إِنَّ هَذَا لَا سَخَرُ

این سوره را در مسجد حرام در آمد کفار قریش نشسته بودند این سوره را بر ایشان خواند و لید بن مغیره نزدیک بود گوش داشت بار دیگر خواند و لید بر رفت و در پیش کافران که گفت و الله که من از محمد چیزی شنیدم که سخن آدمیان نیست و سخن پران نیست و آنرا حلاوتی و طراوتی دیدم که هیچ سخن را ندیدم و آن چیز نیست که هر روز زیادت خواهد شد کافران گفتند که لید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون وی سلمان شود همه اهل مکه سلمان شوند چون که رجاء قریش است یعنی مقبول ایشان است ابو جسل لعین نزدیک و لید بر رفت و گفت تو بطعام محمد و ابو بکر میل کردی و پیرا سخت آمد در پیش کافران آمد و گفت که محمد دیوانه نیست و ساحر نیست و کابین نیست و دروغ گو نیست از بهر آنکه این چیزها از وی مدیده ایم پس فکر کرد که وی جادوست از بهر آنکه زن را از شوهر پس را از پدر جدا میکند و این چنین جادو می باشد کافران همه گفتند که راست می گوئی پس این آیت آمد إِنَّهُ بَدْرُ سَتِي و لید فکر اندیشه کرد و قَدَر و الله از هر کار محمد علیه السلام و قرآن را فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَرْتُمْ قَتْلَ كَيْفَ قَدَرْتُمْ پس لعنت کرد شده با و چگونه باز لعنت کرده شده با و ثُمَّ نَظَرْتُمْ عَبَسَ وَ كَبَّرْتُمْ أَذْ بَرٍّ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ پس بنگریت پس روی ترش کرد و اثر ننگ در پیشانی آورد و از کراهت و عداوت پس روی گردانید از ایمان و کبر کرد و گردن کشی کرد از پیروی کردن حق فَقَالَ إِنَّ هَذَا لَا سَخَرُ

يَقُولُ شَرُّ پسر گفت نیست این قرآن مگر جادویی که محمد از کس می گیرد و روایت می کند  
 از عجم چون در عرب جادویی نیست **إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ** نیست این قرآن مگر سخن  
 آدمی این ملعون اول دانست بزرگی قرآن را فاما بسبب ابو جهل و سخن وی برگشت نصیب تو  
 ایست که از دشمنان اولیا حق و در باشی و بایستاد صحبت نداری که از شومی انکار ایشان اقرار را  
 بزبان نبرد قطعه بابدان صحبت گیر و دور باش ؟ گرچه تو پاکیزه سازد پلید ؟  
 این چنین شمع جهانت افتاب ؟ اندکی از ابر گرد و ناپدید ؟ با صدقان و عاشقان حق تو را  
 صحبت دار تا از ایشان شوی **میت** ابر گریان باغ را خندان کند ؟ صحبت مردان را  
 مردان کند ؟ با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین ؟ با آنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین ؟  
 سخن کبرست که فرموده اند **فَرَّ مِنَ الْمُنْكَرِ كَمَا تَقَرُّ مِنَ الْإِسْدِ** عذاب او را یاد کرد و گفت  
 جل جلاله **سَاطِئِلِهِ سَقَرٌ** زود باشد که ولید را در آیم و در دوزخ و **وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُهُ**  
 و تو چه دانی ای محمد که چیت و دوزخ **لَا يَبْقَى وَلَا تَذَرُ** نگذار و نماند این دوزخ از دوزخیان  
 هیچ چیزی را نه گوشت را و فی پوست را و فی استخوان را چون نماند باز پید اشود **لَوْ أَحَدٌ لِّلْبَشَرِ**  
 سیاه کند باشد این دوزخ پوست روی دوزخیان را همچون شب تاریک و پدید اشوند و در  
 این دوزخ مراد میان را پدید آیند شش یا سوزنده باشد بر پوست آدمی را و شکننده باشد مراد  
 آنها را نفوذ باند من **وَلَا تَوَاحُشَ لَهُمْ** ای ای تو **أَحَدٌ عَلَيْهِمَا تِنَعَةٌ عَشْرَةٌ** هر  
 دوزخ باشد نوزده فرشته که ایشان را زبانی و دوزخ گویند و **جَاءَ فِي الْحَدِيثِ** ان عیونهم  
**كَلْبَرِقُ الْخَاطِفِ** و اسناهم کھیاص البقر تلهب النار من افواههم یعنی چشمهای  
 ایشان چون برق باشد و دندانهای ایشان همچون شاخهای فداغ شاخ باشد و از دندان ایشان  
 آتش بیرون می آید **بَيْنَ مَنْكِبَيْ أَحَدِهِمْ مَسِيرَةُ سَنَةِ سَيَانٍ** و گفت ایشان یکسال راه با  
 یکدیگر اشعار هم می کنند می بای خود را بر زمین نوعت **هَنَامُ الرَّحْمَةِ** از لبهای ایشان حمت کشید  
 شده باشد برف احد هم **سَمِعِينَ الْغَايِرِ** میهم حیث اراد من جهمی از ایشان  
 بیند از درد دوزخ هفتاد هزار کس را در هر کجا که خواهد **أَحَدُهُمْ قُوَّةُ الثَّقَلَيْنِ** هر یکی از ایشان را  
 قوت هر دو میان و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت محمد می گوید که زبانی و دوزخ



نورده اند شما را ایشان غلبه می توانید کرد و کافر می بقوت بود گفت من بعهده تن را بس نامش  
 ده تن را به پست و هفت تن را بشک و دو دیگر را شما میان کفایت کنید حق تعالی این آیت فرستاد  
 وَمَا جَعَلْنَا أَحْبَبَ النَّاسِ إِلَى الْمَلَأِ نَكَّةً وَمَا نَكَّرُوا نِيدِيمَ دُونَ خِيَانِ رَاكِرْ فَرَشْتَمَانِ وَبِكِ فَرَشْتَمَانِ  
 بشما گماشتیم که ملک الموت است روح همه را می گیرد و اگر نورده فرشته را قوت و بیم تا کافران را  
 بدو فرخ برندی هیچ عجب نباشد بدانکه در تفسیر پیش از عبدالمعین مسعودی روایت کرده است که گفت  
 بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نورده حرف است هر یک یکبار با خلاص گوید از نورده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت  
 این که نورده چرا گردانیدیم بیان کرد و گفت جل جلاله وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ  
 كَفَرُوا ومانده گردانیدیم شما را باینکه نورده مگر از برای عذاب کافران تا در شک افسند  
 مومنان ایمان بپارند با آنچه حق تعالی فرموده است یا مگر از برای آزمودن مریشان را که ایمان  
 می دهند یا فی اگر چه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الفتنه والفتنة والفنون آزمودن و ختن  
 و عذاب کردن باز بیان فاده دیگر کرد و گفت جل جلاله لِيَبْتَلِيَ الَّذِينَ الَّذِينَ أَوْفُوا الْكَيْفَ  
 و نورده یا و کردیم زبانیه را در قرآن تا یقین شود اهل توریت و نبیل را که قرآن کتاب سادوی  
 است و راست است و درست چون که در کتاب ایشان نیز چنین بود وَيَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا  
 اِيْمَانًا و تا افزون کنند این عدد مخصوص را که نورده است مومنان را ایمان یعنی ایمان موسس  
 ایشان زیاده شود یا تا افزون شود از روی گردیدن آلا و یاد افزون کردن و افزون شدن  
 اصله لازمیاد من الا فتعال وَلَا يُؤْتَابُ الَّذِينَ أَوْفُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ  
 باز از برای تاکید فرمود تا در شک نیفتند اهل کتاب و مومنان در حق بودن قرآن و رسالت  
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَتَأْمُنُونَ مَنَافِقَانِ که درو لها ایشان  
 بیماری نفاق است و شک وَالْكَافِرُونَ و کافران مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا  
 چه خواست خدا می تعالی باین مثل و عدد اندک که نورده است و کم و بیش فی و عرض اظهار قرآن بود که قرآن کتاب  
 نیست مَثَلًا تمیز او حال فی المثل داستان و فی ما ذا و جهان احدها ان ما ذا شیء و  
 احدی شیء اراد فهو مفعول والثانی ما بمعنی ای شیء و ذا بمعنی الذی ای شیء  
 اراد الله بهذا حال کونه مثلاً او من جهة المثل كذلك يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ هم چنین فرمود

و ما جعلا احب الناس الى الملا نكة و ما نكروا نيديم دون خيان را كير فرشتمان و بكير فرشتمان  
 بشما گماشتيم كه ملك الموت است روح همه را مي گيرد و اگر نورده فرشته را قوت و بيم تا كافران را  
 بدو فرخ برندي هيچ عجب نباشد بدانكه در تفسير پيش از عبدالمعين مسعودي روايت کرده است كه گفت  
 بسم الرحمن الرحيم نورده حرف است هر يك يكبار با خلاص گويد از نورده فرشته عذاب خلاص يابد حكمت  
 اين كه نورده چرا گردانيديم بيان كرد و گفت جل جلاله و ما جعلنا عديتهم الا فتنه للذين  
 كفروا و مانده گردانيديم شما را باینكه نورده مگر از برای عذاب كافران تا در شك افسند  
 مومنان ايمان بپارند با آنچه حق تعالی فرموده است يا مگر از برای آزمودن مريشان را كه ايمان  
 مي دهند يا في اگر چه ما دانستيم كه ایشان ايمان نخواهند آورد الفتنه والفتنة والفنون آزمودن و ختن  
 و عذاب كردن باز بيان فاده ديگر كرد و گفت جل جلاله ليبتلي الذين الذين اوفوا الكيف  
 و نورده يا و كرديم زبانيه را در قرآن تا يقين شود اهل توريت و نبيل را كه قرآن كتاب سادوي  
 است و راست است و درست چون كه در كتاب ایشان نيز چنين بود و يزداد الذين امنوا  
 ايماناً و تا افزون كنند اين عدد مخصوص را كه نورده است مومنان را ايمان يعني ايمان موسس  
 ایشان زياده شود يا تا افزون شود از روی گردیدن آلا و ياد افزون كردن و افزون شدن  
 اصله لازمياد من الا فتعال ولا يؤتاب الذين اوفوا الكتاب و المؤمنين  
 باز از برای تأكيد فرمود تا در شك نيفتند اهل كتاب و مومنان در حق بودن قرآن و رسالت  
 محمد عليه السلام وليقول الذين في قلوبهم مرض و تأمنون منافقان كه درو لها ایشان  
 بيماري نفاق است و شك و الكافرون و كافران ماذا اراد الله بهذا مثلاً  
 چه خواست خدا مي تعالی باین مثل و عدد اندك كه نورده است و كم و بیش في و عرض اظهار قرآن بود كه قرآن كتاب  
 نيست مثلاً تميز او حال في المثل داستان و في ما ذا و جهان احدها ان ما ذا شيء و  
 احدی شيء اراد فهو مفعول والثاني ما بمعنی ای شيء و ذا بمعنی الذی ای شيء  
 اراد الله بهذا حال كونه مثلاً او من جهة المثل كذلك يضل الله من يشاء هم چنين فرمود



## بیت

۱۰ اثر که در پذیر و معبود و لا الهه ۱۱ انرا چه حاجت آید رنج چهار چله ۱۲

و این بیت بسیار میخوانند و قیل هم الملائكة فعلى الوجه الاول الاستثناء متصل الرهينة لیت بمؤنث رهن الوهن که و کان لانه فعیل بمعنی مفعول فیسوی فیله المذکر والمؤنث کالجایز و اما همی اسم بمعنی الرهن کاشتمه بمعنی الشتم کانه قیل کُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ فِي جَنَّتٍ باشند ایرنا اصحاب یمن و ربوستان ۱۳ حال من اصحاب الیمین او من ضمیر فی یَسَاءَ لَوْ كُنَّ عَنِ الْحَرَمَيْنِ ۱۴ می پرسند اصحاب یمن از گناه گاران چون نیست ایشان را و در وزخ ما سَلَكُكُمْ فِي سَقَرٍ ۱۵ چه در آورده شمار و در وزخ این سوال از برای تو پنج باشد یعنی سر زش قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَلَمْ نَكُ فُطْعَمَ الْمُسْكِينِ ۱۶ جواب گویند و وزخیان که نبودیم ما در دنیا نماز کنندگان و نبودیم ما در دنیا طعام دهندگان را الاصل لم یکن حذف النون حذفاً شاذّاً و کُنَّا نَخْضُوعٌ مَعَ الْكَافِرِينَ ۱۷ و بودیم ما در دنیا که در کارهای باطل با باطلان یعنی با منکران قرآن الخوض در کار باطل و آنچه بناید و آمدن و کُنَّا نَكْذِبُ سِوَمَ الدِّينِ حَتَّى آتَيْنَا الْيَقِينَ ۱۸ و بودیم ما در دنیا که دروغ می داشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد ما را مردن پس یقین شد ما را که برود قیامت حق است و وزخیان چهار جواب گویند سبب و آمدن و وزخ را حی که نماز را ترک کرد و دیگر آنکه زکوة بگدایان و طعام و صدقه نفل با ایشان ندادند دیگر آنکه باطل یار شدند و قیامت را منکر بودند نصیب تو اینست که نماز را ترک نه کنی و حق خدای و صدقه را و طعام را از فقیران باز نداری باطل بدعت و فاسقان یار نشوی و با شیخیان باطل و دانشمندان خیال و اسرایی سمگاریار نشوی و آزار میر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت سر او را از اصحاب یمن طفلان امومان اند و این طفلان از گناه گاران پرسند که چه در آورده شمار او در وزخ ایشان گویند با نماز نمیکردیم و طعام بفقران نمیدادیم و در باطل شروع میکردیم و قیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز این همه را می کردیم فاما بر وز قیامت انکار نمی کردیم پس از حال و وزخیان خبر کرد و گفت فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ۱۹ پس بودند و این و وزخیان را شفاعت و در خواستن شفاعت کنندگان پیغامبران باشند و فرشتگان

و شهیدان و عالمان و مومنان نیکوکار گناه کاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را نبی نأ  
 ولی زکوة و باطلان و دروغ و درندگان روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشَّافِعَةُ هِیَ اسْت  
 کردن چون حضرت ذوالجلال بطریق اکرام از

اهوال قیامت و کافران خبر کرد ایشان قبول نکردند گفت جل جلاله سبیل الاستعداد فَا  
 لَهُمْ عَنِ الشَّذِّ كَرِهَةٌ مُعْرِضِينَ پس چه بوده است بر این کافران که از قبول کردن و عطف و قر  
 و نصیحت کردن سر در بغیران روی میکردند سخت کافهم محض مُتَنَفِّرَةٌ فَهَتْ مِنْ  
 قَسْوَكَةٍ مگو یا که این کافران که میگرفتند از قرآن و نصیحت و عطف خرافی اند که رسیده اند یا مانند  
 شده اند از شیر باز میزدند از ان یا از صیادان میگویند از صیادان نصیب درویش  
 این است که از عطف خانی مکررند الاستغفار نیکار میدن یا مانند معصیان حال من الضمیر فی الطرف تقد  
 ای شیء ثبت لَهُمْ حال کولهم معصین القراءة مستنصرة علی اسم الفاعل للمفعول  
 چون کافران گردن کشی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کاری که لایق نبود کرد و بحق تعالی خبر د  
 و گفت بَلْ یُرِیدُ کُلٌّ فِرَیءٌ مِنْهُمْ اَنْ یُؤْتِیَ صَحْفًا مِّنْ شَرِّهِ یعنی نه چنان است که  
 ایشان می خواهند لیکن گردن کشی کنند و از حد بندگی قدم بیرون می دهند و اقترح کار بزرگ  
 می کنند الا اقترح بستم خواستن می خواهند که هر کسی از ایشان را داده شود نامه باز کرده شده از  
 حضرت باری تعالی بنام وی و این چنان بود که کافران گفتند ای محمد اگر نامه را از برای مایاری  
 از خدا باری تعالی که ای فلان ایمان آر و براتی بیاری از برای بریکی از ما که ما را آفرید خدا باری تعالی تا  
 ایمان آریم پس حق تعالی بیان کرد حال ایشان را و گفت جل جلاله بَلْ نَرُحِمُکَ اِیْشَانِ  
 می گویند اگر ما نیز این کمینیم ایشان ایمان نخواهند آورد از بهر آنکه ایشان یقین ندارند بآخرت  
 لَا یَخَافُونَ الْآخِرَةَ نمی ترسند ایشان از عذاب آخرت چون که ایمان ندارند بآن کَلَّا  
 اِنَّهُ شَذَّکَرَةٌ حقا که این قرآن قدیم و فسران عظیم پنداست مرشد خلائق را و سحر و ش  
 نیست فَنَشَاءُ ذِکْرَهُ پس هر که خواهد که بر حمت حق تعالی برسد یا دکنده پند گیرد  
 باین فسران و نماید که دُونَ الْاَلَا اِنْ شَاءَ اللَّهُ و پند نمیرد ایشان بقرآن مگر بخوابد  
 حق تعالی



او نهادیم چون بدین قادریم بر زنده کردن نیز قادریم از بهر آنکه زنده کردن ممکن است چون  
 اول بود متنع میگرد و چون هیچ ممکن متنع نمی گردد قادرین حال من ضمیمه منجم بک  
 یومید الانسان لیفجر امما منه چنان است که این کافر می گوید و انکار قیامت میکند و آمد  
 قیامت حقست فاما این کافر می خواهد که فسق و فساد کند در پیش خود یعنی و انما ف و کند و ایمان  
 نیارد و آمدن عذاب قیامت را و جزای اعمال را منکر می باشد و لغت می کند و بطریق سخن کیسک  
 می پرسد آیات یوم القیامت کی خواهد بود روز قیامت تا سن گناه نکنم چه کند زنده شدن نخواهد  
 بود و هر چه می کند پیش نخواهد بود نفوذ باعد من هذا الاعتقاد قیل لیفجر لی کذب و دروغ  
 سیدار و امما منه آنچه در پیش ویت یعنی قیامت را و حساب را و عذاب را منکر می شود و بسیار  
 فاسقان بسته که می گویند بسیار تا ما خود را حوش داریم تا حالیکه خواهم مرد و معلوم نیست که چه خواهد  
 شدن و باین سخن کافر می شوند چونکه انکار قرآن می کنند بسبب انکار آمدن قیامت حتی غالی از غلاتها  
 او خبر کرده گفت جل جلاله فاذا برق البصر القراء کبیر الرءاء یعنی چون خبره شود و تحیر  
 بانه چشم و بفتح الرءاء برق چون پهن باشد و باز ماند چشم از ترس قیامت و خسف القمر چون  
 تاریک شود ماه و تمام نور او برود الخسف گرفتن ماه و جمیع الشمس و القمر و  
 کرده شود آفتاب و ماه را و از مغرب برآیند یا برود و کرده شوند که برود و را نور نماند و یا گرد  
 کرده شوند و سیاه همچون دو کا و عقیر گشته شده و یابی کرده و یا برود و در ادبیک هرج جمع کرده شود  
 تا یکجا برآیند بخلاف آنکه حالیا بر می آیند یقول الانسان یومئذ این المفسر به بگوید  
 آن کافر منکر روز قیامت کجاست حامی گر بخین یعنی از قیامت و بی چسناه گیرم از عذاب قیامت  
 کذا لا و ذک حقا که نباشد در آن روز هیچ گریز گاهی و پناهی الی ذلک یومئذ المنقر  
 به پروردگار تو باشد در آن روز جای تسار و آرامگاه الاستقرار را مگر رفتن یعنی از عذاب خدا  
 هیچ چیز پناه نتوان گرفت و هیچ چیز نتوان گریخت مگر کرم و فضل خدا تعالی یدنیق الانسان یومئذ بما قدم  
 و اخس و طخرداده شود آدمی را با آنچه پیش فرستاده باشد و با آنچه پس انداخته باشد یعنی از بهر  
 که در پیش که در اول عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده شود یا همه مالها که در خیر مافرد کرده باشد  
 یا همه مالها که از پس خود مانده باشد خبر داده شود و حساب کرده شود یا با آنچه بوی اقدام نموده باشد

و کرده باشد و آنچه پس از آن است و نکرد جز آنست و هر دو آشکارا شود بکلی انسان علی  
نفسیه بصیرت بلکه آدمی هر دو گناه است و قیل نیک بنیاد و اناست یعنی چاره نیست و میرا  
از حساب التاء فی بصیرت للبصیرة كما فی علامته وَلَوْ اَلْتَمَعَا ذِبْنَهُ اِذَا كَرِهَ جَنَازُهُ  
پردهای خود را و پنهان شود و قیل اگر چه بسیار و عذرهای خود را جمع المعذرة على الثاني جمع المعذار  
على الاول المعذار پرده یعنی اگر چه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد فردای قیامت همه اعضا  
او گواهی دهند بر کردن آن گناه لا تحجرك به لسانك مجنبان بقرآن زبان خود را پیش از  
فاریغ شدن جبرئیل علیه السلام از ترس آنکه فراموش کنی لیجعل به طرائق علینا جمعة  
و قرائنه تا تعجیل کنی بر قرآن بدستی که بر است گرد کردن قرآن در سینه تو و خواندن و دیگر بار  
بر تو یاد دیگری فلذا قرأناه فاتبع قرائنه پس چون بخوانیم یا یعنی جبرئیل بخواند بر تو  
بفرمان ما پیروی کن خواندن او را شَمَّ اِنْ عَلَيْنَا بَيِّنَاتٍ لِّمَا نَكُنَّ فِيهِ مِنْكُمْ اَمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ  
کردن قرآن بر تو آنچه مشکل شود بر تو از معانی قرآن ما انزلنا من قبلنا كتابا بآيات واضحا  
حقا که نه چنان است که شما کافران می گوئید یا آن کافران می گویند که قیامت نخواهد بود بلکه چنین است که  
شما دوست میدارید دنیا را وَتَنْتَظِرُونَ الْآخِرَةَ و میگزارید آخرت را پس از برای این  
قیامت را منکر می باشید و شما دوستی دنیا برین سیدار و گناهان بسیار می کنید که حب الدنيا  
دوست کل حطیئة قال النبی صلی الله علیه و آله مرا حب الدنيا اضربا خرتة و من  
احب الاخرة اضرب دنیاها فاشتر و اما یبقی علی ما یفنی نصیب تو این است که دوستی  
دنیا را از دل بیرون کنی که جاه طلبی و دنیا طلبی کافران را بکفر داشته است بیت  
عز و فناء و سلطنت و رفاهات می کشد فقر و فناء و سکنت جانب مات می کشد چون  
کشیت ناگهان تا بزی بخود گمان پیک قبول است مان جانب مات می کشد پس بیان  
کرد فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت جل جلاله و جوهة یومئذین ما خیرة الی رقیما ما ظهرة  
رویاها باشد در آن روز تازه و تروتابان و بخدای خود نگران

## شعر

بیدار حقست مؤمنان را : خار زم نه بند وستان را

بدانکه دیدار حق سبحانه و تعالی رواست و حق است بخلاف مستغنی

## نظم

نه برکراست از موسها جان پاک : نه زو و بیند حضرت و ایوان پاک :  
 نه چون محمد پاک شد از نار و دود : نه هر کجا رو کرد و وجه آمد بود :  
 نه هر کرا باشد ز سینه فتح باب : نه اوز پر فرزه بر بیند آفتاب :

چون بهشت بهمان خانه سوسنان است و همسانی بی دیدار دوست نیک نباشد

## بیت

اگر دیدار بهنامی و جنت را بیا رانی : برای بنیرم و دوزخ کشد از روضه طوبی را

اللهم ادرنا لقائك قال النبي صلى الله عليه وسلم انكم سترون ربكم كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون و بسیاری از صحابه رضوان الله عليهم اجمعين روایت کرده اند که حضرت رسول الله علیه و سلم حق سبحانه و تعالی را دید و فرمود یومئذ باسمة و رویها باشد در آن روز ترش و سیاه شده و از دیدار حق تعالی دور مانده و نعوذ بالله من ذلك تطئن ان یفعل بها فاقرة و انید که عذاب کرده می شود -  
 ایشان کاری که استخوان پشت ایشان را بشکند یعنی دانید که عذاب بزرگ خواهند کرد ایشان را الفاقة سختی پشت شکنده من الفقر الفقر پشت شکستن و جوه مبتدیان کانت نكرة بحصول الفائدة ای وجوه کثیره یومئذ ظرف للخبر و هو ناظره کلا حقا که اذ ابلعت التراقي چونکه بر سر روح بچنبره می گردن یعنی نزدیک شود برون و قیل من تکافی و گفته شود کیت افسون کنند این بیمار را تا تحت یابد و جان او بقلب باز گردد و الی قیل افسون کردن و قیل فرشتگان گویند کیت که روح او را باسمان برز فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب تا فرستادند که با شد الترقی ببالا شدن یکی از بزرگان و این می گوید که دوستی در شتم فوت شد و در آن شب من در خانه او بخواب رفتم دیدم که فرشتگان رحمت و عذاب ایستاده اند و منتظر اند تا که فرمان شود که روح ویرانگیر و آوازی شنیدم که میگفتند بگریه که هیچ عمل صالح با خلاص کرده ست یا فی اگر یک عمل با خلاص کرده ست خلاص یا بد از عذاب



واما فی فرشتہ را دیدیم کہ آمد و دست وی را بوی کرد و گفت مَا وَجَدْتُ یعنی نیافتم کہ برست  
 عمل با خلاص کرده باشد و چنین پامی را و دیگر اعضای او را تا بنمایش رسید بوی کرد و گفت وَجَدْتُ  
 یا نعم کہ یکبار با خلاص گشته لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْخَلْقُ وَهُوَ عَلَى  
 كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فرمان آمد کہ وی را بہ بہشت ببرد این قصہ در نوادر شیخ محقق خواجہ محمد علی  
 حکیم ترمذی رحمۃ اللہ علیہ مذکور است وَظَنَّ أَنَّهُ الْفَلَاقُ و چون بدانند یقین کہ این مردن جدا  
 ست از مال و فرزند و دوستان وَانْفَعَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ و چون پیچیدہ شود ساق  
 پامی با ساق پامی در کفن و قیل سخی سختی پیوندد و قیل رنج دنیا بار رنج آخرت جمع شود و عرب سختی را  
 ساق گوید اِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ و پیرو روکار تو در آن روز راندن باشد سر خلق را  
 یعنی خلق را بجزا خدا بتعالی بر بند روح ہشتی را بعلین بر بند پامی با سہا ہنار و روح و دوزخی را بسجین  
 یعنی نیز زمین بنفتم بر نہ فلا صَدَقَ پس راست گوی داشت رسول خدا امرا آن آدمی و کلاصلی  
 دعا ز نذر و لکن کَذَبَ وَتَوَكَّلْ و لیکن در روغ گوی داشت رسول را و روی از حق تعالی  
 گردانید ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَمُتُنَّ ط بازار رفت بسوی اہل خود و سیخرا میہ الضمان و رجعتہ  
 اِلَى الْاِنْسَانِ فی قولہ تعالیٰ اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ و مراد از این سان ابو جہل است یا کافر و کلاصلی  
 خراسیدن پس دعای بد کرد و برین کافر و گفت جَلْ جَلالِ اَوَّلِيْ لَكَ فَاَوَّلِيْ ثُمَّ اَوَّلِيْ  
 لَكَ فَاَوَّلِيْ و امی بر تو باد امی کافر و باد و امی بر تو باد و قیل معنی لا ولیٰ نزدیک باد بر تو شکنجہ  
 ہلاک کنندہ یعنی بلائی بتو نزدیک است بر حذر باش اولی مبتدا و ملک خبریہ  
 اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنۡ يُّتْرَكَ سُدًى ط و پندارد آدمی یعنی ابو جہل کہ فرو گذاشتہ  
 شود وی محل یعنی بی امر و نہی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبی کسی را با وی کاری نباشد و چون  
 بیرون باز زندہ نشود این چنین سید اندک کافر ما چنین نیت دلیل بیان کرد بر قدرت خود و گفت  
 جَلْ جَلالِ اَلَمْ يَكُنۡ لَّ نَظْفَةٌ مِّنۡ عَنِّيۤ يُمِضْنِيۤ ایا بنو دین آدمی از پارہ آب سنی کہ ریختہ شود در  
 رحم الامناء فرو د آوردن آب ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَهَوًى ط باز بود این آدمی خون  
 بستہ پس از آب بیا فرید ویرا حق تعالی پس راست کرد ویرا داند اہمای ویرا چون سر و روی  
 و پامی و دست و دیگر اعضا فُجِّلَ مِنْهُ اَلَمْ يَكُنۡ لَّ نَظْفَةٌ مِّنۡ عَنِّيۤ اَلَمْ يَكُنۡ لَّ نَظْفَةٌ مِّنۡ عَنِّيۤ پس کرد از آب مینی

دو جفت یکی نرو یکی ماده در درون زبدان اگر خواهد نر آفریند و اگر خواهد ماده و اگر خواهد هم  
نر و هم ماده یعنی خنثی اَلْكَسْفُ لَكَ بِقَادِرٍ عَلٰی اَنْ يَّجْعَلَ الْمَوْتٰى هَآءِ اَيَانِست خداوندی که چنین  
کند از آب منی قادر و توانا برین که زنده کند مردگان را یعنی قادر است که همیشه بود و باشد رسول ما  
علیه السلام گفت سبحانک بلی چونکه تمام شدی سوره و سنت این ست که چنین باید گفت

سُورَةُ الدَّهْرِ مَدَنِيَّةٌ فِي اَحَدٍ وَثَلَاثُونَ فِيهَا

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هَلْ اَنْتَ عَلٰی الْاِنْسَانِ حَبِیْبٌ مِّنَ الدَّهْرِ كَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُوْرًا بَدْرَسْتِ كَمْ اَمْرًا اَوَّمَّ  
عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّلَامُ رَوَازِگاری که نبود وی چیزی یاد کرده شده بقول امام سدی کالبد آدم علیه السلام  
چهل سال میان مکّه و طائف نهاده بود سر بسوی مکّه و پای بسوی طائف اول خاک بود پس بر وی  
بروی بارید تا بگل شد پس آفتاب بر وی تافت تا بوی گرفت و حمار سنون شد حمار سنون گل بسیار  
بوی ناک را گویند پس باو بروی وزید تا خشک چون سفال شد که آواز کردی چون دست بروی میزد  
کالصلصال و کالغفار و قیل المراد من الانسان همه آدمیان اِنَا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِّنْ  
نُّطْفَةٍ اَمْتَسَاجٍ بَدْرستی و راستی که آفریدیم فرزند آدم را از آب منی آمیخته آب سرد بآب زن و  
الامشاج جمع مشج او جمع مشج کخلط و خلیط و اخلاط بَبْتَلِیْهِ تا بپاز ما میثم ویرا بکار  
شریعت تأمید اشو از وی که با اختیار خود خیری می کند یا شری چنانکه مادر است ایم از وی جسم قدیم خود  
جَعَلْنَاهُ سَجْعًا بَصْبِرًا پس گردانیدیم این آدمی را شنوا و بینا از قطره آب منی یعنی از  
قطره آب منی آدمی را شنوا و بینا آفریدیم اِنَّا هَدَيْنَاكَ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا قَامًا كَفُوْرًا بَرَق  
که ما نمودیم آدمی را راه نیکی و بدی و حق و باطل را شکر گوید یا نگوید اگر شکر گوید و ایمان آورد و عمل نیکو کند  
راه بنامیش و اگر شکر نگوید و کافر شود و گناه کند نیز راه بنامیش از ما همه کرم بود آدم نمود  
بست کردیش از خاک و فرزندان او را از آب منی آفریدیم و شنوا و بینا کردیش از راه حق و باطل  
نمودیش از ایمان اگر ایمان نگیرد و عمل نیک نکند نیز ایمان نداشت جادو ان باشد و اگر ایمان نسیازند



وَنِيمِ دَی پَر رَاوِ سِر رَاوِی گُویند اِنَّمَا نَظَعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً  
وَلَا شُكْرًا هَ بَرَسْتِ کِه مایِدِیم خور دِنِ شَمَار اَز بَرای رضای حق تعالی و نیکو اَیم  
اَز شَمَا جَزَا و شَار اِنَا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا یَا هَ بَرَسْتِ کِه مایِ تَر سِیم  
اَز خدایِ خُود رُوزِی دَلکه رُوی دای گناه گاران در آن رُوز تَر شَر باشد و سخت و شُور باشد آن  
رُوز بَر گناه گاران قُوتَهُمُ اللَّهُ شَهِدَ ذَلِكَ الْیَوْمُ وَلَقَتْهُمُ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا  
پس سبب این کارهای نیک نگذاشت ایشانرا خدا یعنی اَلی اَز بَدِی آن رُوز و او شان را  
فَاذْکِی رُوی پَا و شَادِی دِلپَا و دِشْمَنان رَا و اَو سِیَا و رُوی و غم و اندوه بَیِد و بی اندازهُ الوَقَا یَیْ  
نَکِه دِشْتَن التَّلْقِیَةُ چیزی بر پیش کسی آوردن و دادن قُوتَهُمُ و لَقَتْهُمُ بَعْنِی مُقْبِل  
و اِقْبُول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشان را و خواهد داد و او شان در رُوز قیامت وَ جَزَاءَهُمْ  
بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ جَحِیزَةً وَ جَزَاءُ بَدِایشانرا بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلا مُ  
بِیشت جاودان و جا بهایِ حَسِرِیر نَرَم چون در دنیا و دُستار اَو را بِلَا بُود در عقی عطا بود و در  
و نیا ایشان ناعم و آخرت شادی بود و دنیا ایشان را زندان بود و عقی بیشت جاودان بود و دنیا  
انرا جا بهایِ نَرَم بود و در عقی ایشان را جا بهایِ حَرِیر باشد فرو ترین کسی را بهشت داخل و حَرِیر پوش  
دِیترین را بهشت از هزار بَر یکی را بلون دیگر و تنگی بَر یک سِجُون تنگ بَرگ کل و چون از جای و جا بِلایشان  
جَزَا دَر تَحْت و بَیخت ایشان نیز جَزَا دَر و گُفت بَل جَلالَهُ مُتَکَبِّرِینَ فِیْهَا عَلَی الْأَرْکَانِ  
مَکِیَر زده باشند در آن بهشت بَر تَیْهَنایِ آراستہ در پیش بَر تَیْخِی بوسَتانی و در پیش بَر بوسَتانی  
کوشکی و در پیش بَر کوشکی گهستانی چون در دنیا بَر سَط فَر و فَا قَمَعَت کَر دِه باشند و در خانها  
مَحْضَر سَر دِه باشند و در بهشت چَیْنِ سَر لَیْبا خُوب باشند اَن مُتَکَبِّرِینَ حَالٍ مِنْ  
الضَّمِیر الْمَنْصُوب فِی جَزَاءِهِمْ کَقَوْلِهِ تَعَالٰی لَا یَسْزُونَ فِیْهَا شُمْسًا وَلَا زَمْهَرِیْرًا  
لَا یُورُونَ حَالٍ مِنَ الضَّمِیر اَللّٰهُ فَوَی الْمُسْتَغْفِرِ فِی مُتَکَبِّرِینَ یَیْیِی بَر بَیْنَد و ران بهشت آفتاب  
و زَیْهَرِیر را یعنی کَر ما دِسر ما را یعنی چون در دنیا کَر ما می تاب ستانی و سَر ما می ز ستانی دیده بود  
و طاعت را نَرک نکرده آنجا دِسر ما و کَر ما و رانان باشند چون کافران و مَغْضَم بوده باشند ز ناسبت  
و ز ستان در کَر ما و سَر ما می و ز ج در مانند چون از جای و جا بِلایشان جَزَا دَر نَاسِی و مِیوَه

و نيم دای پَر رَاوِ سِر رَاوِی گُویند اِنَّمَا نَظَعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً  
وَلَا شُكْرًا هَ بَرَسْتِ کِه مایِدِیم خور دِنِ شَمَار اَز بَرای رضای حق تعالی و نیکو اَیم  
اَز شَمَا جَزَا و شَار اِنَا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا یَا هَ بَرَسْتِ کِه مایِ تَر سِیم  
اَز خدایِ خُود رُوزِی دَلکه رُوی دای گناه گاران در آن رُوز تَر شَر باشد و سخت و شُور باشد آن  
رُوز بَر گناه گاران قُوتَهُمُ اللَّهُ شَهِدَ ذَلِكَ الْیَوْمُ وَلَقَتْهُمُ نَصْرَةٌ وَ سُرُورًا  
پس سبب این کارهای نیک نگذاشت ایشانرا خدا یعنی اَلی اَز بَدِی آن رُوز و او شان را  
فَاذْکِی رُوی پَا و شَادِی دِلپَا و دِشْمَنان رَا و اَو سِیَا و رُوی و غم و اندوه بَیِد و بی اندازهُ الوَقَا یَیْ  
نَکِه دِشْتَن التَّلْقِیَةُ چیزی بر پیش کسی آوردن و دادن قُوتَهُمُ و لَقَتْهُمُ بَعْنِی مُقْبِل  
و اِقْبُول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشان را و خواهد داد و او شان در رُوز قیامت وَ جَزَاءَهُمْ  
بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ جَحِیزَةً وَ جَزَاءُ بَدِایشانرا بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلا مُ  
بِیشت جاودان و جا بهایِ حَسِرِیر نَرَم چون در دنیا و دُستار اَو را بِلَا بُود در عقی عطا بود و در  
و نیا ایشان ناعم و آخرت شادی بود و دنیا ایشان را زندان بود و عقی بیشت جاودان بود و دنیا  
انرا جا بهایِ نَرَم بود و در عقی ایشان را جا بهایِ حَرِیر باشد فرو ترین کسی را بهشت داخل و حَرِیر پوش  
دِیترین را بهشت از هزار بَر یکی را بلون دیگر و تنگی بَر یک سِجُون تنگ بَرگ کل و چون از جای و جا بِلایشان  
جَزَا دَر تَحْت و بَیخت ایشان نیز جَزَا دَر و گُفت بَل جَلالَهُ مُتَکَبِّرِینَ فِیْهَا عَلَی الْأَرْکَانِ  
مَکِیَر زده باشند در آن بهشت بَر تَیْهَنایِ آراستہ در پیش بَر تَیْخِی بوسَتانی و در پیش بَر بوسَتانی  
کوشکی و در پیش بَر کوشکی گهستانی چون در دنیا بَر سَط فَر و فَا قَمَعَت کَر دِه باشند و در خانها  
مَحْضَر سَر دِه باشند و در بهشت چَیْنِ سَر لَیْبا خُوب باشند اَن مُتَکَبِّرِینَ حَالٍ مِنْ  
الضَّمِیر الْمَنْصُوب فِی جَزَاءِهِمْ کَقَوْلِهِ تَعَالٰی لَا یَسْزُونَ فِیْهَا شُمْسًا وَلَا زَمْهَرِیْرًا  
لَا یُورُونَ حَالٍ مِنَ الضَّمِیر اَللّٰهُ فَوَی الْمُسْتَغْفِرِ فِی مُتَکَبِّرِینَ یَیْیِی بَر بَیْنَد و ران بهشت آفتاب  
و زَیْهَرِیر را یعنی کَر ما دِسر ما را یعنی چون در دنیا کَر ما می تاب ستانی و سَر ما می ز ستانی دیده بود  
و طاعت را نَرک نکرده آنجا دِسر ما و کَر ما و رانان باشند چون کافران و مَغْضَم بوده باشند ز ناسبت  
و ز ستان در کَر ما و سَر ما می و ز ج در مانند چون از جای و جا بِلایشان جَزَا دَر نَاسِی و مِیوَه

نیز خبر کرد و گفت جل جلاله و دانیة علیہم ظلالها و نزدیک باشد بان بهشتیان بسیار  
درختان بهشت و ذللت قطوفها تذلیلای قربت سنهم یعنی نزدیک کرده شود با  
بهشتیان میوه های درختان بهشت اگر نشسته و خفته و ایستاده آن میوه ها بایشان میرسد و نرسد  
شود و برآمدن احتیاج نشود و امام حجاب رحمة الله علیه گفت که صحن بهشت از نقره خام  
باشد و خاک آن از مشک و تنه درختانش از زرو نقره و شاخها و از سروراید و از زبرجبه  
و یاقوت و میوه های او بونزدیک باشد که دست بومی برسد برینج از درخت می گیری و میخوری چون  
دشمنان او را در دنیا بوستانها و میوه های لون بلون بود در عقبی جای ایشان و در رخ است  
و میوه های ایشان زقوم و ضریع عطف علی جنبه ای و اعطاهم حنة دانیة ظلالها  
و مسخرة لها و الظلال جمع الظل التذلیل رام کردن القطوف جمع قطف است و قطن  
میوه درخت را گویند بدانکه اول این عطا آن بود که فرمود که فیه قهاهم الی اخره یعنی نگاه داشته اند  
و دادشان عطا که اول آن نازکی رویهای ایشان بود اثر تجلی جمال من و شادی و لهامی که از  
مشاهده جمال انوار صفات و ذات من بود چون ایشان احسان کردند من نیز احسان کردم که  
هل جزاء الاحسان الا الاحسان و محقق دانند که این که بها در دنیا و عقبی همه از و بود که توفیق  
صاعت او داد و جزای طاعت نیز او بد پس هر کرا قبول کرد و در و دیگر کرد و مقبول نکرد

## رباعی

از لطف تو هیچ بنده نومیشد	نه مقبول تو جز مقبل جاب و ید نشد
لطف بکدام ذره پیوست و می	کان ذره هزار خورشید نشد

من قبله قبله بلا علة و من رده رده بلا علة

و از نعمت دیگر که داده شود و آن شرابهای شیرین باشد خبر کرد و گفت جل جلاله و یطاف  
علیهم بانیة من فضة و گردانیده شود برین بهشتیان آب و جابهایی شرابها و قدحهای  
نقره و اکواب و کوزه های دسته گاست قواریرا قواریرا من فضة که باشد آن کوزه  
از شیشه ها که از نقره باشد یعنی آنرا صفا فی آبکینه باشد و سفیدی نقره که هر چه درون او باشد از شیشه ها  
رنگ بزرگ آب درون او بنماید عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت که اگر از نقره دنیا قدحی ساخت

شود تنگ تر از پرگس انچه در درون ویست نماید بخلاف قدح بهشتی که از نقره بود چنان بهشتی  
بود که هر چه در وی باشد از بیرون نماید همچو شیشه و شیشه دنیا از خاک باشد فاما شیشه بهشتی  
از نقره پاک باشد قوادیر از روی ترکیب خبر کانت باشد القراءه بتنوینها و ترکیه فیها  
بتنویب الاقل و ترکه فی الشانی من فضة بسیار الاصل القوادیر کذا فی الکواشی  
قَدْ رَوَّهَا انداز کرده باشند یعنی شرابها می بهشتی را در آن کوزه یا کوزه را انداز کرده باشند  
فرشتگان پیش از آمدن بهشتیان در بهشت تعقیب می اندازده کردن که شراب بکوزه برابر باشد  
بمقداری که بهشتی سیر شود کم آید و فی زیاد و این نوع بالذات حق می باشد و شاید که این اشیا  
باشد که اقداح راح شراب بمقدار حوصله ارواح باشد و معارف الهی و الله تعالی اعلم و یستحق  
فیها دوا ده شوند آن بهشتیان را در بهشت کاسا قدحی را از شراب که کان میزاجها باشد  
آیز شری زَجَبِيلًا زنجبیل چیزی که خوشبوی و خوش مزه می باشد و رعب و قیل چشمه  
است در بهشت عَيْنًا فَمَّا تَسْمَى سَلْبِيلًا چشمه باشد که نامبرد می شود و یسلبیل  
یعنی خوشبوی و گوارنده و فرمان بردار و سقی متعدی بمفعولین می باشد یقال سقاها لما  
مضاف محذوف می باشد کاسای شراب کاس چون صفت لباس بهشتیان و منزلها  
و سیوها و شرابها و قدحهای ایشان کرد صفت خادمان ایشان نیز کرد و گفت جل جلاله و یطوفون  
حَلِيمًا هم می گرد در ایشان و لَدُنَّ کُوْدَکَانَ یعنی بچگان و غلامان مُحَلَّدُونَ جاوید کرده شد  
که برگزیده گردند و از جمال و حال خود بزرگروند بعضی گویند این خادمان بهشتیان فرزندان کافران  
باشند که خرد شده باشند و بعضی گویند این خادمانی باشند که حق سبحانه و تعالی ایشان را در بهشت  
آفریده باز صفت دیگرشان یاد کرد و گفت إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون بینی خادمان را حَسِبْتَهُمْ  
لَوْ لَوْ مَنَشُونُا پذیرای و بدانی که سرواریدای سفیدند پراگنده و ریخته شده از  
غایت سعیدی و پاکیزگی همچون سرواریده باشند و رازیکه گیر در باب اطهار برای خدمت کردن  
بهشتیان ستاده خادمان ایشان چنین خوب صورت باشند تا دانی که محمد و مان چون باشند  
وَ إِذَا رَأَيْتَ سَمْرًا كَيْتَ نَعِيمًا چون تو آنجا می در بهشت بینی تو خوششیا و نعمتهای بسیار  
و مَلَكًا و پادشاهی کبیرا بزرگ قال النبی صلی الله علیه و سلم ان ادنی اهل

لجنة منزلة من ينظر الى ملكه مسيرة الف عام يبرى اقصاه كما يرى  
ادناه يعني كثرين بهشتيان را مملکتی باشد که مسافت آن هزار ساله باشد و در آنجا  
نزدیک میند که آنرا ذوال نباشد و ملک بزرگ بقول خواجه علی حکیم ترمذی رحمه الله علیه آن  
باشد که هر چه او خواهد بچنان گردد و بقول امام مقاتل رحمه الله علیه ملک گیر است که هفتاد هزار  
جایان و در بانان باشند هر بهشتی را چون فرشتگان خواهند که پیش آن بهشتی در آیند و از این  
همه دستوری خواهند بعد از آن پیشین بهشتی در آیند و سلام حضرت باری تعالی برسانند و هر یکی بدین  
بیانند که چشم کسی چنان ندیده باشد و هیچ گوش نم شنیده باشد و بر خاطر کسی نگذشته باشد  
فرشتگان گویند که حق تعالی از تو خوشنودست این بزرگ بهشتی خوشتر از همه نعمتها باشد لقول  
تعالی **رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ وَمُلْكًا كَبِيرًا** و در قرأت عايشه رضی الله عنها آمده  
که منی تو پاوشاه بزرگ را یعنی خدا تعالی را باز حق سبحانه و تعالی صفت و دیگر که دو بهشتیان را  
و جامهای ایشان را جل جلاله گفت **عَلَيْهِمْ** بر بالای ایشان باشد **شِيَابٌ سُنْدُسٌ**  
جامهای تنک و قلیل و دیبای تنک **خَضِرٌ** جامهای سبز **سُنْدُسٌ** جامهای سبز و **أَسَاوِدٌ** جامهای  
دیبای سطر بر بر مومنی باشد هفتاد حله هر یکی بر یکدیگر و جامهای زیرین ایشان باشد دیبای  
سبز **تَنَکُ** تنکی بر خط و بچون تنکی برگ گل **الْقَرَاءَةُ** بسکون الیاء عالمهم **فَهُوَ** مبتدأ **خَبَرٌ**  
شیاب سندس و بنصبه ظرف ای ثبت عالمهم احوال من ضمیر علمهم و صفت  
دیگر بهشتیان را ذکر کرد و گفت جل جلاله **وَحَلُّوْا أَدْرَاسَةً** شوند این بهشتیان **أَسَاوِدٌ** و **سُنْدُسٌ**  
من فضیلة از نقره و عادت ملوک و اشراف عرب این بود که دستها و دست کردنی و مفا  
کردنی بآن حق تعالی بهشتیان را بآن صفت کرد و باز صفت دیگرشان هم کرد جل جلاله **وَسَقَطَهُمْ**  
و بر بهشتان **رَبُّهُمْ** پروردگارشان **شَرُّوْا** شکر آب شربت طهور **أَهْلًا** پاکیزه که چون خورده شود  
بول نگیرد بلکه عرق شود و از تنهای ایشان بیرون آید بوی وی مشک باشد و دل ایشان با  
پاک کند از گینه و دشمنی و دوستی غیر حق تعالی سابقان و مقربان حضرت عزت را جل جلاله از زبان یحیی  
از زین عوش قدحهای شراب طهور از زهر جبه سبز و از یاقوت سرخ و از نقره سفید برسانند و  
دستی تالاب و مقصد آنها و میان زهره و زهره فرشتگان دهند و عامه این بهشت را غلمان دهند یعنی خادم

بهشت چون از شراب بهشتی بخورند مست ذوالجلال گردند حجاب برگزیده تا جمال بیچون و بیچگون  
 او بجهت و سکان حق را بینند اللهم ارزقنا واجعلنا بکرم من المقربين ان  
 هذا کان لکم جزاء برستی که این نیکبها که یا کرده شده و بود و باشد مر شمارا بسبب  
 پا دشر کارهای نیک شما و کان سَعِیْکُمْ مُشْکُورٌ او بود و دست کوششهای شما پذیرفته  
 و قبول کرده شده و کارهای شما ضایع نیست بلکه اندک پذیر بسیار بخش حضرت باری تعالی  
 اِنَّا خَلَقْنٰکُمْ عَلٰی سَنَدٍ الْقُرْآنَ تَنْزِیْلًا بدرستی که ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستاد  
 پراننده اگر کبار فرستادیم یا در گرفتن او بود و شوار بودی چون فرستادیم قرآن را و ترا پیغام بر گردانیم  
 و بخلق عالم فرستادیم اگر ترا بر جانند و سحر و شاعری بندگان بر جمعی ایشان صرکن پس گفت  
 جل جلاله فَاَصْبَحْ لِحُکْمِ رَبِّکَ پس صرکن ای محمد از برای حکم حق تعالی برسانند و سحر  
 و احکام و اسلام و بر دروغ گوئی داشتن خلق بر ترا و بر مصیبتها و ادای طاعتها و لا یقطع و فرمان بردار  
 کن مِنْهُمْ اِثْمًا اَوْ کُفُوًا ازین کافران هیچ نزه گاری و ناسپاسی را یعنی ولید سفیره  
 و عتبه را که ایشان گفتند ای محمد ما ترا مال بسیار بدیم و عروس صاحب جمال بدیم ازین کار بزرگ  
 و بقول دیگر مراد او جهل است که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن منع کرده بود و اذکر اسم ربک  
 و یاد کن ای محمد نام خدا خود را بگو در یاد و یعنی نماز بجا و گذاردن و اَصْبَحَ لَهِ وَ شَبَّانِجَاهِ  
 یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذارد و کُنَ اللَّیْلَ فَاَسْجُدْ لَهُ و بعضی از شب سجده کن مر بر در و کار  
 خود را یعنی نماز شب و خفتن بگذارد و سَبَّحْهُ و بپای او کن مر او را لَیْلًا و شب طَوِیْلًا  
 در این یعنی نماز شب بگذارد و بقول دیگر مراد آنست که یا کن بزبان مر بر در و کار خود را و هر همه اوقات  
 اِنَّ هُوَ کَرِہٌ بِرَبِّکَ اِنَّ کَافِرًا یُحِبُّ دُوزُخًا و دوست می دارند بدل و جان العاجِلَه و دنیا را  
 و یَذَرُوْنَ دُونََہِ و می گذارند و ذاء هُم از پس خود یَوْمًا قَصِیْلًا روز گران را یعنی کار ایشان  
 همه از برای دنیاست غم بکشدان و اغل چندان باشد نشان که نیمه آن بلکه از ده بخش کن یکی از برای  
 آخرت نباشد نشان فاما مومنان را همه غم آخرت باشد و تدبیر و نیا بقدر حال بکنند فاما عاشقان را  
 جز طلب دوست هیچ نباشد

مثنوی

و لا یقطع و فرمان بردار  
 و عتبه را که ایشان گفتند  
 ای محمد ما ترا مال بسیار بدیم  
 و عروس صاحب جمال بدیم  
 ازین کار بزرگ  
 و بقول دیگر مراد او جهل است  
 که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن  
 منع کرده بود و اذکر اسم ربک  
 و یاد کن ای محمد نام خدا  
 خود را بگو در یاد و یعنی نماز  
 بجا و گذاردن و اَصْبَحَ لَهِ  
 وَ شَبَّانِجَاهِ یعنی نماز پیشین  
 و نماز دیگر بگذارد و کُنَ اللَّیْلَ  
 فَاَسْجُدْ لَهُ و بعضی از شب  
 سجده کن مر بر در و کار  
 خود را یعنی نماز شب و خفتن  
 بگذارد و سَبَّحْهُ و بپای او  
 کن مر او را لَیْلًا و شب طَوِیْلًا  
 در این یعنی نماز شب بگذارد  
 و بقول دیگر مراد آنست که  
 یا کن بزبان مر بر در و کار  
 خود را و هر همه اوقات  
 اِنَّ هُوَ کَرِہٌ بِرَبِّکَ اِنَّ کَافِرًا  
 یُحِبُّ دُوزُخًا و دوست می دارند  
 بدل و جان العاجِلَه و دنیا را  
 و یَذَرُوْنَ دُونََہِ و می گذارند  
 و ذاء هُم از پس خود یَوْمًا  
 قَصِیْلًا روز گران را یعنی کار  
 ایشان همه از برای دنیاست  
 غم بکشدان و اغل چندان  
 باشد نشان که نیمه آن بلکه  
 از ده بخش کن یکی از برای  
 آخرت نباشد نشان فاما مومنان  
 را همه غم آخرت باشد و تدبیر  
 و نیا بقدر حال بکنند فاما  
 عاشقان را جز طلب دوست  
 هیچ نباشد

و بعضی از شب  
 سجده کن مر بر در و کار  
 خود را یعنی نماز شب و خفتن  
 بگذارد و سَبَّحْهُ و بپای او  
 کن مر او را لَیْلًا و شب طَوِیْلًا  
 در این یعنی نماز شب بگذارد  
 و بقول دیگر مراد آنست که  
 یا کن بزبان مر بر در و کار  
 خود را و هر همه اوقات  
 اِنَّ هُوَ کَرِہٌ بِرَبِّکَ اِنَّ کَافِرًا  
 یُحِبُّ دُوزُخًا و دوست می دارند  
 بدل و جان العاجِلَه و دنیا را  
 و یَذَرُوْنَ دُونََہِ و می گذارند  
 و ذاء هُم از پس خود یَوْمًا  
 قَصِیْلًا روز گران را یعنی کار  
 ایشان همه از برای دنیاست  
 غم بکشدان و اغل چندان  
 باشد نشان که نیمه آن بلکه  
 از ده بخش کن یکی از برای  
 آخرت نباشد نشان فاما مومنان  
 را همه غم آخرت باشد و تدبیر  
 و نیا بقدر حال بکنند فاما  
 عاشقان را جز طلب دوست  
 هیچ نباشد



ما غلام ملک عشق بی زوال ده	ده ملک دنیا تن پرستان راهل
صد عدل شیش نیز دبرگ توت	ده عاشقی کر خوان و صحر خور دوت
ورکم خدمت من از خوف سقره	ده هشت جنت گرد در ارم در نظر
را نکه این هر دو بود حفظ بدن	سو سنی باشم سلامت جوین

و بطریق تعریف تنبیه کردشان و گفت جل جلاله

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ مَا نَفْقِدُهُمْ ايشان را و بس و شد دنا و ما استوار کردیم اَسْوَهُمْ  
عضوه و استخوانها و پیهها و رگهای ایشان را و بقولی دیگر ما فریدیم جای بیرون آمدن بول و غلط  
ایشان را یعنی راه پیش پس چون چیزی بیرون آید هر دو بهم فراز آیند چون چنین است چرا باید که شب و روز  
عمر خود را بطلب کردن دنیا و دوستی آن مستغرق دارند و هیچ قدم بی طمع دنیا نزنند و از خلق برتر  
خود چاره وی گردانند و بیان کرد که ما قادریم برین که این کافران را نیست کنیم و بدل ایشان  
و دیگران را بیاوریم و گفت جل جلاله و اِذَا شِئْنَا وَچون خواهیم که بیاک کنیم ایشان را  
بَدَلْنَا اَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا بدل کنیم ما بدنیهای ایشان را بدل کردنی یعنی بهتر از ایشان  
بیاوریم و ما قادریم و حکیم غفاریم و رحیم ستاریم و در کم زود بیاک نکنیم ایشان را تا باشد که  
ایمان آرند اِنَّ هَذِهِ بَدْرَسْتی که این سوره شکر که قَٰلَ بَدَلْتِی رُسُلًا و لطفیت مرد و ستا  
چونکه در وی حال هشتیان است و بیان رفتار ایشان است مَن شَاءَ اِلَیَّسَ بِهَرَكِهٍ نَوَاحِلَ اِیْشَا  
و جزای ایشان را اَتَحْتَكِرُ اِلَیَّ رَبِّهِ سَبِيلًا بگیرد بخدای خود راهی یعنی بندگی او کند و رضای او جو  
و هوای خود بگذارد

### بیت

با دو و قبله در ره توحید نتوان رفت رست یار رضای دوست باید یار صانع خوشتن  
وَمَا تَشَاؤُنْ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللّٰهُ و نخواهید شما چیزی را مگر وقت خواستن خدای تعالی  
یا مگر خواستن خدای تعالی آن چیز را اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا بدستی که خدای تعالی است و بود  
و باشد نیک و انا و نیک استوار کار که غلط بروی روانیت یَدْخُلُ مَن يَّشَاءُ رَحْمَةً  
بر که خواهد در رحمت خود را و مدد یعنی ایماش برده و بهشت جاودان و الظَّالِمِيْنَ اَعَدَّ لَهُمْ

عَذَابًا أَلِيمًا وَكَافِرًا زَاوِيًا سَمِيحًا رَافِعًا آمَدَهُ كُنْهَ شَكْنَجٍ دُرُونَاكِ يَمْنَى كَفَرُوا كَمَا فَرَى رَابِحًا فَرَانِ  
وَبَدُوذِ زَخْجَاوَرَانِ وَبِدِشَانِ جَزَائِ كِرَوَارِشَانِ الْقِرَاءَةُ مَا تِشَاوُنَ بَالْتَاءِ وَكَالِيَا أَلَا  
أَنْ شَاءَ اللَّهُ ظَرْفَ أَوْحَالِ

سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ مَكِّيَّةٌ وَفِيهَا ثَمَانِيَةٌ وَارْبَعُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَالْمُرْسَلَاتِ بِحَرَمَتِ بَادِي فَرَسْتَادِهِ عُرْفًا يَهْمُونَ يَالِ اسْبِ بِي وَرَبِّي مُتَصَلِ  
الْتِصَابِ عَلَى الْحَالِ وَقِيلَ بِحَرَمَتِ فَرَشْتَكُنِ فَرَسْتَادِهِ شَدَّ اِزْبِرَائِي كَارِ نِيكُو الْتَرْفِ وَرِ  
لَعْتُ يَالِ اسْبِ وَكَارِ نِيكُو وَالتَّصَابِ عَلَى الْمَفْعُولِ فَالْعَصْفُ عَصْفًا بِسِ بَحَرَمَتِ بَادِي  
سَخْتِ رَوْنَدِهِ سَخْتِ رَفْتَنِي وَالتَّشَارِكِ نَشْوَكَ وَبَحَرَمَتِ بَادِي كَمَا بِرَابِ رَاكِنْدِهِ كِنْدِ  
بِرَاكِنْدِهِ كَرُونِ فَالْفَارِقِ فَرَقًا بِسِ بَحَرَمَتِ آيَتِهَامِي قَسْرَانِ كَمَا بِرَاكِنْدِهِ حَقِّ اِزْبَا بَاطِلِ حَسَا  
كَرُونِ فَالْمُلْقِيَةِ ذِكْرًا بِسِ بَحَرَمَتِ فَرَشْتَكُنِ كَمَا اِنْدَازَنْدِ وَجَمِ رَاوَرْدِهِ لِهَامِي بِمَنْبِرَانِ مُخَدَّنَا  
اِزْبِرَائِي بِرَاكِنْدِهِ حَجَّتِ اَوْشَدُ دَاكَلَا اِزْبِرَائِي تَرْسَانِدِنِ بِعِنِّ حَقِّ قَانِي كُنَا بِهَامِي خُورِ  
فَرَسْنَا وَبِرَبَّنَا بِمِرَانِ تَامِشَانِ بَامِشَانِ بِرَسَانْدِ وَعِلْمَامِي اِمْتَانِ اِيْشَانِ شَاكِرْدَانِ بِرَسَانْدِ  
وَاِيْشَانِ خَلْقِ بِرَسَانْدِ تَاعْذَرُ بَاشِ بِعِنِّ حَجَّتِ بِرَاكِنْدِهِ اِيْشَانِ تَاخْلُقِ نَكُونُ كَمَا مَشْنَعِدِمْ وَتَوْتِمِ  
وَنَاكِسِي نَرْسَانِدِ وَازْوَزِ قِيَامَتِ خَبَرِ نَكْرِدِ بِحَرَمَتِ اِيْنِ جَزِيرُ كَمَا اِنْمَا قَوْعُ كُونِ بِرَسْتِي كَمَا جَزِيرُ  
نَرْسَانِدِ بِرَسْتِي وَبَادِي وَعَدُو كَرْدِ بِرَسْتِي وَنَاكِسِي اِيْشَانِ اِلْعَادِ وَوَالْوَعْدِ لَوْ اَقْعُ كَمَا بِرَاكِنْدِهِ اَقْعُدِ  
وَبَاشْنَدِ بِرَسْتِ بِعِنِّ قِيَامَتِ وَبِشْتِ وَدُوزْخِ خَوَابِ لَوْدِ بِشَكِ فَادَا الْجُحُومِ بِسِ جَوْنِ سَمَارِ كَانِ  
طُيْئَتِ كَمَا نَوْرَانِ بِرَسْتِ وَرَبِّهِ اَلْطَّمْسِ وَرَفْتِ نَا بِدِ كَرُونِ وَادَا اَلْهَمَاءِ فِرَجَتِ  
وَبِجْنِ اَتَمَانِ شَاكِرْدَانِ شُدِ وَبِشْتِ شُدِ بِسِ شَاكِرْدَانِ بِرَسْتِ اِزْبِرَائِي بِرَسْتِ وَبَارِدِ شُدِ وَفَزَرِ  
فَزَرِ شُدِ وَنَاكِسِي شُدِ وَدُوزْخِ اَلْقُسِيِّ اِنِ اَوَّلِ حَالِ اَلْهَمَاءِ اَلْوَحْيِ بِعِنِّ سُسْتِ شُدِنِ  
ثُمَّ اَلْاِنْتِقَانِ ثُمَّ اَلْاِنْفِطَاطِ ثُمَّ اَلْاِنْفِرَاجِ حَتَّى يَتَلَا شِي فَتَصِيرُ كَا هَا لَمْ تَكُنْ



حون دلائل ظاهر شد با وجود این کافران منکر شدند قدرت را بر آوردن قیامت و بیل یومئذین  
 لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ هَلَاكِي بَادِ مَنكَرَانَ سَلَامٍ وَ احْكَامِ آن رَا در آن روز اَلَمْ يَجْعَلِ الْاَرْضَ يَابِسَةً  
 زَمِينَ اِكْفَاكًا كَرْدَنده و فراموش کرده اَجْنَاءَ زَنَدگان را اَمَوَاتًا و سر دگان را اَلْبَنَى  
 زَمِينَ راجع می قسار زندگان و سر دگان گردانیدیم وَ جَعَلْنَا فِيْهَا دَوَابَّ سَيِّئَاتٍ وَ كَرَدَانِیمْ  
 و ز زمین کوههای استوار بلند و چندین منفعتها درین کوه نهادیم اَزْ رُزْ و نقره و آهن و لعل و غیر آن  
 اَلِیْ سَوْفَ استوار شدن اَلشَّمُوحِ بلند شدن وَ اَسْقَيْنَا كُرْمًا فَرْنَا و اودیم شمار اَنْجَشِ  
 شیرین خشک و با وجود این کافر شدید جز اودیم شمار اَوَّلِ یَوْمَئِذٍ لِّمَنْ كُنْ بَيْنَ  
 وای و هلاکی باد و دروغ دارندگان را یعنی کافران را اَنْزَلْنَا و اَنْزَلْنَا اِلَیْ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ  
 گفته شود مگر کافران روز قیامت بر وید بسوی آنچه بودید شما که دروغ گویید اشتید پیغامبران را بآن  
 چیز یعنی بر وید بدو رخ اَلْاَنْطَلِقُ رَفَرْنَا اَنْطَلِقُوا اَبْرِدُوا اِلَیْ سَائِدُ و دوزخ دِی  
 ثَلَاثِ شُعْبٍ که ویراسته شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه اطراف کافران گرفته بود  
 شعبه شاخ شعبه جماعت اَلْاَظْلَمِلِ آن سَائِدُ و دوزخ خوش و خشک نباشد اَلْاَظْلَمِلِ  
 پوشنده و لا یَعْنِي مَنْ اَلْهَبِ کفایت کنند آن سَائِدُ از آتش دوزخ یعنی هیچ و روی نفع  
 نباشد و قیل نام و همیشه خوش و خشک نباشد اَلْهَبُ اَنْتَرَجْنِ بَشَرًا کَالْقَصْرِ بَدَسْتِ  
 که آن آتش دوزخ می اندازد و اَعْرَضَ و قیل سر خشک را که آب جگر باشد همچو کوه خشکی  
 بزرگ گانته جَمَلَتْ صَفْرًا گو یا که آن خمرهای آتش شدن سیاه اند که بزرگی  
 می زنند اَلْقَصَصِ کوشک و قیل درخت سَطَبِ اَجْمَلِ اَشْتَوِ اَجْمَالَهُ جَمَاعَتِ و اَلْجَمَالِ  
 جمع الجمع و بیل یَوْمَئِذٍ لِّمَنْ كُنْ بَيْنَ هَلَاكِي بَادِ در آن روز کافران را  
 کور و گوی میباشند بر پیا میباشند اَتُومَرُ اَلْیَنْطَعُونَ هَلَاکِی این روزی است  
 که در وی سخن گویند کافران یعنی در روز قیامت وقتی باشد که سخن گویند کافران در آن  
 وقت و مر اَبْرِدُ روز نیست و کَلِیْءُ ذَنْ لِّهْمُ فِیْعَتِ ذُوْنُ و دستور داده شود مر  
 و و خیران را تا سخن گویند و عذر خواهند بگفت اَلْاَمِ سَعَاتِلِ چهل سال سخن گویند از سختی عذاب و ز  
 قیامت و بیل یَوْمَئِذٍ لِّمَنْ كُنْ بَيْنَ هَلَاکِی بَادِ در آن روز کافران را اَتُومَرُ اَلْفَضِلِ بِنِ

و در این روز کافران را عذاب خواهد بود و در این روز کافران را عذاب خواهد بود و در این روز کافران را عذاب خواهد بود

روز جد کردن است میان دوستان و دشمنان جَمَعْنَاكُمْ گرد کردیم شمارا و الْأَقْلَبِينَ پائین  
 پیشین فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ پس اگر باشد شمارا کمتری و حید کنسید سرادر  
 و در کردن عذاب از خود فَكَيْدُورٍ پس کم کنسید مرا و این عذاب را از خود دور  
 کنسید و این سخن مرا کافران را سرزنش باشد وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی  
 مرا کافران را در آن روز و چون حق سبحانه و تعالی حال دشمنان را یاد کرد حال دوستان را  
 یاد کرد و می گوید جل جلاله إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ بدرستی که هر مینه پرهنرگاران  
 و دور باشندگان از کفر و کافری باشند در بوستانها و سایه با آب آش و عِوُونَ  
 یا چشمهای آب روان وَفُؤَاكِهِمْ و سیوهای نیکو مِمَّا يَشْتَهُونَ ه از آنچه آرزو دارند  
كُلُوا وَاشْرَبُوا بخورید و بیاشامید از نعمتهای بهشت هَٰذَا نِعْمَتُ اللَّهِ و گوارنده و خوش  
 باد شمارا إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ه با آنچه گردید شمارا و دنیا از طاعتها یعنی جزای کردار  
 شماست إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ بدرستی که همچنین بِحَسْبِ الْحَسْبَيْنِ جزا میدیم نیکوکاران را  
الْأَحْسَنَ نیکوتری کردن وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی باد مرا کافران را  
 در آن روز كُلُوا بخورید و بیاشامید از نعمتهای دنیا وَمَتَّعُوا و برخوردار گردید قَلِيلًا  
 اندکی یعنی روزی چند إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ بدرستی که شما کافر اند و مستحق دوزخ شده  
 اید که از دنیا بیرون شدن است و عذاب گوار گردن شدن لغو باشد من ذلک الْأَجْرُ گناه  
 کردن وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و در آن روز مرا کافران را وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون  
 گفته شود مرا کافران که نماز گذارید كَانُوا ه نماز نکنند الرَّكْعَ پشت  
 خم کردن وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای و هلاکی باد و در آن روز مرا کافر از بقول ما  
 مقاتل این روید و نبأ بود که مصطفی صلی الله علیه و سلم مرفوع بنی ثقیف را فرمود که نماز گذارید ایشان  
 گفتند که یا ایمن می آریم فاما نماز نمی گذاریم ما را انگ می آید که رکوع و سجود کنیم و فدکسانی را  
 گویند که پیش کسی آید از برای خبر رسانیدن و ایطی گری کردن و بقول عبد الله بن  
 عباس رضی الله تعالی عنهما این در قیامت خواهد بود که فرمود قوله يَوْمَئِذٍ كُشِفَ عَنْ  
سَاقِي وَيُكْدَعُونَ إِلَى السُّجُودِ چون کشف کنند از ساق مؤمنان

سجده تو اسند کرد و کافران فی چنانکه در سورہٴ ق وَالْقَلَمِ گذشت فَبِآيٍ حَدِيثٍ  
پس بکدام سخن بَعْدَهُ پس از قرآن یُوْمِنُونَ همی گردند

چو آیات بینات قرآن ایمان نیاوردند بکدام سخن

ایمان خواهند آورد یعنی ایمان

نخواهند آورد بهیچ

سخن و الله

تعالی اعظم

بِالصَّوَدِ

نم

سوق النباطكية اياتها وكواعثها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ اصل عم عا بوده است یعنی از چه سوال می کنند و می پرسند یکدیگر  
 ابل که التَّاسَلُ از یکدیگر پرسیدن باز تفسیر کرد و گفت جل جلاله عَنِ النَّبَاءِ الْعَظِيمِ  
 از خبر بزرگ می پرسند الَّذِي هُمْ فِيهِ آن خبر که ایشان در وی مختلفون هَ اختلف  
 می کنند الْاختلف خلاف کردن یکدیگر و آمده شد کردن مؤمنان می گویند قیامت حق است و خدای  
 بود چون که حق تبارک و تعالی از وی خبر کرد که آید نیست و این خبر بزرگ است چون که خبر کننده خدای  
 بزرگ است و کافران می گویند که نخواهد بود بعضی می گویند که این خبر بزرگ پیغمبر محمد مصطفی است  
 صلی الله علیه و سلم مؤمنان می گفتند که حق است و کافران می گفتند که حق نیست بعضی گفته اند آن خبر  
 بزرگ قرآن است که مؤمنان می گفتند که حق است و سخن خدای تعالی است و کافران می گفتند که  
 حق نیست و سخن خدای تعالی نیست و ما شکر گوئیم که از مؤمنانیم نه از کافران حق سبحانه و تعالی نام مرا  
 در دیوان مؤمنان داشت بی آنکه از ماطاعتی و عبادتی بوده باشد و ازل پس می باید که دایما بیک  
 و شکر او مشغول باشیم

رباعی

۱۰۰ بیتو صنما قرار نتوانم کرد ۱۰۰ احسان ترا شمار نتوانم کرد ۱۰۰  
 ۱۰۰ اگر سرتن سن زبان شود بر لب ۱۰۰ شیک شکرتو از نر نار نتوانم کرد ۱۰۰

حق سبحانه و تعالی کا فرمان را جواب داد و انکار ایش نرادر کرد و گفت جبرم که کلا سبیعکمون  
حقا که زود باشد که بمانند این کافران که این خبر بزرگ و راست بوده است چونکه میرند و در گور در  
آیند و عذاب گوید پسندشتم کلا سبیعکمون پس حقا که زود باشد که بمانند این کافران که این خبر  
بزرگ حق نبوده است چون بقیاست زنده شوند و عذاب و دوزخ را بمانند بعضی می گویند این تکرار از





شداد آ و بنا کردیم برز بر شما هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کهنه و سست نشود و آتش و جمع  
 آتش و جَعَلْنَا سَمَكًا وَهَاجًا ۝ و کردیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان و همچنان روشن  
 وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ۝ و فرستادیم از ابرها که نزدیک باشد باریدن آب  
 بسیار ریزان آب شرجی ریخته شدن آب ریزانیدن و قیل فرستادیم بباد که این ابر را حسی  
 و غفش کند تا باران از او بیرون آید و باین قول من بمعنی بابا شد و با المعصرت نیز خوانده  
 شده است قیل باران را فرستادیم از آسمان که در کشف و کواشی و شرح کشف سید  
 یمنی آورده است که باران از آسمانهای آید و در تفسیر تفسیر آورده است صاحب منظومه رحمة الله  
 علیه که بعد از این عباس رضی الله عنهما گفته است که از زیر عرش فرو می آید از اوراق حیوانات و در  
 نوادر شیخ بزرگ محقق خواجا ابن علی ترمذی نیز چنین گفته است که بوحی حق تعالی باران می آید از  
 بحر الحیوة که زیر عرش است تا با آسمان دنیا میرسد با در فرمان میشود که آن باران را در ابرها برگزیده  
 کند و ابر را فرمان میشود تا همچون غرابال پذیرد آنرا و تا باران را فرستگان در موضعش می نهند و ازین  
 سخن معلوم میشود که قول منجمان و فلاسفه باطل است که می گویند ابر باران را از روی می آورد و این  
 قول که مراد از معصرات آسمانهاست قول امام حسن بصری و امام قتاده رحمته الله علیهماست لَخْرِجَ  
 بِهِ جَاءًا وَنَبَاتًا ۝ تا بیرون می آیم بآن آب بسیار دانه را یعنی گندم و جو و غیر آن را از دانهها  
 و گیاه را که علف است و قیل الحب اللوء والنبات ما نبت من الارض یعنی این  
 باران مراد اید را و جمیع نباتات را بیرون می آیم از عدم خلق می کنیم وَجَاءَتِ الْغَفَاغُ و بیرون می آیم  
 بآن آب بسیار دانه را که شاخهای درختان او در دستم پیچیده باشد از بسیاری و الغفاف  
 جمع باشد چو که حق سبحانه و تعالی دلائل عظام یاد کرد بر قدرت تمام خود بر آمدن روز قیامت و گفت جل  
 جلاله إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ۝ بدرستی که روز قیامت که جدا کرده شود در  
 وی دوست را از دشمن و حق را از باطل است و عده گاه گرد آمدن همه خلق در وی برای شمار و جزا  
 الفصل جدا کردن یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ آن روز جدا کردن باشد روزی که رسیده  
 شود در هم و در صورتانند شافیت که اسرافیل علیه السلام در وی دم و قیل یکبار جمع صورت  
 فَأَنفُخُ نَافِثَاتًا پس بیاید شما از گور برصا قیامت گروه گروه و جماعت جماعت

و در کشف آورده است که در حدیث آمده که اهل عرصات بده گروه بیایند یک گروه بصورت حمد و  
 آیند و آن خمرشان باشند و یک گروه دیگر سر زیر و پایی بالا و بروی خود می روند و اینها را با خور  
 باشند و گروهی دیگر نابینا و کور باشند و این قاصیان و مغنیان باشند که در حکم و فتوی میسب  
 باشند با حق و گروهی دیگر گنگ باشند و این کانی باشند که در طاعت عجب آرند و گروهی دیگر زبانا  
 خود را می خسایند و اینها عالمان باشند که بعلم و وعظ خود عمل نکرده باشند و گروهی دیگر دست و پایی  
 ایشان بریده باشد و این کانی باشند که همسایر را در نجایند باشند و گروهی دیگر را بر دارهای آتشین  
 کشیده باشند و ایشان غازیان و سبی نا حق کنندگان باشند که مردمان را در پیش سلطان ظالم و عدوان  
 بی باک و راند ازند و هشتم گروهی باشند که همه اعضا می ایشان از پیر می می پدید تر و از هر گنده گنده تر  
 باشند و اینها کانی اند که لذت نفسی دنیا را از درمهای حرام گرفته باشند و حق خدای را نداده باشند  
 و نهم گروهی باشند که جامها از قطران و گوگرد سیاه پوشیده باشند و این مستکبران و فخر کنندگان باشند  
 ببال و جاه و نبوی و هم گروهی باشند بصورت خوکان و چشما می ایشان نابینا و دند آنها می ایشان  
 از دمان بیرون آمده و ماران و کژ دمان و زردان و در چشم ایشان افتاده و غلها و زنجیرها در گردن  
 ایشان و اینها شراب فروشان و شراب خوران باشند لغو و باغی من فلک اینها به بختان و عاصیان  
 باشند اما مومنان و صالحان و جوانمندان بعضی بصورت ماه شب چهارده و بعضی بصورت آفتاب  
 و بعضی بصورت ستارگان باشند قَوْلُ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا و گشاده شود  
 آسمان پس باشد در فانی آسمان یعنی پاره پاره شود و ذره ذره شود آنکه نا چیز شود و قیقل کشاده  
 شود در فانی آسمان تا فرشتگان فرود آیند امام حاصم و حمزه کانی فحمت تخفیف خوانده اند و با  
 قَدْ فَتِحَتْ بَشِيرٌ حَوَانِدُ وَ سَبِيْرٌ كَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سُرَابًا و رانده شود و کوهها را از  
 از زمین یعنی از روی زمین پس همچون نایش سراب شوند یعنی نا چیز شوند سراب آنچه در نیم روز  
 نماید و بر بایان مانند آب و هیچ چیز نباشد چون چنین شود عقوبت و دوزخ پیش آید اِنْ جِئْتُمْ كَانَتْ  
 جِرْصًا دگر بر نسی که باشد و دوزخ راه گذر خلق هر که بهشت و دوزخ را بطریق می باشد  
 بر بالای دوزخ و از امام حسن بصری روایت کرده شده است که بل صراط سه هزار ساله است از سویی  
 بار میزد و از شمشیر تیز تر هزار سال بر آمدن باشد و هزار سال فرود آمدن و هزار سال همواری باشد

و در حدیث آمده که اهل عرصات بده گروه بیایند یک گروه بصورت حمد و آیند و آن خمرشان باشند و یک گروه دیگر سر زیر و پایی بالا و بروی خود می روند و اینها را با خور باشند و گروهی دیگر نابینا و کور باشند و این قاصیان و مغنیان باشند که در حکم و فتوی میسب باشند با حق و گروهی دیگر گنگ باشند و این کانی باشند که در طاعت عجب آرند و گروهی دیگر زبانا خود را می خسایند و اینها عالمان باشند که بعلم و وعظ خود عمل نکرده باشند و گروهی دیگر دست و پایی ایشان بریده باشد و این کانی باشند که همسایر را در نجایند باشند و گروهی دیگر را بر دارهای آتشین کشیده باشند و ایشان غازیان و سبی نا حق کنندگان باشند که مردمان را در پیش سلطان ظالم و عدوان بی باک و راند ازند و هشتم گروهی باشند که همه اعضا می ایشان از پیر می می پدید تر و از هر گنده گنده تر باشند و اینها کانی اند که لذت نفسی دنیا را از درمهای حرام گرفته باشند و حق خدای را نداده باشند و نهم گروهی باشند که جامها از قطران و گوگرد سیاه پوشیده باشند و این مستکبران و فخر کنندگان باشند ببال و جاه و نبوی و هم گروهی باشند بصورت خوکان و چشما می ایشان نابینا و دند آنها می ایشان از دمان بیرون آمده و ماران و کژ دمان و زردان و در چشم ایشان افتاده و غلها و زنجیرها در گردن ایشان و اینها شراب فروشان و شراب خوران باشند لغو و باغی من فلک اینها به بختان و عاصیان باشند اما مومنان و صالحان و جوانمندان بعضی بصورت ماه شب چهارده و بعضی بصورت آفتاب و بعضی بصورت ستارگان باشند قَوْلُ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا و گشاده شود آسمان پس باشد در فانی آسمان یعنی پاره پاره شود و ذره ذره شود آنکه نا چیز شود و قیقل کشاده شود در فانی آسمان تا فرشتگان فرود آیند امام حاصم و حمزه کانی فحمت تخفیف خوانده اند و با قَدْ فَتِحَتْ بَشِيرٌ حَوَانِدُ وَ سَبِيْرٌ كَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سُرَابًا و رانده شود و کوهها را از از زمین یعنی از روی زمین پس همچون نایش سراب شوند یعنی نا چیز شوند سراب آنچه در نیم روز نماید و بر بایان مانند آب و هیچ چیز نباشد چون چنین شود عقوبت و دوزخ پیش آید اِنْ جِئْتُمْ كَانَتْ جِرْصًا دگر بر نسی که باشد و دوزخ راه گذر خلق هر که بهشت و دوزخ را بطریق می باشد بر بالای دوزخ و از امام حسن بصری روایت کرده شده است که بل صراط سه هزار ساله است از سویی بار میزد و از شمشیر تیز تر هزار سال بر آمدن باشد و هزار سال فرود آمدن و هزار سال همواری باشد

قیروز بار یک برگناه گاران باشد و فراخ و پهن بر مؤمنان خدای ترس بعضی زود بگذرند همچون  
 برق و بعضی را هفت هزار سال باید تا بگذرند و کافران توانستند گشتن و در دوزخ افتند و هرگز  
 نوزی باشد بعضی را هر چند نظر کنند و بعضی را تا زیر قدم این سخن را نقل کرده شده است از رسال  
 خواجه محمد پادشاهی بخاری رحمه الله علیه که برادر طریقت ما بوده اند و زینت اصحاب حضرت خواج  
 ما بوده اند علیهم الرحمة والرضوان بقول دیگر مصادکین کاست لِلطَّاغُوتِ مَا بَاءَ بهرستی که باشد  
 و وزخ و طغیان را یعنی سرکافران را جامی بازگشت و جامی باشند که همیشه در روی باشند لِشَيْنٍ  
فِيهَا أَحْقَابًا باشند کافران در دوزخ روزگارهای دراز بی نهایت کنگ فِي الْكُشَاَفِ  
 و الْكُوشَى و لیسلمراده عدد المحصور و الحقب روزگار باشد و از حقب شتاد سال  
 مراد نیست اینجا لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا بخشنند در آن دوزخ و یاد در آن روزگار  
 هیچ خنکی و هیچ آشامیدن یعنی هیچ راحتی نباشد ایشان را الشَّرَابِ آشامیدن قیل بود  
 ای نوما یعنی آسایش خواب و خوردنی نباشد شان قیل خنکی و قیل خواب إِلَّا حِمِيمًا  
وَمُغَسَّاقًا و لیکن آب گرم گرم و یریم آید و وزخیان را بخوراند و بیاشامند الحَمِيمِ آب گرم الفت  
 خون و یریم و وزخیان جُوعًا وَ قَاظًا این عذابها که یاد کردیم باشد جزای موافق کردارهای ایشان  
 هیچ کرداری بدتر از گرسنت و هیچ عذابی سخت تر از عذاب آتش و وزخ نیست و ایمان بهترین کاره  
 و بهشت خوشترین جایهاست نصب علی المصددای جوف و اجزاء موافقا لعمالهم چون  
 بیان کرد که ایشان را در دنیا و گفت جل جلاله إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا بهرستی  
 که این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمار قیامت و قیل امید نمیداشتند حساب را الرَّجَاءِ  
 امید داشتن و ترسیدن و قیل امید نمیداشتند قیامت را و كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا  
 و بودند که دروغ میداشتند قرآن را و حجتها می توحید را دروغ داشتند بزرگ یعنی هیچ متوجه دل  
 عقیده و نقلیه نمی شدند و در کفر انهم تمام داشتند انهم در کارهای و درآمد نصیب مؤمن نیست  
 که حساب خود بکنند و به توبه و استغفار عذر خواهی بکنند و بعد از نماز دیگر بحاسبه احوال و اقوال اوقاف  
 بگذرند اشتغال نماید یک حکمت خواندن سوره عم بعد از نماز عصر این بوده باشد و اعلم  
 و كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا و هر چیزی را دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح محفوظ



هزل و غفلت و تکذیب انبیا و اولیا حذر کنند و از غفلان و کاذبان دور باشد و سخن حضرت خواجه عبد الخالق عجمدانی است رحمه الله علیه که گفته اند از صحبت بیگانهان حذر کنید چنانکه از شیر درنده

## رباعی

باهر که نشستی و نشد جمع دلت	وز تو نبرد صحبت آب و کلت
ز نصار از ان قوم گریزان میباش	و رنه نکند روح عزیزان بجلت

## بیت

صحبت مرزانت از مردان کند	ابرگر یان باغ را خندان کند
--------------------------	----------------------------

وَكِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ يَرُودُكَ رَأْسُهَا وَزَيْنُهَا  
و آنچه در میان هر دو است خدای مهربان است که یکتا گویند مِنْهُ خُطَابَةٌ نتوانند خلق بوی سخن گفتن از برای شفاعت کردن مگر بفرمان او و قیل القرات رب السموات بضم الباء و بضم النون يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَلَمَّا كُنْتُ صَفًّا ستوانند که سخن گویند حضرت خداست و روزی که ایستد روح و فرشتگان صف زده یوم ظرف لایملکون باشد یا ظرف لا یتکلمون و بعضی گفته اند که همی اندازد شکرهای خداست تعالی تبارک و تعالی که با ملائکه صف زبند و آنروز که آن گروه از ملائکه باشند و نه از فرشتگان یعنی در آن روز سخن گویند خلایق الا من اذن له الرحمن مگر آنکسی خداست تعالی او را دستور می دهد و اذن کند سخن گفتن و قَالَ صَوَابًا و گفته باشد صواب یعنی در دنیا لا اله الا الله محمد رسول الله گفته باشد یعنی در روز قیامت شفاعت مومن کند مومن را و شفاعت حق است مرعیا مبران را و اولیا را و علما را و شهید را و هر که که خداست تعالی خواهد و قیل روح بیک قول جبرئیل است علیه السلام و قیل فرشته است از همه فرشتگان بزرگتر کسی تنها یک صف باشد و همه فرشتگان یک صف بعد از عرش محمد پیچ چیز از وی بزرگتر نیست و غیر آن نیز گفته اند ذَٰلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ این روز است ثابت و باثبات بیشک فَمَنْ شَاءَ فَلْيُصَلِّ بَرَّكَ خَاطَرُكَ إِلَى رَبِّهِ مَا بَكْرٍ و بخدای خود جای بارگشت یعنی ایمان آرد و عمل صالح کند تا جای یابد و در بهشت بر حمت خداست تعالی اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ عَلٰكَ بِالْقُرْآنِ بَرَسْمِ که ما ترسانیدیم شما را بعد از آن که نزدیک است آمدن او يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ



فرشتگان که گیرند جانهای مؤمنان را با تسانی و بزودی بیرون آرند نشطه الدلو من البیوی  
 اخرجها کذا فی الکشاف یعنی چنانچه بیرون آورد و لور از چاه وَالسَّيِّئَاتِ سَبْحًا و بخرجت  
 فرشتگان که شناور می کنند بشتابند و فرمانهای حق تعالی السج شناور می گردن يُقَالُ فَوَيْتُ  
سَابِجٌ وَسُجُوحٌ یعنی سب تیز رود و سوا و سوز و گویا که در آب میرود و با همچون آب میرود  
 لسهته فی سیره بسهولة كَانَهُ يَسْجُ فِي الْمَاءِ فَالسَّيِّقَاتِ سَبْقًا پس بخرجت  
 فرشتگان که بر یکدیگر پیش گیرند و بخرجت آنها فَالْمَدَّيْرَاتِ أَمْرًا پس بخرجت فرشتگان  
 که تدریجی کنند کار عالم را و آن جبرئیل میکائیل اسرافیل و غزرائیل علیهم السلام غزرائیل گفتن جانها  
 موکل است و جبرئیل بشکره و باد ما موکل است و میکائیل بر بارانها و نباتات و اسرافیل بر لوح محفوظ  
 اطلاع می باشد و پس می آید انجائی گیرند و بفرشتگان و دیگر میرساند و بقول و دیگر اسرافیل را خدای تعالی دانی گرداند و بخرج  
 خود بدو و بفرشتگان و دیگر میرساند چنانکه آدم علیه السلام را در یک لحظه دانی گرداند و با سوا و بی واسطه کسی جواب تمهید است  
 یعنی بخرجت این چیزها که یاد کرده شد که شانزده کرده خواهد شد بعد از مردن يَوْمَ تَوَفَّيْنَا الْجَنَّةَ و آن روز که بگذرد از زنده الی  
 لرزیدن بی زمین بجنسید چون در صورت مرده شود اول بار همه خلق بمیرند تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ از  
 پس می در آید پس رآینه التبیع و التبایع و التراف از پس در آمدن یعنی بار دوم که  
 در صورت مرده شود و زمین بجنسید و خلق زنده شوند و میان این دو و میدن چهل سال باشد قُلُوبٌ  
يَوْمَ مَكَّنْدٍ وَاجِفَةً و لها می نایق در آن روز پس زنده شوند الوجف پییدن دل ابصارها خاشع  
 چشمهای ایشان در آن روز از ترس خوار و ذلیل و بمغاک می فرو رفته باشند الصبار یعنی بیانی خدا نوا  
 و لها چون کافران بصیبت قیامت را شنیدند عجب داشتند و گفتند چنانکه حق تعالی از آن خبر کرد  
يَقُولُونَ أَيْنَا الْمُرْدُودُونَ فی الکافرة طی گویند کافران که ما باز گردانیده شدگانیم  
 یعنی خواهیم بود بحال اول و باز زنده شویم چنانکه اول بودیم فَالْحَافِرَةُ اول کار یعنی زنده گانی از پس  
 مرگ أَيْنَا كُنَّا عِظَامًا مخیره آیا چون شویم استخوان های پوسیده میان کاداک که باد  
 در و بی گذرد و آواز شنیده شود القراءه ناخسرة و نخسرة العامل فی اذا اخذ وف ای  
 انبعث اذا کنا عظاما قُلُوا گفتند کافران قَالَتْ إِذَا یعنی زنده شدن ما دوباره كَرَّةً  
 بار گردانیدن نیست خَاسِرَةً زیان کار باشیم چون عمل نیک نکرده ایم و ایمان نیاورده ایم چون





که وی را کردیم بندیت هر کسی را که بترسد از خدا تعالی العبرة بهند و انگشت نمای خلق شدن نصیب تو این است که اهل حق را استغداد باشی و بایشان دشمنی نکنی تا همچون فرعون محروم نمانی

## منوی

امتی رسولان ضمیر راست ز کوه	نه استمع خواهند اسرافیل خو
نخوتی دارند و کبری چون شهبان	نه چاکری خواهند از اهل جهات
تا او بهایشان بحب که ناوری	از رسالت شان چگونه برخوردار می
کی رسانند آن امانت را بتو	تا نباشی پیش رکع دو توه
مرا و بشان کی همی آید پسند	کامند ایشان زایوان بلند

قصه فرعون را خدا تعالی عبرت گفت و انگشت ناگردانید مرعالمیان را ما نیز یاد کنیم بعضی را تا پسند باشد و من الله التوفیق و علیه التکلان بدانکه وهب بن منبه روایت کرده است که فرعون علیه اللعنه در خواب دید که کسی پیدا شود و از بندگان تو که مملکت ترا خراب کند و ترا بگردد و شکرت را نیز از بنی اسرائیل همچون کسی پیدا شود چون بیدار شد غمناک شد و قوم خود را خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و مرفر فرعون را هزار جادو بود و هزار کارها برین یعنی رمال و هزار مخم هم را جمع کرد و خواب را بایشان گفت همه گفتند ما کفایت این کنیم ما را چهل روز فرصت بده پس فرصت داد و نشان ایشان رفتند و حکیم پوشیدند و مان جوین میخوردند و بر خاکستری خفتند و شب بیدار می بودند و روز و روزه می داشتند و زاری میکردند پیش دیوانی که میسر ستیدند نشان تا ایشان را خبر کنند ازین خواب فرعون و دیوان در آن وقت با آسمان میرفتند و از فرشتگان سخن می شنیدند چون کاری در دنیا می شدی حق تعالی محکم عرش خبر کردی و ایشان بابل آسمانها گفتند و دیوان او را در آسمانها شنیدند و وحی آمد بجزله عرش که ما در بنی اسرائیل پیغمبری خواهم آفرید بلکه فرعون را براندازد و او را هلاک کند و این را ساکنند و زمین در مصر خواهد بود و در شب جمعه در فلان ماه سعین چون که سه ساعت از شب بگذرد از پشت پدر بر جسم مادر آوریم وی را چون شیاطین این وحی را در آسمان شنیدند زمین آمدند و منجمان و ساحران و کاهنان را خبر کردند که چهل روز دیگر و پنجین

خبری خواهد شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال چنین است فرعون گفت چه حیل می کنید تا ما را و می را پس بکشیم تا این موجود نشود و گفتند ما این نتوانیم کرد تا ما مردان بنی اسرائیل در شب چهلم از زمان جد کنیم تا این شخص موجود نشود و چون شب چهلم شد چنین کردند مردان بنی اسرائیل و در جای معین کردند و هر یکی را چیزی دادند و گفتند همه اینجا باشید با یکدیگر صحبت دارید منجمان انشب بیداری بودند و فرعون با عمران که وزیر خاص و بود و دربان وی بود با وی در شهر مصر رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمیدانست و همه بنی اسرائیلیان و لشکر فرعون بیرون شهر ماندند و فرعون عمران را گفت از در کوشک من جانی نزدی و خود با لباس خواب رفت عمران چنان که در آن وقت که خدا تعالی خواسته بود عروس عمران را خبر شد که عمران در شهر است آمد نزد یک عمران و هر دو جمع شدند با یکدیگر موسی علیه السلام از پشت پرده برآمد و آمد عمران گفت سر عروس خود را که بداند تا کس که فرعون از وی می ترسد این فرزند ما خواهد بود پنهان دار این سر را چون منجمان در آسمانها نظر کردند نشانی یافتند که موسی علیه السلام از پشت پرده برآمد و آمد فرمود آوردند و نفره برداشته با و از بلندی که فرعون شنیده و بیدار شد و از عمران پرسید که این چه حالست عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان است که با یکدیگر بازی می کنند خاطر فرعون گمان شد چون با ما داشت منجمان بار و بیای سیاه و جامه های وریه پیش فرعون آمدند و گفتند این دشمن تو در شکم ما در پیداشت فرعون غضب کرد و برایشان ایشان گفتند ما بهیچیکم چون از ما و آید چون موسی از ما آمد گفتند این دشمن تو ظاهر شد فرعون غمناک شد گفتند همه از زمان بنی اسرائیل را جمع کن و فرزندانشان را که درین ماه از ما و آمده اند پس از بکش و دختران را که از فرعون چنین کردند و نو و هزار پس طفل را بکشت از بنی اسرائیل و حتی علی موسی را بکشد و باقی قصه در کتابها مذکور است پس عبرت و پند درین قصه است که هیچکس نقتد بر حق تعالی را و دیگر نتواند کرد و در حنا بقصصا باید داد

## قطعه

چون قصارت و حکم شد تیرد	۱۰ دفع آن کار ابلهان باشد
برگردان نهد قضای و را	۱۱ سرور حق نکا هسان باشد

چون کافران قیامت را منکر شدند حق تعالی قدرت خود را بیان کرد و برین که وی قادر است بر



وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرُزْقٌ زَكَاةٍ نَزْدِكَ تَعْنِي دُنْيَا بَرَأخَرْتِ فَلَا تُنْجِيهِمْ بَسْ رِسْتِي كَمَا دُونَ  
 هِيَ الْمَأْوَى هِی سَت جَامِی بَارِگشت اودرین آیت وعبیدیزرگست سرائل دنیا را که از حرام پرست  
 ندارند و آمَنَ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ واما آنکه بتبرسد جای ایستادن را از برای حساب و حساب  
 خود و هِيَ النَّفْسُ مِنَ الْهَوَى و باز در آتش خود را از هوای نفس میل کردن با کینه نشاید یعنی مراد نفس  
 که حکم شرع بوده باشد بنفس خود نداند الهوی میل کردن دل با کینه نشاید و قیل مراد نفس فَا  
 الْجَنَّةُ پس درستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَى و است جای بازگشت او یعنی هر که هوای نفس خود بکند اود  
 بفرمانی خدای نگند بهشت جای او باشد که هرگز از وی بیرون نیاید خواه او بکند و راقی رحمة الله علیه  
 گفت که خدا تعالی در دنیا و آخرت چیزی جز خبیث نرازهوا که مخالف حق تعالی باشد نیافرید پیش از بل  
 طریقت مردوقتی بالغ شود که از هوای نفس خلاص یابد

## بیت

خلق اطفال اندر خست خدای | نیست بالغ جسر مریمه از هوا

بدانکه مفسران گفته اند که این دو آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر وی عامر ابن عبید که پادشاهان  
 عرب بودند یکی مومن بود و دیگری کافر آیت در حق عامر ابن عبید آمده که وی کافر بود و در روز جنگ بدر  
 وی را برادر وی مصعب ابن عبید کشت این آیت آمده که فاما من طغی و النوا حیوة الدنيا فان  
 النجیم هِی الْمَأْوَى و آیت دوم و اما من خاف مقام ربه و هِيَ النَّفْسُ مِنَ الْهَوَى  
 فان الجنة هِی الْمَأْوَى در حق مصعب ابن عبید آمده که وی در جنگ احد کشته شد رضی الله عنه  
 و آن چنان بود که ابوسفیان پدر معاویه لشکر عظیم آورد در احد واحد کو بیت نزدیک مدینه  
 رسول صلی الله علیه و سلم و در آن جنگ علم اسلام بدست مصعب داده بود و ابن قیس نام کافر  
 بود که بهلوان لشکر کافران بود لعنة الله علیه بر رسول علیه السلام نیزه انداخت مصعب خود را  
 انداخت تا نیزه بوی رسید و رسول علیه السلام سلامت ماند و علم اسلام را فرشته بگرفت مانند  
 مصعب تا علم بزمین نیفتد و ابن قیس لعنة الله علیه نفره زد که محمد را کشتن امیر المومنین علی رضی الله عنه  
 و بر اکشتن و لشکر کافران در آن جنگ عزم رسول علیه السلام حمزه را کشتند چنانکه در تاج اربع مذکور  
 پس این آیت آمده که و اما من خاف در حق مصعب آمد چون رسول علیه السلام مصعب دیدند در جا

دخون افتاده و زخم بسیار خورده گفت صحابه را که وی را دیده بودید که چه نوع جامه ها داشت  
در که گفتند نعلین وی از زر بود

## رباعی

در مطبخ عشق جگر نکور انکشد	لاغر صفتان زشت خور انکشد
گر عاشق صاه قی ز کشتن مگر نیز	مردار بود هرا پنجه اور انکشد

و ظاهر این دو آیت عام است و در حق مؤمنان و کافران قال البی علیہ السلام بئس العبد  
عبد هو یضله یعنی به بنده ایست بنده هوای گمراه کننده و خوابه تحمده علی حکیم ترندی رحمه الله  
علیه گفته است که هوای متصل ترک حق است در کاره و عبادتها و این فقیر میگوید در بخارا بودم  
در خواب و کاهلی و تیرگی شایده کردم گفتم چند روزی روزه دارم تا باشد که این تیرگی دور شود  
نیت روزه کردم و بنده است شیخ خود و خوابه بها الدین رفتم چون حضرت ایشان را دیدند فرمودند  
تا طعام آورند و گفتند این منعیف را که طعام بخور و این حدیث را خواند که بئس العبد الی آخره  
و معنی ویرا تفسیر کردند و گفتند ما تجربه کرده ایم خوردن او البته است از روزه به هوای نفسن اشتن

## مثنوی

نفس خود را زن شناس از زن بتر	ز آنکه آن جزوست و نفست کل شر
مشورت با نفس خود مگر میکنی	هر چه فرماید خدای آن کنی
گر نماز و روزه می فرمایند	نفس سگارست چیز بی زایدت
مشورت با نفس خود اندر مقال	هر چه گوید عکس آن باشد کمال
آنچه گوید نفس تو کجا بدست	مشو شن چون کار او ضد آیدست
تو خلافتش کن که از پیغمبران	همچنین آید وصیت در جهان

و گفته اند عمر دوباره می بایست تا بنده یکبار تجربه کند و بار دیگر عمل کند بآن ازین ارشاد فهم شد  
که در عبادت نافله نیز بهوا میرود و گفتند که عبادت نفل باید که باذن شیخ فانی فی اعد باشد که وی  
مازها خلاص شده است و بهوار کرده نمی شود و هیچ انگور پخته غوره نمی شود و هیچ میوه پخته دیگر  
با کوره نشده است الفانی لایود با کوره میوه که اول برسد این فقیر ایشان پرسید که اگر چنین است

یافت نشود چنانکه گفتند چه که عبادت نکنید بعد از آن استغفار نکنید و حضرت خلیف ما خواجه  
 علاء الدین عطار رحمة الله علیه بن فقیر را فرموده اند که بعد از نماز بیت بار استغفار بگوئی همه  
 صد بار میخواند و استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم والتوب اليه قال النبي  
 عليه السلام اني ليعان على قلبي فاستغفر الله في كل يوم مائة مرة يعني در دل  
 من پندیده پیدای شود همچون ابر تنگ پس استغفار میکنم و هر روز صد بار يَسْأَلُونَكَ عَنِ  
السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسُهَا میپرسند ترا ای محمد از قیامت که کی خواهد بود فَيَوْمَ أَنْتَ مِنْكُمْ  
 و پرسیتی تو ای محمد از یاد کردن قیامت یعنی تو ندانی وقت آمدن او را إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَمًا  
 بخجته ایست یا بیان او یعنی دانستن او او داد که کی خواهد آمد و غیر او کسی نداند إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ  
مَنْ يَخْشَاهَا هر آنکه تو بیم کننده آن کسی را که بترسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که کی خواهد بود فاما  
 پندیده ای کسی که از آمدن قیامت بترسد و تو بکنه كَأَنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ وَفَّاءٌ گویا که ایشان  
 آن روز را یعنی قیامت لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً نباشیده اند و در دنیا گمراهان شبانگه ای أَوْ  
ضُحًى یا جاشگاه ای یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید بمقدار آخر روز یا اول روز چون  
 درازی قیامت بینند و عذابهای او را بچشد همه عمر ایشان کوتاه نماید فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ  
 ضلایا مارا از خواب غفلت بیدار گردان و ختم کار ما را بخیر گردان كَبُرَتْ لَاحِدَةُ الرَّحْمَنِ

سورة عبس بکتابه احدی واربعو آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبَسَ رَوْفِی ترش کرد و محمد علیه السلام و تَوَلَّى و روی گردانید از تَجَلَّى که آمد بوی لا عجل  
 نابینا فی یعنی عبدالله بن مکتوم رضی الله عنه سبب نزول این سوره آن بود که نابینا فی بود در مکة  
 در پیش عبدالله نام روزی در مجلس رسول علیه السلام آمد و در مجلس کلماتی گفت که تو نگه آن بودند  
 و رسول علیه السلام ایشان را بایمان میخواند نابینا گفت یا محمد علمنی مما علمک الله یعنی  
 ای محمد بیا روزی از آن علم که خدا تعالی ترا آموخته است و دانستی که رسول علیه السلام  
 بچکار مشغول است رسول علیه السلام روی از وی برگردانید و روی ترش گردانید نابینا را صحابه خبر داد

کردند شرمند شد و از مسجد بیرون آمد جبرئیل علیه السلام آمد و حاجاتی بیان رسول و کلا نگران مکه کشید تا رسول ایشان را ندید و در دیدن چشم او نقصان پیدا شد باز حجاب را برداشت و این آیت آمد در حال رسول علیه الصلوة والسلام دانست که از جهت نابینا بود و در عقب نابینا رفت و ویرایافت و عذر خواست و گفت تا زنده باشی نفقه تو بر من باشد و هر باری که ویرا دیدی گفتی برجا بالذی عاتبتنی فیه دبی یعنی خوشن بود با کسی که عتاب کرد بر من از بهر وی خدای من هیچ حاجت داری تا در اسازم و درین آیت شرف اهل اسلام است و کمال درویشان و طالبان علم ظاهر و علم باطن فهم میشود نصیب تو نیست که بر فقیران صالح کرم کنی و باب شان تقرب جوئی

## بیت

این فقیران لطیف و خوش نفس / از بی تعظیم شان آمد عجز

## نظم

پادشاهی ز اهل فقر طلب / آن سبق بردگان عالم جود  
که نیز زد بنزد بهمتان / همه ملک وجود قلب و جود

هر که بطلب علم ظاهر یا بطلب علم باطن مشغول باشد دایماً او از جمله اهل حق باشد و مکاید و یلک و توج وانی ای محمد لعلک کرومی یا بود که وی بعضی آن نابینا بزرگی پاکیزه شود و آنچه از تو بشنود و عمل کند او یکن گویا پند گیرد و از گناه تو بکند الاصل بیتو کی ویتو کی الاول اشاره الی تصذیب النفس عن الحصال الذیمة والثانی اشاره الی الاعتناء بالمواظظ الطاهرة و تطهیر الظاهر و درین نیز اشارتست که طالب العلم را باید که دائماً بطلب علم باطن یا بطلب علم ظاهر مشغول باشد تا از جمله اهل حق باشد

## رباعی

تا در طلب گوهر کانی کانی / تا زنده بیوی وصل جانی جانی  
فی الجمله حدیث مطلق از سر نشوید / هر چیز که در حیرت آنی آنی

فَتَقَبَّحُوا الذِّكْرَ مَرَّتَيْنِ تَاكُ سَوْدُكُمْ تَرْتَدُّونَ عَظْمًا مَرَّتَيْنِ اَنَا نَكَمْتُ تَوَكَّرْتُ سَتَ

عمر بن الخطاب  
رضی الله عنه  
فی بیان این  
نکته در بیان  
پادشاه بن  
مقدم چنان  
که در این  
کتاب مذکور  
است

و پروای علم و ایمان ندارد و فَاَنْتَ لَهٗ نَصْدَی پس تو پیش می آئی مراد را در روی بوی می آری  
و گوش سخن وی میداری و مَا عَلَیْكَ الْاِیُّزُیْ ه و چیست بر تو یا محمد یعنی بر تو چه باشد اگر آن  
کلا نگران و تو نگران ایمان نیارند و پاکیزه نشوند و به نجاست کفر نجس باشند بر تو هیچ چیز نیست  
خبر رسانیدن بفرمان ما ایمان و عرفان بایشان ننمیدیم چون ایشان را پروای آن نیست و اَمَّا  
مَنْ جَاءَكَ یَسْتَعِیْذُ و اما آنکه بتو آمد و می شتافت یعنی آن نابینا که آمد تا علم آموزد از تو و هُوَ  
یَجْنَحُ و او می ترسد از خدا یستعالی قیل و می ترسد در راه وقت آمدن چون راه را نمیدید  
فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهٰی ه پس تو ای محمد از وی روی می گردانی و بکافران و کلا نگران و تو نگران  
روی می آری و ایشان مشغول می شوی خوش باشی در ویش فقیر طالب صداقت که از برای ثبوت  
بر حبیب خود همچنین عتاب می کند معلوم میشود که کرم و لطیف حضرت باری تعالی در حق فقیران و طالبان  
رضا و تقای او بسیار است بسیار فقیر حقیر باشد بطاهر خراب و خاک آلود که وی از دوستان حضرت  
حق تبارک و تعالی باشد چنانکه پیغمبر علی علیه السلام فرماید رَبِّ اشْعَثْ اَعْبَرُ مَرْفُوعٌ بِالْاَبْوَابِ  
لِوَاثِقِ عَلٰی اللّٰهِ لَا یُؤَدِّیْ بِسَبْحَاتِ بَرِّی نَظَرِ مَکْنِ تَابِلَاکِ نَشُوبِ ۛ

## مثنوی

تو ز ضعف خود مکن بروی نگاه	::	بر تو شب بروی همان شب چاشنگاه
چشم وی خفته دلش میدار از آن	::	شکل بیکار و روان در کاروان
حالت او خواب را ماند گهی	::	خواب پسند در مر آن را اگر بی

کَلَا وَ چنان است که تو کردی ای محمد مکن مثل آنچه کردی ایضا بدستی که آیتهای قرآن مادرین مؤ  
تَذِکْرَهٗ پندایت هر خلق را مَوْیَسَّاء پس بر که خواهد ذِکْرَهٗ پند گیرد از فقیران  
و تو نگه آن پند گیر و بقرآن و ایمان آرد و عمل کند تا دولت و سعادت یا بد و هر که نکند زیان کار  
باشد و از برای رگی قرآن خبر کرد و گفت جَلَّالٌ فِیْ صُحُفٍ مُّکَرَّمَةٍ اِنْ قَرَأَ مِنْ دُرِّ کِتَابِی  
بزرگ گردانیده شده است قرآن فَوْعَلَهٗ بَلَنَ که دانیده شده است یعنی در لوح محفوظ مَطْفُوعَهٗ  
پاک گردانیده شده است از سنا قرض و دروغ یا بَیْدِی سَفَرَهٗ بدست نویسنده گان کِتَابِی  
نیکو بیند گانند خدا یستعالی را بِسَرِّی ۛ نیکو کاران یعنی فرشتگان که قرآن را نوشتند از لوح

و پروای علم و ایمان ندارد و فَاَنْتَ لَهٗ نَصْدَی پس تو پیش می آئی مراد را در روی بوی می آری  
و گوش سخن وی میداری و مَا عَلَیْكَ الْاِیُّزُیْ ه و چیست بر تو یا محمد یعنی بر تو چه باشد اگر آن  
کلا نگران و تو نگران ایمان نیارند و پاکیزه نشوند و به نجاست کفر نجس باشند بر تو هیچ چیز نیست  
خبر رسانیدن بفرمان ما ایمان و عرفان بایشان ننمیدیم چون ایشان را پروای آن نیست و اَمَّا  
مَنْ جَاءَكَ یَسْتَعِیْذُ و اما آنکه بتو آمد و می شتافت یعنی آن نابینا که آمد تا علم آموزد از تو و هُوَ  
یَجْنَحُ و او می ترسد از خدا یستعالی قیل و می ترسد در راه وقت آمدن چون راه را نمیدید  
فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهٰی ه پس تو ای محمد از وی روی می گردانی و بکافران و کلا نگران و تو نگران  
روی می آری و ایشان مشغول می شوی خوش باشی در ویش فقیر طالب صداقت که از برای ثبوت  
بر حبیب خود همچنین عتاب می کند معلوم میشود که کرم و لطیف حضرت باری تعالی در حق فقیران و طالبان  
رضا و تقای او بسیار است بسیار فقیر حقیر باشد بطاهر خراب و خاک آلود که وی از دوستان حضرت  
حق تبارک و تعالی باشد چنانکه پیغمبر علی علیه السلام فرماید رَبِّ اشْعَثْ اَعْبَرُ مَرْفُوعٌ بِالْاَبْوَابِ  
لِوَاثِقِ عَلٰی اللّٰهِ لَا یُؤَدِّیْ بِسَبْحَاتِ بَرِّی نَظَرِ مَکْنِ تَابِلَاکِ نَشُوبِ ۛ



محموط قبل یعنی صحابه رسول قزیرانوشند و یا دیگر قند و عمل کردند و بخلق رسانیدند قال رسول علیه السلام  
 الماهر بالقرآن مع الکرام البررة یعنی هر که ماهرش بقرآن یعنی قرآن دان باشد باکرام برده باشد  
 در مرتبه یعنی با فرشتگان مقرب باشد قَتَلَ الْإِنْسَانَ لعنت کرده شده باو آن آدمی مَا أَكْفَرَ  
 چه کافر کرد او را بخدایتعالی مراد همه کافر اند و بقول امام مقاتل ازین انسان عتبه پسر ابی لهب است  
 و قصه او مشهور است که او داد رسول بود علیه السلام بسفر میرفت آمد پیش رسول علیه السلام و دختر  
 او را طلاق کرده آب دهان در رومی مبارک رسول علیه السلام انداخت و گفت کرا و کافرست بقرآن  
 و بسوره وَالْجَنَّمِ اِذَا هُوَ رسول گفت علیه الصلوة والسلام اَللّٰهُمَّ سَاطِعِ عَلِيْهِ كَلَامُنِ  
 کَلَامُكَ اِی بَارِخْد ایا بگماد بروی سگی از سگان خود در آن سفر آن ملعون را شیر پاره پاره کرد و بخور  
 و آن چنان بود که در سیاهانی رسید که روانه می آمد گشت ایشان را که اینجا شیران در نه بسیار  
 واقف باشند چون شب شد ابو لهب گفت من میترسم از دعای محمد که بر پسر من کرد پس همه کاروان  
 یک جا جمع شدند و عتبه را در میان خود گرفتند و خوابانیدند چون شب شد شیخ آمد و بچکس را بخورد و مگر  
 عتبه را که پاره پاره کرد و بخورد و من آتی شتی خَلَقَهُ یا و کن آفریدن خود را ای کافر که از چه چیز آفریده  
 خدایتعالی ترا بیان کرد و گفت مِنْ لَطْفَةٍ اِذَا آبِ مِنْ خَلَقَهُ آفریده است وی را فَقَدْ كَلَسَ  
 اندازه کرد آفریدن و میرا چهل روز آب بود و در شکم مادر و چهل روز دیگر خون بسته و چهل روز دیگر  
 گوشت پاره بود بعد از آن روح در وی در آورد و ند چون نه ماه بگذشت ثُمَّ السَّبِيلَ یَسِّرُهُ  
 پس راه بیرون آمدن را از شکم مادرش آسان کرد پس منی عمر داد او را که خواست ثُمَّ كَمَا تَهُ  
 فَأَقْبَرَهُ پس بمیرانیدش پس کور بردش یعنی سنت گوگرد کردن و کفن کردن و شستن و نماز جنازه  
 گذاردن را بروی مشرع که دانید و همچنین عزت و حرمت دادش در حیات و ممات و همچون حیوانات  
 دیگر نگروانیدش ثُمَّ اَشَاءَ كَافَّةً پس چون خواهد که زنده گرداندش روز قیامت آن خدائی  
 که قادر است بر آفریدن اول قادر است بر زنده کردن بار دوم كَلَّا حَقَّا كَلَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ  
 هنوز نگذاشته است و بجای نیاورده است آن کافر آنچه فرموده است حق تعالی وی را که بکند یعنی با وجود  
 چندین دلیل آن کافر نگوید و عمل صالح نکرد باز دلیل قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله  
 فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ پس بنگرد آدمی بطعام خود چگونه آفریدیم آن را پس بیان کرد و گفت

جبل جلد له انا حببنا الماء حببا هراينه بايختم آب را از آسمان ريختني ثم شققنا الارض  
شقا پس شكافتم زمين را شكافتمني فانفتحتا فيهما پس پرواينديم در زمين جفا دانه كه قوت  
شماست يعني جو گندم وغير آن و حببا و انگور را كه نان خورش شماست و از وي منفعت  
بسيارست شما را و قضبا و سبزه را كه علف ستوران شماست و زيتونا و زيتون را كه از وي  
روغن شماست و در وي منفعت بسيارست شما را و نخلا و درختان خسر ما را آفريدیم و درويديم  
از زمين و حدائق و بوستانهاي ياديواره را قيل باعنا ياديواره را غلبا بسيار درختان  
سبز را بخدا و يگديگر جمع شده الالغلب العنق سبز گرون و في الاشجار مجاز و فاكه  
و سوه را آفريدیم و آبها و چراگاه ستوران را آفريدیم متاعا لكم از بهر خورداري شما  
و منفعت گرفتن شما و لا نعلمكم از بهر خورداري و منفعت ستوران شما

بسم الله الرحمن الرحيم

لطف مانند کان صنم خوش لقا نکرد  
ما را چه جرم گرگرش با شما نکرد

یعنی این همه را فرید و مریدگان خود را و او فاما نعمت ایمان بر کافران را نداد و مؤمنان را داد  
اما مؤمنان ترسان را و ایمان را قبول کرد و بکرم او مشرف شد و کافر قبول نکرد و بدتیر خذلان  
او بهاک شد چون انواع نعمت های خود را یاد کرد کافران ایمان نیاوردند از قیامت خبر کرد و گفت  
جبل جلاله فلذا جاءت الصاخة پس چون بسیار آواز کرگنده یعنی دیمیل در صور  
در قیامت و قبل قیامت الصبح کردن یوم یقیناً قیامت روزیت که بگمیزد در وی مرد  
من حیثیه از برادر خود و آیه و از مادر خود و آیه و از پدر خود و صاحت و از  
زن خود و بکیش و از پسران خود یعنی هیچ خویش را پروای یکدیگر نباشد و بقول بعضی این در  
حق کسی باشد که وی سلمان نباشد و این کافران باشند و اما مؤمنان یکدیگر را شفاعت  
کنند لقوله تعالی الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوا الا المتقین یعنی همه دوستان  
و برادران و دشمنان باشند با یکدیگر مگر خدای ترسان یعنی مؤمنان خدا ترس که یکدیگر را دشمن  
نذارند و شفاعت کردن حق است باذن الله تعالی انبیاء را و اولیاء را و صالحان را شفاعت  
خواهد بود و مذنب اهل سنت و جماعت اینست لیکل افریح منهم یومئذ شان

قین رسول مازن  
 مادر و زین و کون  
 و نوح و زین و کون  
 خدیجه و زین و کون  
 از مادر و زین و کون  
 کون و زین و کون  
 زین و زین و کون  
 زین و زین و کون  
 زین و زین و کون

يُعْبَدُهُ مَرمر مردی را از ایشان در آن روز کاری باشد که مشغول کنندشان از غیر خود و قیل  
عاست در حق همه کافران در مقامهای قیامت و خاصست در حق مؤمنان در بعضی مقامها -  
وَجُوهٌ يُّكْمَلُنَّ رُوبها باشد در آن روز مَشْفَعَةً روشن و تابان عَنَّا حِكْمَةً خندان  
مُسْتَشْفَعَةً شادان یعنی رُوبهای مؤمنان روشن باشد از اثر وضو و بیداری شب و از گرد  
و غبار که در راه خدای تعالی در رُوبهای شان نشسته باشد این نور در روز قیامت در رُوبها  
ایشان پیدا شود و وَجُوهٌ يُّكْمَلُنَّ عَلَيْهَا عَمَلُهُمْ ط و رُوبها باشد در آن روز که نوشته  
باشد قُلْ هَـمَّاهُ فَرُوبوشش الرِّبْقُ فَرُوبوشیدن قَتَرَةً که در سیاه و قیل تاریکی چون  
دود و لُثْثُ ایشان هُمْ الْكُفْرُ که ناکر و ندگاسند الْجَنَّةُ که با کافرانند یعنی بگفتار  
و دیگر دارند لغو و با عدل من ذلک

سُورَةُ الْكَوْثَرِ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
اِذَا جَنَّ النَّفْسُ اَفْنَابٌ كَوْدَتْ دِر پیچیده شود یعنی روشنائی ویرا گرفته شود و اِذَا  
الْجَوْنُ و چون ستارگان اَنكَدَتْ فَه دریند و نمانند و اِذَا الْكِبَالُ و چون کوهها  
سَبُوتٌ و از جای خود رانده شوند و نا چیز گردند و اِذَا الْعُشُورُ و چون شتران ماده بستن  
ده ماهه که بهترین مال عرب است عَطَلَتْ و گذاشته شود بی خاوند و کسی را یروای آن  
نباشد از ترس قیامت یعنی اهل دنیا از مالهای خود بیچاره شوند و مالها را بگذارند و اِذَا الْوُحُوشُ  
و چون چاربا یان درشتی که رسیده بودند از مردم حَشِرَتْ و گرد کرده شوند بعد از آن که زنده  
کرده شود ایشان را تا در میان ایشان داد و داده شود اگر گو سفند بی شاخی را گو سفند با شاخ زده باشد  
ویر شاخ دهند و ای بایزند و ای بر حال ظالمان که خون مردم را میریزند و مال مردم را تلف میکنند و اِذَا الْاَنْجَامُ  
و چون دریاها را سَجَّوَتْ نفسانیده شود تا بر آتش شود و قیل نفسانیده تا حیم شود یعنی آب گرم گردد و اِذَا  
ووز جهان شود ای کعب گفت رضی الله عنه که شش چیز پیش از قیامت پیدا شود آفتاب ماه سیاه گردند و ستارگان  
فروریزند و کوهها از جای خود بریزند و نا چیز شوند پس زمین بجنبد و بشکافتد تا هفتم زمین را بینند و آسمانها  
شکافته شود تا آسمان هفتم را ببینند و با وعظیم پیدا شود بعد از آن در صور رسیده شود و هر خلق میرند

و قیل زوج الصلوة  
بالصلوة و زکوة  
الخصیة باجم  
الخصیة الزکوة  
مع الزکوة و زکوة  
السوق مع  
حاجات السوق  
و قیل تا لی خشر  
الزکوة و زکوة  
من و زکوة و زکوة

مگر آنچه خدا ایتعالی خواسته است و ابوالعالیه گفت رضا که این شش چیز که از اول سوره یاد کرده شد پیش از نفع دویم باشد قُلْ اِنَّ النَّفْسَ و چون تنهایی مردمان را از وَجْتِ جفت کرده شود و هر یکی را بمثل او جمع کرده شود نیک را بانیک و بد را بابد و اِذَا الْمَوْءُودَةُ و چون دختر زنده بگور کرده باشد سُئِلَتْ پرسیده شود که يَا حَيُّ ذَنْبُ قَتَلْتِ بچه گناه کشته شده است یعنی ما و پدرش را عذاب کنند از برای کشتن او و آن چنان بود که چون یکی را از عرب و غیری شده می گفتم شتی تا پنج سال یا شش ساله می شد بعد از آن ویران زنده در چاه انداختی و چاه را پر خاک کردی از برای این چنین می کردند که ایشان را از دامادان عار می آمد و آن کانی که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم می اندازند ایشان نیز بد می کنند و خون ناحق می کنند چون بچه زنده را می کشند و می بر ایشان که از خدا ایتعالی نمی ترسد و اِذَا الصُّحُفُ و چون نامه های کمر و اربندگان را فشرست باز کرده شود یعنی نامه هر کس را بوی دهند و اِذَا السَّمَاءُ و چون آسمان كُشِطَتْ باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نماند قُلْ اِنَّ الْحَجِيمَ و چون دوزخ را اَسْعَجَرَتْ تفاسیده شود بقهر خدا ایتعالی و اِذَا الْجَنَّةُ و چون بهشت را اُزْلِفَتْ نزدیک کرده شود بمؤمنان عِلِمَتْ نفس بدانند بر تنی و هر کسی مَا احْصَرَتْ آنچه حاضر کرده است در قیامت جواب علمت است یعنی هرگاه که این دوازده چیز پیدا شود یعنی بیاید شش در دنیا و شش در آخرت بدانند هر کسی که در خود از نیکی و بدی و جزای آن بومی برسد چون خبر قیامت را شنود مذکران گفتند که این سخن خدا می نیست و نمرد و روح می گوید حق سبحانه و تعالی سوگند یاد کرد و گفت این سخن نیست که خبر سیل علیه السلام مجده آورد و باور ساینده است فَلَا تَهِنُوا چنان است که کافران می گویند اَقِمْ سوگند یاد می کنیم یا اَلْخَنَسَ بشارگان باز شونده یعنی باز گردنده و خنس جمع خانس است الخونس از پس گرفتن اَلْجَوَارِ رونندگان جمع جاریه است اَلْكَفَّ پنهان شوندگان جمع کانس است و آن پنج ستاره است که از مشرق تا مغرب می روند زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره فَقِيلَ مرا و همه ستاره کانت که شب پیدا شوند و هر روز پنهان شوند به سبب آفتاب و اَللَّيْلِ و بخت شب اِذَا عَسَسَ چو کند نار یک شود و الصُّبْحِ و اِذَا تَفَنَسَ و بخت سیه دم چو کند روشن شود بخت این چیزها که یاد کرده شد اینست بدرستی که قُرْآنَ لَقَوْلِ کبیریم بر آغشته سخن

حق تعالی است که رسول نیکو برگزیده وی را یعنی جبرئیل آورده است بر محمد علیه السلام و سخن محمد  
 نیست صفت جبرئیل عم کرد و گفت جل جلاله ذی قُوَّةٍ با قوت است عِندَ ذی العَرْشِ  
 نزد خداوند عرش یعنی خداوندی که آفریننده عرش است و بیچ مخلوقی بزرگتر از عرش نیست  
 مَکِیْن یعنی نزلت بزرگ دارد مَطَاع فرمان برده شده است یعنی فرشتگان او و فرمان بردار  
 می باشند ثُمَّ اَنجَا یعنی و آسمان را آسپید راست است و در رسانیدن وحی خیات نمیکند و عَمَّا  
 صَاحِبِکُمْ یَجْنُوْنِ و بجزمت این چیز را که سوگند یاد کرده است که نیست یا رثما یعنی پیغمبر شما علیه السلام  
 دیوانه و عاقل ترین همه خلق است اما چون بر رسم و عادت بت پرستان عمل نمیکند ویرادیوانه می گویند

## فرو

با خلاق چون ندارم الفتا | خلق پندارند که من دیوانه ام

وَلَقَدْ رَاَهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِیْنِ ه بدانکه حضرت شیخ ابو منصور ماتریدی رحمه الله علیه  
 که پیشوای اهل سنت و جماعت است از رئیس علمای ملت امام حسن بصری رحمه الله علیه روایت میکند  
 معنی این آیت این است که بدرستی که محمد علیه السلام حق تعالی را دید و در حالتی که محمد بود و در کناره پیاپی  
 و رثب سراج چون از بهشت آسمان بگذشت بصحرائی رسید که آنرا افق الا فَلَاک می گویند که بهشت  
 آسمان و بهشت زمین در پیش آن همچون حلقه باشد در بیابان قَالَ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ  
 رَاِیتُ رَبِّیْ فِی أَحْسَنِ صُوْرَةٍ یعنی دیدم پروردگار خود را در حالتی که من بودم  
 و بر بهترین صفی اللّٰهُمَّ اَرْزُقْنَا و باین روایت معنی این آیت این باشد  
 یعنی بجزمت این چیز را که سوگند یاد کرده شد که محمد دیوانه نیست و بدرستی  
 و راستی که محمد و دید خدای را و رفتی که بود محمد علیه السلام در افق پیداک آن افق الا فَلَاک است پس چون مجنون باشد بلکه خوب  
 باشد و بعضی می گویند که معنی این آیت اینست که بدرستی که محمد و دید جبرئیل را و در افق تبیین که جای برآمل آن فَلَاک  
 و الا اول دومی و هر کرا عقل باشد و اندک معنی اول مناسب است بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه  
 و سلم و مَا هُوَ اِنْ عَطْفٌ باشد بر صاحبکم یعنی بجزمت این چیز  
 که سوگند یاد کرده شده است که نیست محمد علیه السلام و یا جبرئیل  
 عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَی الْغَیْبِ بر حکمهای که از قرآن دانسته می شود و از حال دنیا

عَمَّ يَسَاءَ لَوْ أَنَّ  
 كَانَتْ نَجْمَاتُ  
 زِيَارَتِ سَجْدَةِ  
 كَرِيمِ بَدِيْعِ  
 خَلْقِ بَارِئِ  
 تَبَكُّلِ زَائِرِ  
 سَجْدَةِ بَدِيْعِ  
 زَيْنِ عَمَّ يَسَاءَ

بعضیها ششم نیست یعنی دروغ نمی گوید و گمان بد بوی برده نشود بعضین نیز خوانده شده  
 است بضاد یعنی تحویل نیست در رسانیدن علم شریعت و در بیان آیت دلیل است که با یکی  
 در رسانیدن علم شریعت بخیلی نمک و از فسق و رشوت و جلد زدن تا خلق بوی گمان  
 به نبرد و مَهاو و نیست این قرآن یَقُولُ شَیْطَانٌ دَجِیمٌ ه گفتار دیورانده شده  
 و نفیرین کرده شده بلکه کلام خدا ایتالی است که جبرئیل او را آورده است به محمد علیه السلام  
 فَاتَيْنَاكَ هَبْوَكَ پس کجای رویدای کافران چون کافران می گفتند که قرآن سخن دیوت  
 حق تعالی سوگندید و کرد بان چیزه که گذشت که قرآن سخن منت و دوروی هیچ سخن دیوت و دیو  
 از وی می گریزد و شامینز میروی و یوحی کنید کنید باز آید و قرآن را بشوای خود سازید  
 از کمال چلایشان است که قرآن را در سر و پی غیران را می گذارند و میروی شیطان می کند حکیم

سنائی غزنوی | قطعه | فرماید

آن جهان رست از عقوبت این جهان رست از نعمت تا شود نور الهی باد و چشمت مقترن گر زمانی زندگی خواهد سنائی بی سن	گر و قرآن گردانک هر که از قرآن گرفت گر و فعل پس سلطان شریعت سر مکن مره در چشم سنائی چون سنائی باد نیز
---	---

این هُوَ نیت این قرآن اَلَا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ گر پند می عالمیان را اَلَمْ یَشَاءَ مِنْکُمْ  
 اَنْ یَّتَقِیْمُوا و این قرآن پندیت مگر کسی را که خواهد از شما که راست ایستد یعنی قرآن  
 راستان را پنداست و اما فاسقا نرا و کافران را از قرآن منفعت نیست چون راست  
 نمی شوند و راستی را نخواهند و مَا شَاءَ و نَخْذِ اَیْدِیْ شَیْءَ اَلَا اَنْ یَّتَشَاءَ اَللّٰهُ مَکْرَ  
 آنچه خدا ایتالی خواهد رَبُّ الْعَالَمِیْنَ که پروردگار عالمیان است امام حسن بصری رحمة  
 الله علیه گفت که هیچکس سلام نیاورد تا خدا ایتالی نخواهد و درین آیت دلیل است که عکس  
 کاری نمک از نیکی و بدی مگر بخداست حق تعالی در طاعتها رضاء الله تعالی باشد و در معصیتها  
 ناست عصمت الله تعالی عما لا یرضاه

سورة الفطرت ایاها را کو عاقبا



رحمة الله عليه ما غرك اى ما قطعك عن حجة مولانا يعنى چه فریفت ترا که بریدی از خدای  
تعالی و صحبت با و نداشتی و صحبت بغیر او داشتی اصحاب مع الله فان لم تطيقوا فاصحاب مع يعجب  
مع الله و سخن محققان است که صحبت با الله دارید و اگر نتوانید صحبت بکسی دارید که او بار الله صحبت دارد

## فرد

« غرق آیوب می طلبیم » « در وصالیم بخیر ز وصال »

ایچ در برابر این نخواهد بود که شب و روز بغیر او مشغول باشی یا حشر تا علی ما فرطت فجنب  
الله حضرت او شب و روز با ما است و ما شب و روز بغیر او مشغول این خطاب شود و بر بنده  
که ما تر بودیم و با تو بودیم تو بغیر ما چه را مشغول بودی »

## فرد

ای دل عاشق بدام تو صید ما بتو مشغول و تو با عمر و زید

امام سقاقل گفت و لیکر و او را عفو خد او ند تعالی چون باول مرتبه نگر فتنش سعاد گفت رضی الله  
عنه مرا و لیکر و برگناه نیکی خدای تعالی همیشه بر من و از امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند  
که ایشان چند بار غلام خود را آواز داد و چند بار شنید و غلام آواز نمیداد امیر از وی پرسید که چرا  
جواب نمی گویی گفت مرا اعتماد است بکرم و عفو تو که مرا نخواهی زد امیر المومنین علی گفت ترا آزاد  
کردم چون اعتماد بکرم من کردی خواهی ما را حلال علیه می فرمودند که چون بر حجت او میرسیم امیدوار میشویم  
و از والد فقیر این رباعی یاد دارم »

رباعی جز وصل ترا ده کی نماید ما را به جز جو تو سبکی گشتاید ما را به که چهره و کون طاعت داریم به بی فضل  
تو کار بر نیاید ما را به الذی خلقک آن خدائی که آفرید ترا فسوف است کرد ترا  
و بخت اندام درست و ادتر فعندک است پس برابر گردانیدت یعنی معتدل مزاج آفریدت یعنی  
بر چهار طبع برابر کرد و قیل پس راست بالا کردت چنانکه می باید اعتدال امری داشت بعضی گفته اند راست  
بالا کردی فی صوفیه و در کلام پیکری که متاسفانه خواست و گفت که بر بزم نشاندت یعنی اعضاء ترا بر بزم نشاند





مَا يَوْمُ الدِّينِ چه دانا کرد ترا ای محمد یعنی چه دانی تو که روز قیامت چیست پس چه دانا  
 کرد ترا که روز قیامت چیست یعنی بعقل خود دانی بزرگی و هیبت روز قیامت را هر چند بدینی  
 از آن بزرگ تر است بیان کرد روز قیامت را و گفت يَوْمَ لَا مَمْلِكُ لِنَفْسٍ لِّقَضِ شَيْءًا  
 آن روز نتواند هیچ تنی هیچ تنی را درآید از عذاب حق تعالی و این درختی کافران باشد که  
 دوستی می کردند تا یکدیگر را یاری دهند و کار را و ازستان امید شفاعت پیدا شدند و اما مومنان  
 شفاعت انبیا و اولیا باذن الله تعالی باشد وَالْآخِرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یعنی حکم کردن در آن روز  
 میان بندگان خداست تعالی را باشد و غیر او را نباشد و حضرت شیخ ابوبکر واسطی رحمة الله علیه  
 گفت که اولیا و عوفا را حکم نیست در دنیا و عقبی جز خدا تعالی را و عوام خلق نمیدانند و بر سر  
 حواله میکنند اللهم ثبتنا على الشريعة والعلم بيقنة والحقيقة

### سورة المطففين ست ثلوثیة و هی

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّمَنِ ذُو الْوَيْلِ و ویست در دوزخ که زرد آب دوزخیان در اینجا جمع آید و ما و کثره و هم بسیار  
 باشد و وی و دوزخیان بر سر دوی المطففين ه سر کم بختگان را و کم بیامیدگان را اَلَّذِينَ  
 اِذَا كُنَّا اُولَئِكَ جَمِعْنَا بِمِثْلِهِمْ را عَلَى النَّاسِ از مردمان علی معنی من باشد یَسْتَوْفُونَ  
 تمام بگیرند و اِذَا كُنَّا اُولَئِكَ جَمِعْنَا بِمِثْلِهِمْ و چون بیامید مردمان را یعنی از برای ایشان اَوْفَوْا لَهُمْ یا بر  
 کشتند یا برافروزدان بهر اندازه و یخسار و آن کم و بیش یعنی چون از برای خود پیمان کنند و برکشند تمام  
 بگیرند و چون بهین کم بهین یقال کلته و کلت له و وزنسته و وزنست له و در کشف  
 می آید که نام نکره گفت که هر که مبتلا شده است بخیل و تر از او و در دوزخ است گفتند اگر چه  
 پس تو باشد گفت آری گو ای میبدهم که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتند و کم دادند  
 ناه است کنند و گفته اند چون حضرت رسول علیه السلام از مکه بمدینه میرفت این سوره در میان راه  
 فرمود آنرا بهر آنکه اهل مدینه را عادت بود که کم دادند و زیادت گرفتند و باین شهر بود و چون  
 رسول علیه السلام بمدینه درآمدند این سوره برایشان خوانده تو به کردند و تا این زمان برآیند

که بحکس برابر ایشان نیت در راستی اَلَا يَظُنُّ اَيُّهَا مَنْ اُولَئِكَ اَنَّهُمْ كَم وَبِهْدِ زِيَادَت  
گیرند اَلَهُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که ایشان زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مؤمنان را  
باید که نکنند بلکه کسی کند که کافر باشد و قیامت را منکر بود لِيَوْمِ عَجَبٍ ه یعنی نمیدانند  
که زنده خواهند شد از برای حساب عملها در آن روز بزرگ که قیامت است يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ  
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ه آنروز که برخیزند مردمان از گور را از برای حکم خدای افریدگار جهان تا  
نیک را از بد جدا کند نیکیان را به بهشت فرستد و بدان را بد و نرغ کلا نیست چنانکه ایشان  
نمیکنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر نکنند و کم دادن و زیادت گرفتن را حاصل  
دارند کافر باشند و جای ایشان و روزی باشد و نامه ایشان و کردار ایشان در سنجین باشد  
چنانکه گفت جل جلاله اِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ بدرستی که نامه اعمال و کردار کافران اِنَّ سَجَائِهِمْ  
ه آینه و زریه یفتم زمین است که جای باشش ابلیس است و شکرا و مَا اَدْرَاكَ مَا سَجَّيْنُ  
و چه دانی تو ای محمد یعنی قوم تو ندانند که چیست سجنین بیان کرد و گفت جل جلاله كِتَابُ  
مَنْ قَوْمُهُ نامه ایست نوشته شده که هرگز محو نشود وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ وای  
دران روز مرد و روغ دارندگان را که قرآن را و رسول را راست نداشتند و حق مردم را زیادت  
گرفتند و کم دادند و کعب الاجبار گفت جان کافران را با آسمان برند راندند و در دلبسته شود  
بر روی زمین برند زمین نیز قبول نکرند بسجین برندش که جای ابلیس و شکرومی باشد لغوه باشد  
مَنْ ذَلِكَ الْكَافِرِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ و آن فاجران کافران باشند که ایمان برود  
قیامت نباشد ایشان را و مراد از فجار کافرانند و مَا يَكْذِبُ يَدٌ و دروغ کوی نمیدان  
پیامبران را و روز قیامت را اَلَا كُلُّ مُعْتَدٍ اَشِيمٌ مگر گناه کاران در گذرنده اِنَّ اَتَتَلِي  
عَلَيْهِ اَيَاتُنَا چون خوانده شود بروی آیتهای ما را یعنی قرآن را قَالَا اِنَّا طَيْرٌ  
اَلَا وَكَيْفَ كُنَّا نَقُولُ آن کافر که این فاسقها نوشته پیشینیان است یعنی بقرآن که کلام است ایمان  
نمانند کَلَامَهُ چنان است که ایشان میگویند بَلْ رَأَتْ مِنْهُمْ سَمْعٌ ه و است عَمَلِي  
فَلَوْ كُنَّا بِرَدِّهَا لَإِثَانُ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه می ورزیدند یعنی گناهان ایشان  
سبب آن شده است که دلها را ایشان سیاه شده است و حق را قبول نمیکنند و ایمان نمی آرند رسول



کنند و از هر چه ایشان را باز داشته باشد باز ایستند و اگر بیدار باشند و با خر عمر توبه کرده باشند  
و بهر همان توبه سرور باشند از ابرار گردند تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ شناسی  
تو ای محمد در رویه های ایشان تازگی نعمتها و آسایشها رویه های بعضی چون آفتاب باشد و بعضی همچون  
ماه و بعضی همچون ستارگان يَسْقَوْنَ دَاوَةَ شَوْهَرٍ مِنْ تَحْتِ از شراب صافی خالص می  
آمینزش سفید که در روی اسب حضرت نباشد و همه مسفت باشد مُخْتَلِفٌ مکرر شده  
که هیچکس آن نرسیده گردست ابرار حَتَّمَهُ هَوِيَّ مهر شک باشد در روی یعنی آخر مزه وی  
بوی شک باشد اللهم ارزقنا من في الدنيا والاخرة

## بیت

بهر محمودان حق جام ظهورت  
بهر این سرغان کور این آب شور

وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَبَّهْ

و درین نعمتها خود را فی نمایندگان یعنی عمل صالح را پیش گیرند  
و بکنند و از کردار بد و ور باشند شب و روز یعنی بچونید این نعمتها را و طلب کنند آن را لَا تَتَنَبَّهْ  
رغبت کردن بر چیزی شب و روز همت شما بر دنیا است و یکدگیر را حسد می برید و خون ناحق  
می کنید از برای دنیا و شما را هیچ پروای نعمتهای بهشت نیست همچنین نکنید بیت  
گر رشک و حسد بری بدین بر  
کین رشک و بدست اینبار

و سفرهای دور می روید از برای دنیا و بسجده از برای نماز جماعت نمی آید و در کارهای دنیا  
مالهای بسیار خرج می کنید و از برای رضای حق تعالی دانگی بفقیران نمیدیدید وَمِنْ كَلِمَةٍ  
و آمیزش آن رقیق مخوم مِنْ تَسْنِيمٍ باشد از چشمه که نام آن تسنیم باشد عَيْنًا كَثِيرَةً  
لِهَا الْمَقَرَّةُ چشمه ایست تسنیم که بیاشامند از وی بندگان مقرب یعنی برگزیدگان  
خدا یعنی آن که در خیرهای شتافتند و از گناهان دور می بودند و عبدالمطلب بن مسعود رضی الله  
عنه گفت که تسنیم مخصوص مقربان باشد و دیگر بهشتیان از آن در شراب خود بیامیزند تا لذت آن  
زیادت شود و چشمه تسنیم از زیر عرش رود و بکوشکهای بهشتیان فرو دایم و او شیرین ترین  
و خوشگوارترین شراب بهشت است بیان کرد خداوند تعالی که کافران چه می کردند در دنیا بمؤمنان گفت  
جَلَّالَهُ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا بد رستی که آن کسی که گناه می کردند و کافر می شدند در دنیا

همچون و بید مغیره و ابو جهل و یاران ایشان کافران از آن کافران میگویند ایضاً کون بودند که میخندیدند کسانی که ایمان می آورند و افسوس می کردند بمؤمنان فقیر همچون بلال و صهیب و عمار و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم و می گفتند اینها پشیمانند بر گزینین نخواهد بود نصیب تو اینست که با درویشان صالح اعتقاد بد کنی و ایشان را عزیز داری که با دشمنان آخرت فقیران صالح و سنا بر خواهند بود تا از شفاعت ایشان محروم نمائی و اذاکم و یهیم یتغافرون و چون میگذرند مؤمنان بر کافران چشم و ابرو اشارت میکنند و افسوس میدارند و سخنی میگویند بمؤمنان و اذ انقلبوا الى اهلهم و چون بازگردند کافران با بر خودشان و ان و کافران و میگویند انقلبوا باز گردند فکجهنم شادان و خندان و مستکبران و فخر کنند و ان از بهمت مال و نعمت که دارند و ازین جهت که بفقیران مسخر می گردانند و افسوس میخندند و ان باشند و اذ اراؤهم و چون کافران مؤمنان را ببینند قالوا ان هؤلاء لکفار لکن انهم کون گویند بدستی که این مؤمنان گردانند و زبان کارانند که پیروی محمد می کنند و بسیاری بستند از مسلمانان که درویشان را که معتقدان صالحانند همچنین می گویند و از دولت و سعادت محبت اولیا الله محروم می باشند و بعد از آن خدا تعالی بپاک می شود و ظاهر حال این طایفه را می بیند و اما از حال باطن ایشان خبر ندارند

## ف

قصه صورت کرد بر اعدا و

ای باب کس که صورت را در

الحديث قلب المؤمن عن الله تعالى وما أوسلوا عليهم حافظين و این کافران در ساءه نشاندند بر مؤمنان تا با خیال باطن باشند و ایشان را باز دارند از آنچه میگویند قالوهم پس در آموزد یعنی و رقیاست الذین آمنوا من الکفار یضحکون آنکافی که ایمان آوردند و در بیان میخندیدند از کافران یعنی کافران در عذاب عقوبت قیامت می بینند و شادی میکنند حکای الا انک یظهرون بر تختهای آراسته و در دهانی و رخیهای زیبا قوت و بر و اید نشسته می گردند از بهشت و از خیال را که در آتش سوزان میگردند چنانکه سنگ استیا بر می آیند و فرمود میر و در چنانکه نخود حوش در و یک مؤمنان شادی میکنند و میخندند و

ثَوْبَ الْكُفَّارِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ه درستی که جزا داده شدند کافران آنچه بودند نمی کردند  
در دنیا از استنوا افترا التثویب جزا دادن الهی عاقبت کار را را بجای آورد

### سورة الاستسقاء مكية وهي خمس عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کافران می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود جواب آمد که اِذَا السَّمَاءُ انشقت چون سیاه قیامت  
آسمان بشکافد و پاره پاره شود و بر زمین افتد از بهشت آن روز وَاذْنَتْ لِرَبِّهَا و شنود آسمان  
فرمان خدا را و قبول کند و حَقَّتْ و سزا است آسمان را که فرمان خدا را قبول کند چون که  
افزیده است وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ و قیامت سیاه زمین را باز کشیده شود چنانکه سختیان را باز  
کشند تا هموار شود و در وی هیچ کوه و بالا و پستی نماند و بمقدار انگشتی تفاوت و ناهمواری نماند  
تَاخْلُقْ و در وی گنجی چنانکه در خبر آمده است وَاَلْقَتْ مَا فِيهَا و اندازد زمین آنچه در ویت از گنجها و مردگان  
وَاَنْخَلَتْ و خالی شود زمین و در وی هیچ چیز نماند وَاذْنَتْ لِرَبِّهَا و شنود زمین هر حکم  
خدا را و قبول کند و سزا است زمین را که فرمان بر واری کند امر خدا را و قبول کند وَاَمَّا مَقْدَرُ  
ای اذاکا. هَذِهِ الْأُمُورُ كَذَلِكَ لَتَبْعَنَّهَا و لحاظ سبب یعنی چون چنین باشد که یا کردیم  
شما را زنده کرده شوید و حساب کرده شوید و جزا داده شوید بر نیکیها و بدیها یا أَيْضًا الْإِنْسَانُ الْأُولَى  
اِنَّكَ كَادِحٌ اِلَى رَبِّكَ كَذَّابًا و درستی که تو کارکننده بر پروردگار خود را کار کردنی فَلَاقِيهِ  
پس نمیند تو بروز قیامت جزای کردارهای خود را از نیکی و بدی کردن الکدح در لغت کار کردن  
و قیل کار برنج الملاقات دیدن یعنی هر که هر چه میکند جزای آن بومی خواهد رسید پس نیکی بخراید کرد  
و گفت جَلْ جَلًّا فَاَتَاكَ اَوْتَى پس آنکه داده شود كِتَابًا بِهٖ يَمْنَنُ نوشته اعمال او بدست  
راست او فَمَنْ يَخَاسِبْ پس زود بود که حساب کرده شود حِسَابًا يَسِيرًا حسابی آسان  
آسان بی مناقشه و مضائقه و يُنْقَلِبُ اِلَى اَهْلِهِ و باز کرد در بسوی کسان خود یعنی برگرداند  
یا بعید بود از اهل اسلام یا بزمیان خود از حورالعین مَسْوُورَاتِ دامن بسبب آنچه یافته باشد  
از چیز و گزافست وَاَمَّا مَنْ اَوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ و آنکس که داده شود نامه او را از پس

بشت او فسوف يذعوا شورا وَيَصْلِي سَعِيرًا پس هر آینه بخواند شبر را یعنی بطلبد بملاک خود را یعنی آرزو برود که کاشکی زنده نشدمی و همیشه مرده ماندمی تا در آتش در نیامدمی چون کسی نام از پس بشت دهند گردش را بر تابند تا رویش از پس بشت شود و دست چپ و برابش کنند و بسوی بشت آرند و دست راستش را غل کنند و نامه او را در دست چپش دهند قراءه عاصم و ابو عمرو و حمزه یصلی بفتح یاست و باقی قراءه یصلی بضم یاء و تشدید لام بلفظ جمیول خوانده اند مؤمن اگر چه فاسق باشد نامه او بدست راست او دهند بیان کرد که بچه سبب کافر از نامه بدست چپ دهند و گفت حبس جلاله اِنَّهُ كَانَ فِيْ اَهْلِهِ مَسْرُورًا بد رستی که بود کافر در میان قوم خودش دمان زیستی و بهوای نفس خود که گزیدی و پروای شریعت نداشتی و غم آخرت نبودش هر چه صیحا است می کرد و مال مردم می گرفت و خون ناحق می کرد و در راحت و آسایش می بود و مؤمن غناک می بود و فرمان برادر و ترسان از حضرت پروردگار خود بکفاف و عفاف قناعت کرده بود

بیت

لک . نیاتن پرستان ماحلال ما غلام ملک عشق بیروال و دیگر کافر قیامت  
منکر بود چنانکه خبر کرد حبس جلاله اِنَّهُ ظَنَّ اَنْ لَّنْ يَّجُوزَ اَبْلَى اَيَّ رِبِّدْ گان به بصیرا  
بد رستی که کافر در دنیا گمان برده بود که هرگز باز نگردد یعنی بگفت که هرگز بعد از مرگ زنده نخواهم شد و هر چه می کنم حساب نخواهد بود نصیب مؤمنان است که از ثمدان و منافقان و سباحتیان و اهل بیت  
و هم خوار که هر چه باشد بگیرند و در باشد که ایشان در حقیقت منکران قیامت اند و بسیار وقت باشد  
که خود را سید و قلندر و ابدال نام کرده اند و گویند که خمس مال خلق از آن ما است و همه دنیا کا بین فانی  
زهر است و علما و اهل حق را دشمن میدارند و مرید بسیار گیرند و همه را از شریعت بیرون آرند و کار بیرون

شرح فرمایند

بیت

دستی با ابلیس آدم روی هست	پس بهر دستی شاید داد دست
دست ناقص دست شیطان است و بود	زا که اندر بند تکلیف است و رید

ای برادر! در باطن زمین نوع مردم و خدمت علمای حقانی و شیخ محقق کن تا ایمان سبب از ذی



لَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ظَاهِرٌ بِهِمُ الرِّفْعُ وَبِاطْنُهُمُ الْكَفَرُ وَابْنُ طَالِبٍ رَا مَزْدُكَى خَوَاسِنَهُ وَنَدَبَ  
بَاطِلِ الْإِشَانِ رَا بِرِ كَسْ نَدَانْدُ وَدُرُوقَتِ سُلْطَانِ مَحْمُودِ غُرُوقِیْ بَسِیَارِ پیدایشده بودند و سُلْطَانِ  
ایشان را بر انداخت و باز در زمانِ سُلْطَانِ سِجَرِ مَاضِیْ خُطُورِ کردند شیخ الاسلام شیخ احمد جام  
قَدَرُ اللّٰهِ وَوَحْدُ الْعَزِیزِ الْإِشَانِ رَا بِشَاخْتِ وَبِطَلَانِ

سُلْطَانِ الْإِشَانِ رَا بِرِ انداخت و حق تعالی از برای رد کردن و گفتن که فکرِ قیامت نخواهد بود سنگند  
یا و کرد که احوال و اطوار بسیار و آدمی خواهد گذشت و در همه آن حق تعالی مینا بود بحال آدمی  
و قادر بر زنده کردن او و روز قیامت برگشت جبل جلاله فَلَا یَسْتِ چنانکه کافر می گویند  
که آمدن قیامت را منکر میشوید اَقِیْمُ بِالْشَّقِیْ سوگند می خورم بشق یعنی آن سرخی که بعد از آفتاب  
فَزُورِ فتن پیدا می شود و قیل سفیدی است که بعد از سرخی پیدا می شود و این روشن تر است و قیل  
همه روزه مراد است وَكَمَا وَتَقَّ وَبِحَرِّ شَبِّ وَبِحَرِّ شَبِّ و اگر دکنند  
از مخلوقات که در شب آرام گیرند الْوَسَقُ که در کون وَالْقَمَرُ إِذَا اشْتَقَّ وَبِحَرِّ شَبِّ و اگر دکنند  
نور و می تمام شود یعنی در ایام بیضی التماسق بهم آمدن و تمام شدن لَتَرْكَبَنَّ چون  
بصبر با خاذه شود معنی این است که هر آنکه بر شیند شما بر آنند و هر آنکه طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ  
بر حالی پس حالی یعنی برگزیده از حالی بحالی یعنی بعد از زندگی بحال مردگی برسید و از پس مردن زنده  
شوید و لغزومات قیامت حاضر شود و حساب و کتاب مینماید و صراط و دوزخ را و درکات  
او را و بهشت و سنازل او را بداند و برینماید و ما را همه حالها قادر و عظیم و بصیر دانید و اگر  
لَتَرْكَبَنَّ بَعْدَ بَعْدٍ با خاذه شود چنانکه قساره ابن کثیر و حمزه و کسائی است و اول قرات  
باقی قرات معنی چنین باشد باین قرات که بحر است این چیزها که توای محمد برای بزرگسایان  
طبق از زیر طبق یعنی در شب معراج و امام محمد الدین رازی رحمه الله علیه در معالم التنزیل تسک باین  
آیت کرده است بر حقیقت معراج رسول ما علیه السلام و در کتب کلامیه نیز مذکور است و امام خنجر  
گفت که در شب معراج رسول ما علیه السلام میت و پشت هزار ساله راه را قطع کرده است و امام محمد الد  
رحمه الله در معالم التنزیل گفته است که قطع این سافت بعیده در اندک مدت محال نیست چنانکه  
بعلم قلیدس معلوم شده است که آفتاب را جرم عظیم است که حد و شصت اندازه کرده زمین است و در آن مقدار

شیخ الاسلام شیخ احمد جام  
قَدَرُ اللّٰهِ وَوَحْدُ الْعَزِیزِ الْإِشَانِ رَا بِشَاخْتِ وَبِطَلَانِ

را سپ تیز رو که در وقت دویدن قدم نهاده و برادر دینار را راه را قطع کند و در آن حدیث  
 که رسول علیه السلام پرسید از جبرئیل عا که وقت نماز شام شده می گفت له و لنم دلیلست بحقیقت  
 این سخن پس اگر بخذبات الوحیت سرور پیغمبران این مقدار سافت را در یک شب قطع کند محال باشد  
 و پیش از بیا ر اعد این ظاهرست چون ارواح ایشان را عروج می افتد و از خواجه طیفور سجا وندی  
 رحمه الله علیه منقول است که ذکر معراج بسیار کردی در مجالس خود و خواجهم شمس العارفین سجا وندی  
 که صاحب وقوف قرآن است رحمه الله علیه گفته است که مرغ دلش هوای آشیانه آتجا دارد و از  
 برای آن بسیار یاد می کند اگر تو خود را بدانی که چینی و کیستی اشال اینها بر تو پوشیده نماند  
 گمراهی می بینی یا بخود دلای بخود نه خود ندانی تو که حوری یا غور جان جلد علیها اینست این  
 اگر ندانی من کیم در ره یقین اللهم ثبتنا علی تصدیق الانبیاء و ارزقنا احوال  
 الاولیاء چون حضرت ذوالجلال حال و میان را بیان کرد پس از آن سوگند یاد کرد و کافران  
 کفر خود را ترک نکردند و ایمان نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استقام و تعجب شا کلمه لا یؤمنون  
 پس چه بوده است این کافران که ایمان نمی آورند با وجود چنین دلایل عظام و بقرایه دوم لا یؤمنون  
 معنی این باشد که چه بوده است این کافران که ایمان نمی آورند مبعراج رسول ما محمد علیه السلام و اِذَا  
 قَرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ لَا یَسْجُدُونَ و چه بوده است مر این کافران را که چون خوانده می شود بر  
 ایشان قرآن را سر بر زمین نمی نهند یعنی نماز نمی گذارند و انقیاد احکام شریعت نمی کنند و قیامت  
 منکر میشوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را بر خواندی سجده کردی بَلِ الْلَّذِینَ کَفَرُوا  
 جَانِکَ کَا فِرُونِ می گویند که قیامت نخواهد بود نیست بلکه چنین است که ایشان یکدیگر بگویند و روح گوی  
 میدارند پیغمبران را و قرآن را وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا یَعْمَلُونَ و خدای عزوجل داناست با آنچه ایشان  
 بنیان میدارند و در دل خود و جمع میدارند در سینه خود الا یعصا نگاه داشتن چیزی را در وعاد یعنی در ظرف  
 قَبْضَتِهِمْ یَعْدَابُ الْیَمِّ پس فرموده ایشان را بطریق استبزاز خبر کن ایشان را بشکوه و درناک  
 و جاد و نه و فرخ الا الذّٰلِیْنَ اَفْتَنَّا استثناء منقطع باشد و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن کسانی که  
 که گرویده اند و عملهای نیک کرده اند لَهُمْ اَجْرٌ عَیْنُ الْمُؤْمِنِینَ مر ایشان را ست فردی که بر سر کرم  
 نشود و با آن نرسد الم برین و منت نهادن و الله تعالی اعلم

## سُورَةُ الْبُرُوجِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَانِيَةٌ فِي مَجْمَعِ نَبَايَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْبُرُوجِ بِحَرَمِ آسَمَانٍ بِأَرْجَائِهِ دَوَّارَةً بِرَجٍّ كَمَحَلٍّ وَثُورٍ وَجُوزِ  
 وَسِرْطَانٍ وَاسِدٍ وَسَنْبَلٍ وَمِيزَانٍ وَعَقْرَبٍ وَفَوْسٍ وَجَدِيٍّ وَدَوَّارٍ  
 وَحَوْتٍ سِتٍّ بِدَائِمَةٍ دَرَسِيٍّ رُوزِ آفَتَابٍ يَكُ بَرَجٍ رَاقِطٍ مَكْنِيٍّ دِيَّاسِيٍّ وَكِيْرٍ دِيَّاسِيٍّ وَدَوْرٍ دِيَّاسِيٍّ وَنَزْرٍ دَوْرٍ  
 بِرَدٍّ وَرُوزٍ وَخَيْرِيٍّ اَزْ رُوزِ مَاهٍ يَكُ بَرَجٍ رَاقِطٍ مَكْنِيٍّ وَآنِ مَيْتٍ وَثَمْتٍ رُوزٍ بَاشِدٍ وَدَوْرٍ دَوْرٍ مَادٍ وَپُوشِيْدَةٍ مِشُودِ  
 اَمَّا آفَتَابُ يَكْسَالٍ بَايَكُ مَادٍ وَرَفْلَكٍ رَاقِطٍ كُنْدِ مَاهٍ دَرَسِيٍّ رُوزِ يَابِيْتٍ وَنَزْرٍ رُوزِ فَلَكَ اَفْطَحُ كُنْدِ وَايْنِ دَوْرٍ سِتٍّ بِرَدٍّ  
 كَمَالِ قُدْرَتِ آفَرِيْدَاكَ رُغْرُوجِ اَزْ بِرِ اِيْنِ مَعْنِيٍّ سُوْكُنْدِيَاكَ دَرِ آسَمَانِ بِأَرْجَائِهِ جَابِقُولٍ يَكُ بِرَمِهٍ سَتَارِكَانِ بِرَاوَسْتٍ وَتَقُولُ مَكْرُورٍ  
 آسَمَانِ بِرَاوَسْتٍ بِرَجٍّ عِبَارَتِ سِتٍّ اَزْ يَكُ نَجْشِ اَزْ دَوَّارَةٍ نَجْشِ آسَمَانِ وَآلْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَبِحَرَمِ رُوزِ وَعَدَةٍ كَرْدَةٍ  
 كَرِ خَوَايَدِ اَمْدِ مَعْنِيٍّ رُوزِ قِيَاسِ وَتَشَا هَيْدٍ وَبِحَرَمِ گَوَاهِ مَعْنِيٍّ رُوزِ اَدْنِ كَرِ گَوَاهِ مَعْنِيٍّ سِيْدِ بِرَمِهٍ عِلْمَا وَتَشَهُّوْدِ  
 وَبِحَرَمِ حَاضِرِ آئِدَةٍ شَدْدَةٍ دَرِ رُوزِ مَعْنِيٍّ رُوزِ عَرَفَةٍ كَرِ حَاجِبِيَانِ وَفَرَشَتْگَانِ وَرُوزِ حَاضِرِ شَوْنَدِ وَغَيْرِ اِيْنِ نِيْزِ  
 كُفْتَةٍ اَنْدِ وَجَوَابِ قَسْمِ مَقْدَرِ سِتٍّ مَعْنِيٍّ بِحَرَمِ اِيْنِ چِيْزِ كَرِ شَمَا زَنْدَةٍ كَرْدَةٍ خَوَايِيْدِ شَدْدَةٍ بَعْدِ اَزْ مَرْدَنِ قِيلِ بِحَرَمِ  
 اِيْنِ چِيْزِ كَرِ كَافِرِ اَنْدِ عَذَابِ كَرْدَةٍ خَوَايِيْدِ شَدْدَةٍ قِيلِ وَبِقِيلِ قَسْمِ اِيْنِ كَرِ قَتْلِ اصْحَابِ الْاَخْدَادِ  
 بِحَرَمِ اِيْنِ چِيْزِ كَرِ يَادِ كَرِيْمٍ كَرِ اَعْنَتِ كَرْدَةٍ اَعْنَتِ كَرْدَةٍ وَازْ رَحْمَتِ حَقِّ تَعَالَى دَوْرِ كَرْدَةٍ شَدْدَتِ يَارَانِ خُنْدِ الْاَخْدَادِ  
 هُوَ الْاَخْدَادُ وَايْنِ اصْحَابِ اَخْدَادِ كَافِرٍ وَنَدِ كَرِ مَوْسَمَانِ رَا عَذَابِ كَرْدَةٍ اَزْ دِيْنِ حَقِّ بَا زْ كَرْدِيْدِ وَايْنِ  
 سَوْمَنَانِ اَزْ دِيْنِ حَقِّ نَبِيٍّ اَنْطِيَا نُوْسِ رُوزِ دَوْمِ يُوْسُفِ ذُو النُّوْسِ بُوْدِ سِمِ نَجْتِ لُضْرِ مَعْنِيٍّ  
 بُوْدِ دَرِ فَاوَسِ وَايْنِ خُنْدِ عَظِيْمِ كُنْدَةٍ بُوْدِ نَدِ كَرِ رَا زِيٍّ دِيٍّ چَلِ كَرِ بُوْدِ وَپَسَانِيٍّ اَدِ وَازْوَهِ كَرْدِيٍّ رَا  
 پِرَا تَشِ كَرْدَةٍ بُوْدِ بِرِ سَوْمَنِيٍّ كَرِ اَزْ دِيْنِ بِرِ كَشْتِيٍّ دِيْرَادَرَانِ خُنْدِ اَنْدِ اَعْنَتِيٍّ فَا مَآيِيْچِ صُرْ مَوْسَمَانِ  
 نَرَسِيْدِيٍّ وَازَانِ آتَشِ دَرِ بَهْشْتِ وَرَا نَدِيٍّ وَدَرِ دِيْنِ سُوْرَهٍ مَرَا اَنْتِ كَرِ دَرِ نَجْدَرَانِ مَلِكِ بُوْدِ اَو  
 اِسْمِ مَوْضِعِ بُوْدِ وَجَوْدِ بُوْدِ وَاَنْ مَوْسَمَانِ بِرِ دِيْنِ عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْدِ اَنْ جَهُوْدِ ظَلَامِ اَزْ تَحِيْرِ نِيْزِ نَخْبَرَانِ  
 رُفْتِ وَمَوْسَمَانِ رَا بَسُوْحَتِ وَبِخِيْلِ رَا بَسُوْحَتِ جَمِيْعِ قَبِيْلَتِ اَزْ دِيْنِ سَبَبِ اَنْ بُوْدِ كَرِ مَرُوْسِ اَزْ مَوْسَمَانِ  
 قَوْمِ عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرِجَزَانِ اَقْنَادِ دَرِ مِيَاْنِ جَهُوْدَانِ وَبَسِيَا جَهُوْدَانِ بِرِ كَرْتِ دِيٍّ سَلْمَانِ شَدْدَتِ وَبَسِيَا  
 عِيْسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَا نَدِيٍّ وَايْنِ مَلِكِ جَهُوْدَانِ رَا قَرِ آئِدَةٍ وَخُنْدِ عَظِيْمِ كُنْدَةٍ پِرَا تَشِ كَرْدَةٍ كَرِ اَزْ دِيْنِ

ترسائی بزرگشتی و برادر آتش انداختی و این پیش از رسول مابود هرگز در آتش انداختندی صرزی بوی سیمین  
 ناروزی زنی را آوردند و می فرزند شیر خواره داشت خواست ناز وین برگرد و از بهر فرزند که سوخته  
 نشود فرزندش گفت ای مادر صبر کن و قدم در آتش نه که این آتش نیست همه کل دجیان است و بقول  
 و برب رضی الله عنه آن کس می را که در آتش انداختند و از ده هزار کس بودند و بقول امام کلبی هفتاد  
 هزار کس بودند پس از آن آتش زبان زد و از خندق بیرون آمد و گرد کا فران را گرفت و همه را بسوخت  
 و این قصه را قاضی عبدالصمد الغزنوی رحمه الله علیه آورده است و در تفسیر خود و در تفسیر دیگر نیز مذکور  
 است مطول بذا ما مختصر کردیم نصیب مومن اینست که در بلا و ظلمان صبر کند و از دین مسلمانی برگردد  
 و نگوید که چرا ظمان نشود و از مبتدعان دور باشد و از برای دنیا ایشان را خدمت نکند و توکل بر  
 حق تعالی کند ای عزیز کسی را که غم دین باشد و بر دینی متابعت سید المرسلین باشد و از چهر غم دنیا  
 و تشویش او باشد شیخ ثانی غزنوی گوید

## غزل

مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان	وزیرن آیات بی دنیا پیشانی پیشانی
ازین رو که جهان پر دیو پر غول است	که داند کرد جز اسلام و جز سنت نگهبانی
شرب حکمت شرعی خورید اندر جریم	که محروم اند از دین دولت بهوس گویایانی
ببرید از چنان جانی کز و کفر و بولاید	از ایراد چنین جانها فرو نماید سلمانی
مسازید از برای نام و دام کام چوین	جبال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی

النَّارُ ذَا آتِ الْوَقُودِ بدل اشمال از اخذ و معنی چنین باشد که لعنت کرده شدند یاران خندق  
 که یازان آتش باز زننده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و آنکس را که خندق کنده بودند و  
 بر آتش کرده و دروم را عذاب می کردند بآن آتش اِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ چون آن کا فران بر کُفَّار  
 خندق ششگان بودند القعو و جمع القاعه یعنی بهتران ایشان بر تختها نشسته بودند بر کراپها آن آتش  
 و کبوتران مردم را در آتش می انداختند وَ هُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ و ایشان  
 آنچه می کردند بر مومنان حاضر بودند و در هم نمی کردند و شادمان می بودند بآن عذاب مومنان وَ مَا  
 نَقَمُوا مِنْهُمْ اِنَّ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ الْعِزُّ الْحَمِيدُ و عیب نمی کردند آن کا فران مومنان را

یعنی عیسی نداشتند آن سوسنان تا که فران عیب کنندشان مگر آنکه ایمان آورده بودند بخدا غالب  
 بهمه چیز که بهمتاست و ستوده شده است در همه وقت الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
 آن خدای که مراد راست پادشاهی آسمانها و زمین و وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و خدا  
 تعالی بهمه چیز آگاه است و داناست بهمه چیز پادشاهی جزای کردارهای وی بدیدنی را و بدی را یعنی آن  
 که فران بر سوسنان هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مگر بدین جهت که ایشان ایمان آورده بودند  
 بخدائی که موصوف است بصفات کمال و منزّه است از نقصان و زوال یعنی می باید هیچکس را  
 دوست دارید که ایمان آورده اند بخدا تعالی و دشمنی نکند بکس که که فران کوراشند و کابری  
 می کنند نصیب مومن است که با دوستان خدا تعالی دشمنی نکند و حد نبند و برین که ایشان  
 مردان دستان باشند

### مثنوی

پرنزاع و پرچهره کیستی  
 با ملک ترک بازی می کنی

پس تو ای ناشسته رو بر چستی  
 با دم شیران تو بازی میکنی

ابو جبریل صفت بپادشاه صفت باش اما است الهی برین رفته است که بر صدیقی را از بدیقتی باشد که تو  
 عارفان از جو بیار مسکران آب بنحورد حق تعالی حال که فراتر از بیان کرد و گفت جبریل علیه السلام  
الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَدَسْتِي بدستی که یک عذاب کردند مردان مؤمن را و زنان  
 مؤمنه را و در خندق انداختند ایشان را ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا پس توبه نکردند و از کفر و گناه بازنگشتند  
فَلَهُمْ مَرِيشَانِ راست عذاب جهنم عذاب و دوزخ و لَهُمْ عَذَابُ الْكَرْبِ عذاب و مر این  
 که فران را بود عذاب آتش سوزان و دنیا که هم از آن خندق آتش بیرون آمد و ایشان را  
 بسوخت تا به خلق بداند که آتش بفرمان حق تعالی میسوزد حق سبحانه و تعالی صفت مؤمنان را کرد و گفت  
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بدستی  
 که آنجا می که ایمان آورده اند و عملهای نیکو کرده اندایشان را باشد بوستانها که میزد و در زیر درختها  
 آن جبهه ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ اینست دستگیری بزرگ یعنی سوسنان که در آتش حدود  
 صبر کردند و ایشانشان را است بهشت جادوان و خلاص یافتند از عذاب ابدی إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ









الْوَجَّ وَبَحَرَتِ آسْمَانُ بَابَارَانِ وَالْأَرْضُ ذَاتِ الصَّدْعِ وَبَحَرَتِ زَمِينَ شَبَا فَنَقَبَتْ بِشَكْمِ  
بَحِيَّاهُ وَدَرِخْتِ لَيْتَهُ بَدْرَسْتِي كَمَا تَرَانِ لَقَوْلُ فَصْلُهُ بِرَأْسِهِ خَنَ خَدِ ابْتَعَالِي اسْتِ كَمَا جَدَا كَسَنَدُهُ  
هَتِ سِيَانِ حَقِّ وَبَاطِلِ وَمَا هُوَ بِأَلْهَوِيٍّ وَنَيْتِ اَيْنِ قَرَانِ خَنَ سِيَهْوَدُهُ وَخَنَ آوَمِيَانِ اَلْطَّعْمِ  
يَكِيدُونَ كَيْدًا أَوْ بَدْرَسْتِي كَمَا اَيْنِ كَا فَرَانِ كَمَا كَمَرِي كَسَنَدِ تَوَامِي مُحَمَّدٍ تَابُو رَجِي رَسَانَدُ كَا كِيدِ  
كَيْدًا هُ مِنْ خَزَامِي اَيْنِ كَمَا اِيْشَانِ رَامِيدِهِمْ دَرُونِيَا وَآخَرَتِ صَبَرُ كُنِ تَوَامِي مُحَمَّدٍ دَرِجَهَامِي كَا فَرَانِ  
نَضِيبِ دَرِوِشِ اَيْنِ سَتِ كَمَا دَرِ كَرْدِ شَمْنَانِ وَحَدِ حَاسَدَانِ صَبَرُ كُنَدِ وَبَحِيَّ سَجَانَهُ وَتَعَالَى تَوَكَّلُ كُنَدِ  
كَمَا اُو كَرِيمِ سَتِ وَجَزَامِي اِيْشَانِ رَا اَبَدِ هُ مِنْ يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ فَهُ حَسْبُهُ

بیت

آنرا که تویی خرقه عسریان نشود هرگز	و آنرا که تویی چاره پیچاره نخواهد شد
بیار شود عاشق اما بنمی میرد	مهر گرچه شود لا خاستاره نخواهد شد

فَمَثَلُ الْكَافِرِينَ أَهْمُهَا لَهُمْ رُؤْيَا بَسْ جَهْلَتِ دَهْ وَفَرَصَتِ اِيْشَانِ تَوَامِي مُحَمَّدٍ  
اَنْدِ كِي اَيْنِي رُوزِي چندان و ايشان را و تعجیل کن در دُعا بَر ايشان که ما ايشان را بپلاک خواهیم کرد  
چنانکه در جنگ بدر کردیم نَضِيبِ دَرِوِشِ اَيْنِ سَتِ كَمَا تَوَانَدِ دَعَامِي بَرِ كُنَدِ بَرِ شَمْنَانِ خُودِ وَ مَحَبَّتِ  
و عِدَاوَتِ خَلْقِ رَا از حق تعالی بین و شکر گوید که از منکران نیست هر محمدی ابو جهلی باید که باشد و ابو بکر نیز

مصرع

در جمع سبک روحان هم بولهبی باشد

اَيَا هَؤُلَاءِ وَكُومَهُمَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَوَاءٌ أَلَا عَلَى الْكَافِرِينَ

سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى بِمَا كُنِ اِيْ مُحَمَّدٍ خَدَامِي خُودِ رَا كَبَرِ تَرَسْتِ اَزِ هَمِهْ بَقَرِ وَ اسْتِ  
دَرِ بَكَانِ بَقُولِ وَايْ كَرِ بَا كِي يَا دَرِ كُنِ نَامِ پَر و دُگَارِ خُودِ رَا و بَقُولِ وَايْ كَرِ بَا كِي سَجَانِ رَبِّي اَلَا عَلَيَّ بِسْمِ رَسُولِ  
عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُودِ كَمَا دَرِ سَجَدِ بَا كِي سَجَانِ رَبِّي اَلَا عَلَيَّ وَ چُونِ اَيْنِ اَيْتِ اَنْدِ كَمَا فَسَبَّحَ بِاسْمِ رَبِّكَ  
اَلْعَظِيمِ فَرَمُودِ كَمَا دَرِ رُكُوعِ بَا كِي سَجَانِ رَبِّي الْعَظِيمِ مَعْلُومِ شَدِ كَمَا لَفْظِ اسْمِ زَا اِدِ سَتِ اَلَّذِي  
خَلَقَ فَسَوَّى اَنْ مَسَاكِرِ اَفْرِيدِ چِنَرِ نَادِ اِپْسِ رَا سَتِ كَمَا دَرِ مَخْلُوقِي رَا چَا نَكَمَا خُوَاسْتِ اَوْ مِي رَا بِشَكْلِ كَرِ

واسپ و شتر را بشکل دیگر بر یکی را چنانکه می بایست آفرید بحکمت بالغه وَالَّذِي فَدَّاهُ فَهَدَى  
 آن خدائی که اندازده کرد و وزیرها را پس راه نمود سر طلب کردن هر چیزی را آنچه می بایست و الهام  
 الهی بر انسان را و حیوان را و در طلب کردن دار و ده و غذا با حکمت بزرگ است در کشف و کوشش  
 آورده است که چون ما را فعی کور شود الهام و به حق تعالی اورا که برگ بادیان را بچشم خود باله مینا شود  
 اهام حمزه و کس فی قدر تخفیف خوانده اند و باقی قرابتش دیده خوانده اند وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى  
 فَجَعَلَهُ شَعَثًا أَحْوَى آن خدائی که بیرون آورد چراگاه سبز را تازه و پر گل و ریاحین  
 گردانید شش خشک و ریزه ریزه غشاء خشک ریزه شده چون خاشاک یعنی آن خدائی که بیافرید  
 از برای ستودن شما و سفر و حضر علفهای آماده کرده شده تا شکر گویند و زمرستان از خشک  
 بفتح گیرند و در تابستان از تر و تازه قشاق و دیولاتی برای ستودن شما پدید آورد و از برای شما  
 نیز بهشت و دوزخ آفرید جل جلاله سَتَقَرُّ لَكَ بِرَأْسِكَ قَرَأَ آن که دیدیم ترا و قیل را بینه خوانا  
 گردانیدیم ترا فَكَانَتْ نَسْنَى پس فراموش کنی اَلَا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه بخواهد خدا تعالی خواهد  
 که نسخ کند پس تو فراموش کنی آنرا لفظاً و معنای چون مذبح تو شود و فراموش تو شود إِنَّهُ يَعْلَمُ  
 الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى بدستی که میداند خدای تعالی آشکارا و پنهان را پس آنچه خواهد نسخ کند و بر تو  
 فراموش گرداند چه که اوست و اما بمصالح خلق هر چه خواهد نسخ کند وَنَسِيَكَ لِلْيُسْرَى وَأَسْنَى  
 کنیم ترا یعنی راه عمل نیک را از برای شما یعنی اسان کنیم بر تو راه بهشت را یعنی از وین آنچه اسان تر  
 باشد دادیم و نگاه داریم و آنچه دشوار تر باشد نسخ کنیم فَاذْكُرْ لِكُلِّ نَسْوَ عِظْ لِكُلِّ بَقْرَانٍ و شریعت  
 اِنْ تَقَعَتِ الذِّكْرَى اگر سود دارد و وعظ و اگر سود ندارد و وسوسان را و اهل میان را سود دارد  
 و کافران را الزام حجت باشد نصیب عالم حقانی نیست که وعظ بگوید اگر فاسقانه و جلد کران سخت  
 آید و فسخ نگیرند ازین آیت دانسته می شود که وعظ و نصیحت را هیچ وجه ترک نتوان کرد و نفعی به آن  
 لغفت الموعظة اولو تنفع هکذا افسره المفسرون بعد از بیان کرده گفت که کما سود میدهد  
 و کما سود نمیدارد و گفت جل جلاله سَيَذْكُرُ مَنْ يَخْشَى بر آینه پند گیر و وعظ هر که از خدا است  
 نبره وَيَجْعَلُ لَكُمْ الْآسَفَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى و در شود و وعظ و پند را قبول  
 کند بهنجی که در آید و آتش بزرگتر که همفتاد بار ازین آتش دنیا سوزان تر باشد در گرنی فَهَذَا كَيْفُ



و وعظ و پند را قبول نمیکند از قرآن و اهل قرآن و الاخره خیر و باقی و حال اینست که آخرت  
بهتر است از دنیا و باقی است بر هر که مؤمن باشد بدانکه حق تعالی بیان کرده که سبب کفر و حق را قبول  
نما کردن دوستی و نیاست و حب جاه و سلطنت و حکومت قال النبی علیها السلام حب  
الدنیا و اس کل خطیئة و بسیار از امیران و دنیا داران باشند که هرگز بو عظ اهل حق  
بیغرض حاضر نیامیند و بسیار فقیران صالح باشند که هرگز ترک نمینند

## فرو

عز و غنا و سلطنت سر بخت است و فقر و فنا و مسکنت جانب مات می کشد  
ان هذا لکی الصحف الاولی صُحُفِ اِبْرَاهِیمَ و موسی بدرستی که آنچه یاد کردیم  
درین سوره از وعده و وعید و دلایل توحید و غیر آن باشد و ست در کتابهای پیشین بیان کرده آن گنا

ابراہیم و موسی است علیهما الصلوٰۃ والسلام

سوره الغاشیة

بسم الله الرحمن الرحیم

هَلْ أَتَاكَ حَدِیثُ الْغَاشِیَةِ بدرستی که آمد ترا ای محمد سخن قیامت که آن فرو پوشنده  
ست بر همه چیز را و بقول دیگر غاشیه نام و وزخ است که فرو پوشنده است همه کافران را حق  
قیامت را و در قرآن هزار جای یاد کرده است تا خلق بهتر رسد و جَوْهٌ یُكَشِّدُ خَاشِیَةً و  
باشد در آن روز ترسان و خوار و دلیل ز ترس قیامت عَامِلَةٌ کَا رُكْنٍ نَّاصِبَةٍ رَج  
میند باشد در روز و کارشان این باشد که فرمایند شان تا بر صعود با غایت و بنحیر با برانیت  
باز بیند ازو شان و صعود کو بیت از آتش در روز و ایشان کانی باشند که در دنیا کارها کرده  
باشند و رنجها دیده اما از برای رضای حق تعالی نباشد تَصَلَّى نَارًا حَامِیَةً و آیین در آتشی  
است گرم باشد در حدیث آمده است که دوزخ راست هزار سال تا فتنه تا سیاه شد اکنون  
همینان سیاه است ابو بکر و عمر و قتلی بل غلط مجهول خوانده اند یعنی در آورده شوند در دوزخ  
تَصَلَّى مِنْ عِلَیْنِ اَیُّسَةٍ آب داده شوند در دوزخ از چشمه گرم که گرمی وی نهایت رسیده باشد  
از آوی گرم تر نباشد لَئِنْ لَمْ تَطْعَمُوا لَأَمِنْ ضَمَنِی نباشد مر آن دوزخیان را در دوزخ

فرو پوشنده است بر همه چیز را و بقول دیگر غاشیه نام و وزخ است که فرو پوشنده است همه کافران را حق قیامت را و در قرآن هزار جای یاد کرده است تا خلق بهتر رسد و جَوْهٌ یُكَشِّدُ خَاشِیَةً و باشد در آن روز ترسان و خوار و دلیل ز ترس قیامت عَامِلَةٌ کَا رُكْنٍ نَّاصِبَةٍ رَج میند باشد در روز و کارشان این باشد که فرمایند شان تا بر صعود با غایت و بنحیر با برانیت باز بیند ازو شان و صعود کو بیت از آتش در روز و ایشان کانی باشند که در دنیا کارها کرده باشند و رنجها دیده اما از برای رضای حق تعالی نباشد تَصَلَّى نَارًا حَامِیَةً و آیین در آتشی است گرم باشد در حدیث آمده است که دوزخ راست هزار سال تا فتنه تا سیاه شد اکنون همینان سیاه است ابو بکر و عمر و قتلی بل غلط مجهول خوانده اند یعنی در آورده شوند در دوزخ تَصَلَّى مِنْ عِلَیْنِ اَیُّسَةٍ آب داده شوند در دوزخ از چشمه گرم که گرمی وی نهایت رسیده باشد از آوی گرم تر نباشد لَئِنْ لَمْ تَطْعَمُوا لَأَمِنْ ضَمَنِی نباشد مر آن دوزخیان را در دوزخ

خوردنی مگر از خال خشک که زهر دار و قلیل درختی است در دوزخ یعنی زقوم که لا یسئمنه فیه بکنه  
ولا یغنی عن جوع و سود دارد و کفایت نکند از گرسنگی یعنی در خوردن وی نفی نباشد چون  
صفت دوزخیان کرد و صفت بهشتیان نیز کرد و گفت جل جلاله و جنة لا یسئمنه فیه بکنه و لا یغنی عن جوع  
باشد در آن روز تازه از اثر رحمت لیسعیها و ارضیه و از برای کوشیدن و عمل نیک کردن در دنیا  
خشنود باشند و همچون ماه شب چهارده باشند فی جنة عالیة در بهشت بلند باشند لا ینفخ  
فیهما لآعینة نشوند در بهشت سخن بهیوده و باطل همه حکمت و حمد و ثنا گفته شود فیهما عین  
جاریة در آن بهشت چشمه آب روان باشد و مراد اینجا چشمهای روان بسیار است فیهما  
سمر و مرق و فوئحة درین بهشت باشد تختهای بلند اگر از بالای آن چیزی بیفتد صد سال باید  
تا بپایین رسد در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه و سلم ان المتحابین فی الدنیا فی الدنیا  
غرفة ینظر الیهم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا الی کواکب السماء یعنی کافی که بسید دیگر  
دوستی دارند از برای رضای حق تعالی و در دنیا بر آینه در جایهای بلند باشند که نظر کنند بایشان اهل  
بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان را بر آسمان می بینند و چون خواهند اهل بهشت تا بر بالای آن  
تختها بنشینند پست شود و باز بلند گردد و کواکب موصوفا و در بهشت کوزها باشد  
لی دست نهاده از شراب پر بر لپهای جوهری بهشت ستارگان از جواهر مختلفه بعضی از زر  
و بعضی از نقره و غیر آن و متعارف موصوفا و بهیم بالشهای انداخته شده به پهلوی یکدیگر  
صف بصف نهاده و کذا را کی مبنوفا و در آنها یعنی قالینها و باطها باشد و بهشت  
گسترده قلیل نهالینهای چمن انداخته شده در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسو  
علیه السلام بیان کرد و گفتم چون برآمد برین تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت را  
فرستاد اقل انظر من الی لایس کیف خلقت آیا پس نه بگردن بهشتیان که چگونه آفریده  
شده است چون خواهند که شاد شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتها آفریده است حق تعالی  
در وی و الی السماء کیف دُعيت و چراغی نگردد با تمام که چگونه بلند کرده شده است چون خیمه سبز  
آموخته بی ستون و در وی عجایب بسیار آفریده الی الجبال کیف فُصبت و چهرانی مگر نیکو بها  
که چگونه اینستاده کرده شده است و چندین منفعتها در که بها نهاده شده است و الی الارض

فیهما عین جاریة در آن بهشت چشمه آب روان بسیار است  
فیهما سمر و مرق و فوئحة درین بهشت باشد تختهای بلند اگر از بالای آن چیزی بیفتد صد سال باید تا بپایین رسد  
در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه و سلم ان المتحابین فی الدنیا فی الدنیا غرفة ینظر الیهم اهل الجنة کما ینظر اهل الدنیا الی کواکب السماء یعنی کافی که بسید دیگر دوستی دارند از برای رضای حق تعالی و در دنیا بر آینه در جایهای بلند باشند که نظر کنند بایشان اهل بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان را بر آسمان می بینند و چون خواهند اهل بهشت تا بر بالای آن تختها بنشینند پست شود و باز بلند گردد و کواکب موصوفا و در بهشت کوزها باشد لی دست نهاده از شراب پر بر لپهای جوهری بهشت ستارگان از جواهر مختلفه بعضی از زر و بعضی از نقره و غیر آن و متعارف موصوفا و بهیم بالشهای انداخته شده به پهلوی یکدیگر صف بصف نهاده و کذا را کی مبنوفا و در آنها یعنی قالینها و باطها باشد و بهشت گسترده قلیل نهالینهای چمن انداخته شده در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسو علیه السلام بیان کرد و گفتم چون برآمد برین تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد اقل انظر من الی لایس کیف خلقت آیا پس نه بگردن بهشتیان که چگونه آفریده شده است چون خواهند که شاد شوند پست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعتها آفریده است حق تعالی در وی و الی السماء کیف دُعيت و چراغی نگردد با تمام که چگونه بلند کرده شده است چون خیمه سبز آموخته بی ستون و در وی عجایب بسیار آفریده الی الجبال کیف فُصبت و چهرانی مگر نیکو بها که چگونه اینستاده کرده شده است و چندین منفعتها در که بها نهاده شده است و الی الارض



تو ای محمد پسران با ایشان شریعت را تا محبت باشد برایشان اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قُلُوْبَنَا عَلٰی دِيْنِكَ  
و طَاعَتِكَ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ اٰمِيْن

سُورَةُ الْفَجْرِ مَكِّيَّةٌ ثَلَاثُونَ آيَةً

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَالْفَجْرِ  
بحرمت پسیده دم که وقت روشن شدن روز بهشت از میان تاریکی شب و این دلیل بزرگ  
است و ظاهر بر بستی حق تعالی و تهافت و علم و حشر و نشر و بقول عبدالله بن عباس مراد از فجر نماز  
باد است بطلعه بعضی از سپیده اول ماه ذی الحجه است و لیال عَشْرِ و بجزت شبهای دهم ماه  
ذی الحجه که در حاجیان است و بقول بعضی دهم اول ماه رمضان است و الشَّفَعُ و بجزت یعنی  
روز عید رمضان و الکُوْنُ و بجزت طاق یعنی روز عید قربان و بقول بعضی مراد از شفیع آفریده است  
و از تر آفریده کار است و غیر این نیز گفته اند حمزه دکنی و الواو تر کبیر و او خوانده اند و باقی قرأ بفتح  
و او خوانده اند و الَّلَّیْلُ اذْ یَسْمُوْا و بجزت شب چو که روز شود و روی زود زود رفته شود و  
بقول بعضی ازین شب آن شب است که حاجیان در روی از عرفات بزدلفه روند و غیر این نیز گفته اند و جوا  
قسم محذوف است ای لیل عذیب یعنی بجزت این چیز که یاد کردیم بر آینه عذاب کرده شود که افزون  
بر آنکه هر آنکه هَلْ فِیْ ذٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِیْ حَجْرٍ است درین چیز که یاد کرده شد سوگند بزرگ کسی را  
که عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ است باین شایکه مظهر عجاب قدرت و بدایت حکمت  
است و این عاقلان اولیاء الله و انبیاء اند که دیده دل ایشان بنور الله منور است و بواسطه این  
پیش ایشان متصور است هر ناشسته روی را بر نیمی باریت

فرو

رومی ناشسته بنین روی نور بد لاصوله گفت الان فی الطهور

اَلَمْ یَكُنْ یَعْلَمُ فَعَلًا رَّبَّكَ یَعٰدِیْ اَیَّ اُنٰمٍ دَانِیْ كَمَا كَرِهَ سِتْ خَدَّائُوْا بَاكَ فَرٰنَ پَشِیْنِ مِیْدَانِ  
که چگونه هلاک کرد و خدایتعالی عادیان را که ایشانرا در نام بود و ایشان و عادی بودند عادی اول را نام  
عوض بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و وی از قوم یهود علیه السلام نبود و عادی پسین را دو  
پسر بود نام یکی شداد بود و نام دیگری شداد ایشان از قوم یهود و صالح بود و قیس ارم نام بوستانی

در کتب کلامی

در کتب

در کتب

بود که شداد عا و بنا کرده بود فعلی الاول ارم عطف بیان العاد و علی الثانی المضاف محذوف  
 ای عباد صاحب اِذْ ذَاتَ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يَكُنْ لَكُمْ بَوَاسْتُونَ لَهَا وَاعْمُرُوا  
 بُيُوتَكُمْ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ مِّثْلُهَا فِي الْبِلَادِ که آفریده شده است مانند آن در شهرها قریل عا و یان  
 دراز بالا بودند که قامت هر یکی بمقتصد گز بود شداد بن عا و را بنصد سال عمر بود آن ملعون دعوی  
 خدائی کرد و همه روی زمین را گرفت و بهشتی ساخت در بیابان عدن در مدت سیصد سال  
 چون تمام شد خواست تا بکشکری خود در آید و در آن بهشت که مثل آدکسی ندیده و صفت او در کتابها یاد  
 کرده شده است چون نزدیک رسید حق تعالی بهمه ایشان را بیک آواز که از آسمان آمد هلاک کرد و  
 وَتَمُودُ وَنَبِيْنِي وَذَانِیْ که چگونه هلاک کرد خدای تو شود یا نرا که قوم صالح بودند علیه السلام الذین  
 جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ آنکه بریدند سنگها را و کوشکها و خانهها ساختند از سنگ در موضعی که  
 آنرا وادی القری نام است و هزار بار هزار و بمقتصد کوشک کنده بودند در کوه با طاقها و راجها  
 همه را حق تعالی هلاک کرد چون اشتر صالح را کشتند وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ و نَبِيْنِي وَذَانِیْ که  
 چه کرد خدای تعالی بفرعون که با میخها بود و بقول عبدالمدین عباس رضی الله عنه مراد از این میخها است  
 که شکر بسیار داشت و ایشا نرا میخها بود که میخها استوار کردند و بقول حماد مراد از این آن میخها  
 که مردمان را چهار میخ کردند و هلاک کردند و بآن چنانکه علماء روایت کرده اند که فرعون را خزینه داری  
 بود نام او خرقیل که ایمان آورده بود بموسى علیه السلام پنهان از فرعون و از نوایشان نزدیک فرعون بود  
 و زن وی شام و خنجر فرعون بود و این زن نیز ایمان آورده بود بموسى علیه السلام روزی دختر فرعون  
 داشت و بفرعون گفت فرعون آن زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد او برگشت آن زن را فرمود  
 تا چهار میخ کردند و دستها و پایهای او را میخها و خنجر و خنجر فرعون آیه خاتون نیز ایمان  
 آورده بود او را نیز این نوع عذاب کرد و ایشان را میخها کردند طَغَى فِي الْبِلَادِ  
 آنکه مغرمانی کردند حق تعالی را در شهرها فَكَثُرُوا فِيهَا الْفَسَادُ پس بسیار کردند در شهرها  
 تنابیی را یعنی گناه بسیار کردند فَصَبَّ عَلَيْنَا رُبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ پس ریخت خدا آبها بر ایشان  
 نازاید شکوه را امام سدی گفت یعنی هر یکی را دگر گونه عذاب کرد عا و یان را بباد و ثمودیان را بآواز که از  
 آسمان آمد و فرعون و فرعونیان را بفرق کردن در آب إِنَّ رَبَّكَ لَيَاْلِيْهِمْ صَاوِدٌ بِرَأْسِهِمْ



تو بر آینه بر صا دهن المصا و راه گذر و قیل راه تنگ که گذر بروی باشد یعنی خدا متعالی میداند و می بیند  
 و می شنود هر چه بر خلق می رود و هر چه میکنند بروی پوشیده نیست در دنیا کافرانرا عذاب کند و در  
 آخرت نیز وی یکس از پنهان ماند و قیل فرشتگان خدای تعالی بر صراط اند با گمراهان و انبورا و بر هر صراط  
 هفت جای پرسند از بهشت چیز اول از توحید و ایمان دوم از نماز سیوم از زکوة چهارم از روزه پنجم  
 از صلوة ششم از طهارت و غسل هفتم از حق تعالی بدو وارد چون ازین همه فارغ شوند جواب با صواب  
 بگویند بهشت روند و اگر نه بدو رخ افتند لغو با الله من دلک چون حال کافران گذشته با بیان کرد  
 و از عذاب ایشان رایا و کرد و از عادت ناپسندیده ایشان خبر داد که در نعمتها شکر نگفتند و در بلا صبر  
 نکردند با و جو دانکه حق تعالی دانا است و میناست که ان رَبَّنَا لَبِالْمَصَادِ اِشَارَاتِ بَانَ هَت بَارِاز  
 حال کافران این است خبر کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَاتَ اَبْتَلَهُ رَبُّهُ اما آن کافر  
 ستمین یا همه کافران چون بپایزایدش پروردگار او فَاَكْرَمَهُ پس نیک کرد با و بال و فرزند و نعمه  
 و بناز و نعمت پرورش فَيَقُولُ رَبِّيْ اَكْرَمَنِ پس این کافر بگوید پروردگار من بمن نیکویی کرد  
 و عزت و حرمت خود درین بیند که حق تعالی مال دادش و خوش وقت کردش و نعمتها و امثال ذلک  
مَا اَبْتَلَهُ رَبُّهُ و اما چون آزمایدش پروردگار او وَفَقَدَرْ عَلَيْهِ رِزْقَهُ پس تنگ کرد بروی  
 روزیش را فَيَقُولُ رَبِّيْ اَهْاَنِ پس بگوید لر خدای من خوار کردم شدن روزی را سبب خواری  
 خود و اند مقصود کافران دنیا همین است که عزت و حرمت بال میداند و خواری و ندلت بفقر میداند  
 فاما مؤمن عزت و حرمت بتوفیق ایمان و طاعت و تقوی و زهد می بیند و خواری و ندلت بمعصیت  
 و کفر و حرام می بیند حق تعالی فرمود ان اکرمکم عند الله اتقاکم و گفت ان اکرمکم  
 عند الله اعلمکم و اغناکم و اقواکم حق سبحانه این اعتقاد را بر کافران رو کرد و گفت  
 جل جلاله كَلَّا بَاذِ اِسْتِغْنَايِ کافران ازین اعتقاد بکل نه چنان است که ایشان اعتقاد کرده اند که  
 چنین نیست لَا تَكْرُمُونَ اَلَيْسَ لِمَنْ يَنْصُرُكُم مِّنْ دُونِ رَبِّکُمْ دَلِيلٌ دلیل بر یختی و این دلیل بر یختی و این دلیل بر یختی و این دلیل بر یختی  
 نیست و مؤمنان نیکویی نمی کنند بر یتیمان و این دلیل بر یختی و کراست ایشان است تا آخر همچنین  
 بدان و امد تعالی اعلم و کافران یتیمان را سیراث نمیدادند و وَلَا تَحْصُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ  
 و یکدیگر را نمی فرمودند بطعام دادن گدایی را و خود نمیدادند نیز و تَاْكُلُونَ اَلْاَنْثَالَ

و میخورند میراث را خوردنی فسخ و پهن و هر چند یا بند می خورند و فسق نمیکند میان حلال و حرام  
گویند که خوردنی حرام نیست مال خود را و مال دیگر را میخورند و هیچ غم آخرت نمی خورند و اندیشه نمی کنند  
کمتر از ستور نباشد که ستور علف را بومی میکند آنچه مصلحت و نافع است بخورد و دیگر را نمی خورد  
الْمَالُ جُنَا حَتَّى يَدْرِي مَا لَدَيْهِ مَالٌ رَدَّ وَدَسْتِ بَشَرٍ لِّبَارِ حَلَالٍ بَاشَدَ يَاحَرَامٍ  
گرد میبندد کمره من تا تجوین بتای خطاب خوانده اند و بیای غیبت نیز خوانده شده است بدین  
پیش این مردم زمانه ماکوشت فربه می باید چه حلال و چه حرام و مال بسیار می باید که باشد چه حلال  
و چه حرام علی الخصوص شیخان و دانشمندان خدای نام ترس اللهم اجعلنا من المقتبین  
کَلَّا زِجَانِ هَسْتُ كَهْتَامِي كَسِيدٍ وَ مِیْگُوْنِدٍ وَ مَالِ سِتْمِ رَا مِیْگِرِیْدٍ وَ مِیْخُورِیْدٍ وَ اَزْ حَرَامٍ بِرِیْزِیْمِیْ كَسِیْدِیْدِ  
ایستند ازین اعتقاد و همچنین بکشید اِذَا دَكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا چون کوفته شود زمین  
کو فنی یعنی جنبانیده شود زمین را جنبانیدنی سخت تا هموار شود و روی بسپج کوهی و طبعی مانند  
وَجَاءَ ذِكْرُكَ وَ سَبَّاحُ فَرْمَانِ پُر و رَوَّارِ تَوْعِیْنِ هَمَّ خَلْقِ زنده شوند و جز واده شوند و الْمَلَكُ  
صَفَا صَفَا و بیانید فرشتگان و رحالتی که صف صاف باشند گرد آرد آسمان را و پیران را گرفته شوند و یَحْيٰی یَوْمَئِذٍ  
بِحُكْمِهِمْ و آورده شود و وزخ را و ران و زده افتاد هزار هزار هاری بدست و هزار فرشته باشند مرین و وزخ را و آوا  
غیرین باشد شیخ ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که چو این آیت آمد که وَ یَحْيٰی یَوْمَئِذٍ بِحُكْمِهِمْ  
روی مصطفی علیه السلام متغیر است که هرگز چنان متغیر نشد بود امیر المومنین علی رضی الله عنه ایشان را  
در کنار گرفت و گفت یا رسول الله چه حالت است رسول علیه السلام این آیت بر خواند و گفت یا علی  
این ساعت چه خبر است علیه السلام آمد و خبر کرد از حال قیامت یَوْمَئِذٍ یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ مَا رَزَقَ  
یا دیگر آدمی و اَنَا لَهُ الذِّكْرُ و چه سود و آرد آدمی را بپند که رفیق در آن روز چون که در دنیا بپند گرفت  
و حق را قبول نکرد و ایمان نیاورد و گفت و اَتَرَكْتُكَ یَوْمَئِذٍ الْاَرْضُ بَدَلٌ مِنَ الْاَوَّلِ وَ هَا  
بَدَلٌ مِنَ الْاَرْضِ اِذَا دَكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا اِذَا دَكَّتِ الْاَرْضُ بَدَلٌ مِنَ الْاَرْضِ اِذَا دَكَّتِ الْاَرْضُ دَكًّا دَكًّا  
قَدْ مَتَّ كَيْفَ تَوْنِیْ جَوید که فرد قیامت ای کاشکی من پیش و بنده ای در دنیا ایمان و طاعت ندا  
از بهر زنده گانی آخرت قَوْمَئِذٍ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدٌ وَلَا یُؤْتِیْ دُشَانَهُ اَحَدٌ بِحَسَر  
ذوال نام یعنی عذاب و یوثق قراة است و بفتح بر و نیز خوانده اند بر اول معنی چنان باشد که و آنگاه



فقدت الى القدر  
معلقا الانسان  
في كبر رابطة  
من الحكمة تدبر  
مجاورة الى  
مع الخوف الشوق  
ولام كل من  
جرب قسم  
منه لنفقا  
الانسان الكبد  
فمن ارباب  
شعر كبر ابن  
وارسان را  
كشيدن ربح  
زفره يوم  
نكرش  
نفسه

یاو میکنم باین شهر که یعنی بحرمت که و بعضی می گویند که لازماً نیست و معنی چنین است که نسبت چنانکه  
کافران می گویند که مار پنج نخود بود و اقسام هفت البلد بحرمت که كَانَتْ حِلًّا لِّهَذَا الْبَلَدِ وَحَالِ  
ایست که تو حلالی درین شهر که یعنی ترادوست که درین شهر جنگ کنی با کافران و بمشیر هرگز خواهی  
از ایشان و غیر ترادوست و ایست و ترادوست در یک ساعت از روز که فتح مک باشد و وَاللَّهِ  
و بحرمت پدر و وَأَمَّا وَلَدُ و بحرمت فرزندان که بفرایند و مراد ازین آدم است و فرزندان او و بقول  
دیگر مراد ابراهیم است و فرزندان او و بقول دیگر هر پدر و فرزند که باشد لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ  
فِي كَبَدٍ بدستی که آفریدیم آدمی را در سختی و در پنج یعنی آفریدیم او را تا پنج دنیا و آخرت بکشد قید  
آفریدیم آدمی را راست بالا مراد ازین انسان آدم است و بقول بعضی همه آدمیان است و بقول مقاتل  
مراد ازین انسان کافر معین است که در قریش مشهور بود و بقوت و زور و دشمن رسول علیه السلام بود  
نام او کلدیه بوده است أَيَحْسَبُ آیا پندارد آن کافر که کلدیه است أَنْ كُنْ يَاقِينَ عَلَيْهِ أَحَدٌ که  
هرگز قادر نشود بروی بچکس یعنی گمان می برد که خدا تعالی بروی قادر نیست و ویرا بملک نخواهد کرد  
درین گمان بود که مَا كَادَ يَظُنُّ در شکش گرفت و در خاک غلطیدن گرفت و میگفت که مرا گشت خدای مجتهد  
يَقُولُ می گوید آن کافر أَهْلَكَتُمْ مَالًا تَبْدَأُ نیست کردم یعنی خرج کردم مال بسیار در دشمنی محمد و در  
میگفت چون وی فقیر بود حق تعالی بروی روگردان و گفت جل جلاله أَيَحْسَبُ آن کفری که أَحَدٌ  
آیا گمان می برد این کافر که ندیده است ویرا بچکس یعنی خدا تعالی میداند که وی دروغ می گوید و  
نمیدارد از خدا تعالی و از خلق و بقول دیگر مراد ازین انسان ابو جهل است لعنة الله علیه بعد ازین  
حق تعالی یاد کرد و دلیل بر قدرت خود برین کافر و برین که وی را زنده کند و عذاب کند و آن دلیل بر  
نفس کافر بود پس گفت جل جلاله أَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ آیا نیافریدیم بر این آدمی را دو چشم  
بینا و لسانا و زبان گویا و شفقتین و دو لب بر بالای و دندانها و هدایتنا الْمُجْتَدِينَ  
و نمودیم و ویرا دوراه راه یکی و راه بدی و قیاس دوستان ما و در این یعنی آن خدائی که قادر است بر آفرین  
این چیزها قادر است بر هر چیز که خواهد و همه چیز را دانست پس حال این کافر را ندان و خسران کردن وی را  
در دشمنی محمد علیه الصلوة والسلام میداند و قادر است بر هلاک کردن او و زنده کردن او و این  
کافر از عذاب قیامت غافل است و غم آن ندارد و نمیداند که چند راه دشوار در پیش دارد و دست خدا

اِنَّ نَمَكُنْهُ حَقَّ تَعَالَى اَزْ غَفْلَتِ اِيْنِ اِنْسَانٍ خَبْرُ كَرْدُو كَلَفَتْ فَلَا اُنْقِطِعُ الْعَقَبَةُ بَسْ يَنْوِزِ اِيْنِ كَا فَرَكُنْ  
 سَتِ رَاهُ وَشَوَارِكُ اِنَّ عَقِبَهُ قِيَامَتُ سَتِ وَقِيلَ بَسْ لَكُنْ شَتِ رِيْحٌ وَسَخِيَتْ اَزْ بَالَا وَبَقُولُ كَعْبُ  
 الْاَحْبَارِ اِنَّ عَقِبَهُ هَفْتُ دَرْ كَرْدُو زَخْ سَتِ وَبَقُولُ دِيْگَرُ كَوِيْ سَتِ دَرْدُو زَخْ غَيْرُ بِلِ صِرَاطُ وَبَقُولُ اِمَامُ كَلْبِي  
 اِنَّ عَقِبَهُ بِلِ صِرَاطُ سَتِ كِهْ بَرُ رُوِيْ دَرْ زَخْ هِنَادُو شَدُو سَتِ اَزْ رُمُوِيْ بَارِيْ كَمْتَرُ وَاَزْ شَمَشِيْرُ تَنِيْزُ تَرُو سَهْ نِهَارُ  
 سَا اِرَاهُ سَتِ نِهَارُ سَالُ بَرِ اَكْدَنُ وَنِهَارُ سَالُ هِمُوَارِيْ وَنِهَارُ سَالُ فَرُو اَكْدَنُ وَبَرُ سُوْمَنُ حَقِيْقِيْ جِنَا  
 بَاشَدُ كِهْ اَزْ نَمَازُ دِيْگَرُ نَا اَفْتَابُ فَرُو رَفْتَنُ بُوْدُ بَعْضِيْ هِمُچُوْنُ بَرَقُ بَكْزَرُنْدُ وَبَعْضِيْ هِمُچُوْنُ بَادُ وَبَعْضِيْ هِمُچُوْنُ سَبْ  
 نِيْزَرُو وَبَعْضِيْ دَوَانُ دَوَانُ وَبَعْضِيْ خِيْزَانُ خِيْزَانُ وَبَعْضِيْ قَتْنُ دَرْدُو زَخْ وَنَتُو اَنْدَكُنْدُ شَتِ رِيْحُ وَبَقُولُ  
 بَعْضِيْ هِمُو اَزْ اِيْنِ عَقِبَهُ اَعْمَالُ صَالِحُ سَتِ بِطَرِيْقِ اسْتَعَارِهِ مَصْرُوحِ اَعْمَالُ صَالِحُ رَا تَشْبِيْهُ كَرُوْدُو اَنْدَكُنْدُ  
 عَقِبَهُ بَسْ مَعْنِيْ بَرِيْنُ تَقْدِيْرُ جَنِيْنُ بَاشَدُ كِهْ كَرْدُو اَنُ كَا فَرُ عِلْمُهَا مِيْ نِيْكَ رَا كِهْ سَبَبُ بَاشَدُ اَنُ مَرَحَلُ مِيْ  
 دِيْرُ اَزْ دَرْ زَخْ وَ اَنُ عِلْمُهَا مِيْ صَالِحُ اِيْنِ سَتِ كِهْ بَيَانُ كَرْدُو كَلَفَتْ جَلْ جَلَالُ وَ مَا اَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ  
 وَ جَدَانِيْ تُو اِيْ مُحَمَّدُ سَبَبُ كُنْ شَتِ اِنَّ عَقِبَهُ فَكُ رُقْبَةُ كُثُ دَكْرُوْنُ اَزْ بَنْدُگِيْ يَعْنِيْ بَنْدُو رَا اَزَادُ  
 زُوْنُ سَتِ اَوْ اَطْعَامُ يَادُوْنُ خُوْرُوْنِيْ سَتِ بِحَقِّ كُوْمَرِ ذِيْ مَسْعَبَةٍ دَرْدُو زَكْرُ سَنُگِيْ يَعْنِيْ دَر  
 دُوْزِيْ كِهْ دَرْدُو زَكْرُ سَنُگِيْ بَاشَدُ يَتِيْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ بِيْ پَدَرِيْ رَا كِهْ بَا خُوْشِيْ بَاشَدُ يَعْنِيْ خُوْشِيْ  
 اَوْ مِيْسَبِيْنًا ذَا مَثْرَبَةٍ يَا كِهْ اِيْ رَا كِهْ بَا دَرُوْشِيْ بَاشَدُ يَعْنِيْ كِهْ اِيْ كِهْ بَرِ خَاكُ اَفْتَادُو بَاشَدُ  
 يَعْنِيْ طَعَامُ دَاوُنُ اَوْ اَزْ بَرَايِ رِضَايِ حَقِّ تَعَالَى بَاشَدُ وَاَزْ بَرَايِ رُوِيْ وَرِيَا بَاشَدُ ثُمَّ كَانُ  
 بَيْنَ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بَارِ بَاشَدُ اَزْ اُنْ كَسِيْكَ اِيْمَانُ اَوْرُوْدُو اَنْدُ يَعْنِيْ اِيْنِ اَزَادُ كُنْشَدُو وَ طَعَامُ دِهْنُ  
 زَمُوْمَنَانُ بَاشَدُ اَزْ كَا فَرُوْنُ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَاِيْنِ سُوْمَنَانُ يَكِيْدُ يَكِيْدُ رَا وَصِيْتُ كُنْشَدُو  
 بَاشَدُ بَصِيْرُ دَرْ بِلَا ؕ وَ طَاعَتُهَا وَ تَوَاصَوْا بِالْحَمَةِ وَ وَصِيْتُ كُنْشَدُو يَكِيْدُ يَكِيْدُ رَا بَرُ رَحْمُ كَرْدُوْنُ  
 بَرُ خَلْقِ اَوَّلِكَ اصْحَابُ اَلْيَمِيْنَةِ اِيْشَانْدُ كِهْ يَارَانُ دَسْتُ رَاسْتُ بَاشَدُ يَعْنِيْ نَاسُ  
 عَمَالِ اِيْشَانُ رَا دَرِ قِيَامَتِ بَدَسْتُ رَاسْتُ دِهْنْدُ يَا اِيْشَانْدُ كِهْ يَمِيْنُ وَ بَرَكْتُ بَاشَدُ اِيْشَانُ  
 يَعْنِيْ بَشْتِيَانُ بَاشَدُ لَغِيْبُ دَرُوْشِيْ اِيْنِ سَتِ اَزْ اِيْنِ اَيْتِ كِهْ اِيْنِ حَضَلْتُمَا بِجِدِّ تَمَامُ كُنْدُ كِيْ اِيْمَانُ  
 سَتِ دُو سَمُ وَصِيْتُ كَرُوْنُ بَصِيْرُ دَرْ طَاعَتُهَا وَ بِلَا ؕ سَيُوْمُ رَحْمُ بَرِيْمُو مَخْلُوْقَاتِ چِهَامُ اَزْ رَا كَرْدُوْنُ  
 بَنْدُو تَمَامُ يَادُو كَرْدُوْنُ دَرْ بَهَامِيْ اَوْ چِهَسَمُ طَعَامُ دَاوُنُ سَحْتَمَانُ رَا بَرَايِ رِضَايِ حَقِّ تَعَالَى زُ

نیکیختی این کار را باشد و الذین کفروا یا ایلتها هم اصحاب الشَّمَةِ و آنست که  
نگریدند بآیت های مایعنی بقرآن و پیغمبران و دلائل توحید ایشانند خاوندان شومی و سبب آن  
برپای ایشان نامه های ایشان را بدست چپ دهند علیهم نازل مؤصده که برایشان  
باشد آتشی که همیشه در آن آتش بسته باشند القراءه مؤصده بلاهت و جالهنه

### سورة الشمس مکیه و خمس عشرة آیه

بسم الله الرحمن الرحيم  
وَالشَّمْسُ وَبَحْرَتِ آفَاقٍ وَصَحَّحَهَا وَبَحْرَتِ رُوشَانِ آفَاقٍ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا وَ  
بَحْرَتِ مَاهُ جَوْنِ بَرَّاقِ آفَاقٍ و این در نیمه اول ماه باشد بدانکه در نیمه اول ماه از  
پس آفتاب می باشد و در نیمه آخر ماه در پیش آفتاب می باشد و این طایفه است در نیمه اول نورانیست  
ماه در طرف مغرب است و نقصان در طرف مشرق و در نیمه آخر بر عکس آنست و در شرح کشف  
سید می آورده است که امام فرما گفت که ماه نور از آفتاب می گیرد و شیخ ابو منصور مازنی رحمه الله  
نیز گفته است که احتمال دارد که چنین باشد يقال فلان یقع فلان فی کذا ای یاخذ منه  
برین تقدیر معنی چنین باشد که بحرست ماه چون نور گیرد از آفتاب و علمای نجوم و هیئت نیز  
بر آنند که ماه از آفتاب نور می گیرد و آنها را ذکر آجلتها و بحرست روز چون نور روشن کند  
و سایر تاریخ را و اللیل إذا یغشها و بحرست شب چون پوشد آفتاب را یا زمین را  
و السماء و ما بینهما و بحرست آسمان یا بنای آسمان و الارض و ما طغیها و بحرست  
زمین و گسترانیدن وی یعنی پهن کردن وی و نفیس و ما سؤلها و بحرست تن آدمی و راست  
اعضای او فاعلمها فجورها و تقوئها پس باین کرد حق تعالی و براراه تقوی و خدا ترستی  
و راه گناه و کافری و بدی را قذا فخرج من ذکها بحرست این چیزها که یاد کرده شد که نیکیخت  
شد که نفس خود را پاک ساخت از کفر و گناه و عمل کرد با آنچه فرموده بود فیصل نیکیخت شد کسی که  
حق تعالی و برپاک کرد از کفر و گناه و قذا خابت من دستها و بد رستی که زبان کار شده  
شد و نویسد شد کسی که نفس خود را پوشید کفر و گناه و عمل کرد با آنچه فرموده شده بود

از نیکبها قیل بیاک شد کسی که حق تعالی ویرا توفیق طاعت نداد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از آن  
 کافران که نفس خود را بکفر و گناه پوشیدند حق تعالی ایشان را عذاب کرد و خبر داد و گفت جل جلاله  
 كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا وَرِغْ لُغْمَى وَاشْتَدَّ ثَمُودُ بِرَسُولِ خُدَا عَزَّوَجَلَّ كَمَا أَنَّ صَالِحَ يَمِينِهِ بُو  
 عَلِيَّ السَّلَامَ سَبَبَ كَفَرٍ وَبِفِرْغَانِي إِذَا ابْتِغَا أَشْقَاهَا چو نکه برخواست و شتافت بدخبت ترین شود و با  
 مدار بن سالف بود یا مصدع بن دهره بود شتر صالح را که معجزه او بود کشت فقال لَهُمُ رَسُولُ  
 اللَّهِ نَاقَةُ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا پس گفت برایشان را رسول خدای تعالی که صالح بود و در پاشید  
 از شتر داده خدایتعالی که معجزه یمنبر اوست و از کشتن وی و از گرفتن بضیب آب او یعنی بخشش او را  
 ماتم بوی دهید فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوا هَآپَسَ رُوغْلُو وَاشْتَدَّ صَالِحُ رَآپَسَ بی کرد و شتر را  
 بعد از آن کشتند اشترافند مَدَمَ عَلَيْهِمْ رَجَبُهُمْ بَدَنَهُمْ فَتَوَكَّأَ هَآپَسَ هَآپَسَ هَآپَسَ  
 و تعالی ایشان را بسبب گناه ایشان و برابر کرد همه را در هلاک کردن کلام و خردایش از زمین برآ  
 کرد و آن را كَلَّا يَكْفُفُ عَقِبَاهَا و نترسد خدا تعالی از عاقبت ایشان یعنی بچسبند بجزا تعالی را  
 اعتراض نرسد که هر چه خواهد در ملک خود کند و قبل تر بدان بدخبت تر ایشان را بیان کرد ایشان  
 الْقُرْآنَ فَلَا يَخَافُ بِالْفَاءِ وَكَانَ خَافَ بِالْوَاوِ و این قصه گذشت در سورة الحاقة و الله اعلم

## سورة الليل مكية وحي عشراية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَبِجَمْرِ ثَبَّ چو نکه پوشد تاریکی وی عالم را وَ الْهَآپَسَ إِذَا تَجَلَّى وَجْهِي رُز چو نکه روشن شود  
 رُز چو نکه روشن شود بدانکه روز و شب دو دلیل بزرگ اند بر خلق را که هر یک شود یکی و دیگر  
 زیادت شود و از پس یکدیگر در آیند تا عالمیان بدانند که ایشان را خدا میست داننا و توانا  
 وَ قَدِيمٌ وَ حَكِيمٌ وَ كَرِيمٌ وَ عَلِيمٌ وَ رَحِيمٌ که تاریکتر ابر و روشنتری بیا و بر عکس آن تا خلق  
 آسایش باشد وَ مَا خَلَقْنَا إِلَهًا كَمَا أَكَاثَرُوا وَ بِجَمْرِ ثَبَّ چو نکه پوشد تاریکی وی عالم را وَ الْهَآپَسَ إِذَا تَجَلَّى وَجْهِي رُز چو نکه روشن شود  
 آفریدن نرو ماده و تفسیرین نرو ماده این دلیل عظیم است از لایل توحید و اسلام نرو ماده را در درون  
 مادر یکسان نتواند آفرید مگر خدای عظیم و قادر حکیم که دیرا شریک و باز نیست که اگر باشد عاجز باشد  
 وَ عَابِثٌ مِمَّنْ يَدْعُو أَنَا يَدْعُو سَعْيَكُمُ لَكُنْتُمْ بِدَرْسِي که کوشش شما هر آنکه بگفته

قوله تعالى  
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى  
 وَبِجَمْرِ ثَبَّ  
 رُز چو نکه روشن شود  
 بدانکه روز و شب  
 دو دلیل بزرگ  
 اند بر خلق را  
 که هر یک شود  
 یکی و دیگر  
 زیادت شود  
 و از پس یکدیگر  
 در آیند تا  
 عالمیان بدانند  
 که ایشان را  
 خدا میست  
 داننا و توانا  
 وَ قَدِيمٌ  
 وَ حَكِيمٌ  
 وَ كَرِيمٌ  
 وَ عَلِيمٌ  
 وَ رَحِيمٌ  
 که تاریکتر  
 ابر و روشنتری  
 بیا و بر عکس  
 آن تا خلق  
 آسایش باشد  
 وَ مَا خَلَقْنَا  
 إِلَهًا كَمَا  
 أَكَاثَرُوا  
 وَ بِجَمْرِ  
 ثَبَّ چو نکه  
 پوشد تاریکی  
 وی عالم را  
 وَ الْهَآپَسَ  
 إِذَا تَجَلَّى  
 وَجْهِي رُز  
 چو نکه روشن  
 شود  
 آفریدن  
 نرو ماده  
 و تفسیرین  
 نرو ماده  
 این دلیل  
 عظیم است  
 از لایل  
 توحید و  
 اسلام  
 نرو ماده  
 را در درون  
 مادر یکسان  
 نتواند  
 آفرید  
 مگر خدای  
 عظیم و  
 قادر  
 حکیم که  
 دیرا  
 شریک و  
 باز نیست  
 که اگر  
 باشد  
 عاجز  
 باشد  
 وَ عَابِثٌ  
 مِمَّنْ  
 يَدْعُو  
 أَنَا  
 يَدْعُو  
 سَعْيَكُمُ  
 لَكُنْتُمْ  
 بِدَرْسِي  
 که کوشش  
 شما  
 هر آنکه  
 بگفته

بعضی دنیا می طلبند و بعضی آخرت و بعضی هر دو و بعضی رضا و تقای سولا تعالی و عمل مومن از برای بهشت است و عمل کافر از برای دوزخ و بعضی می گویند این آیت در حق ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ابی سفیان الحرب پدید ساء ویه نازل شده است و قیس در حق ابوبکر نازل شده است که بلال را خیر از خود جدا کرد و فرستاد و از او کرد و دشمنان و آنچنان بود که ابوبکر در خانه این کافر سبک داشت آوازی شنید که شخصی احدی گفت آن کافر را طلب کرد و گفت این کیست که احدی گوید گفت غلام من است که محمد ایمان آورده است در آفتاب خوابانیده ام و او را خار بر سینه اش نهاده ام و سنگ عظیم بر بالای دهنه ام تا باشد که از ایمان محمد برگردد و او بر نیگردد و ابوبکر همای گران داد و او را بجنسید و آزاد کرد و آن جماعت دیگر را نیز که هفت کس بودند که کافران عذاب میکردند از برای اسلام آوردن ایشان را نیز خرید و آزاد کرد و این آیت در حق او نازل شد فَاَمَّا مَنْ اَعْطَىٰ خُمaira هر که بر او مال خود را از برای رضای حق تعالی و مومنان را خلاص کرد و اتقی و از هدای تعالی ترسید و صدق با حق تعالی و در گوی داشت خدا این تعالی را و رسول او را به نیکوتر چیزی یعنی بهشت یا گفتن لا اله الا الله فسنبئهم پس آئینه آسان کنیم ما وی را لِلْعُسْرَىٰ سر ترسان تر را یعنی راه بهشت را آسان کنیم بروی و توفیق عاقلش و بهم چنانکه ابوبکر را و اویم وَاَمَّا مَنْ جَحَلَ و اما کسی که بجلی کرد و مال خود را اندوخت و حق تعالی خرج نکرد و کاسه معنی وی نیاز داشت خود را از حق تعالی و نیاز مندی نکرد و کاسه با حق تعالی و دروغ گوی داشت بهشت فَسَنبئُهُ پس آسان کنیم بر آئینه و پیرا لِلْعُسْرَىٰ مرد شوار تر را یعنی راه دوزخ را آسان کنیم بروی چنانکه این کافر بلال را عذاب می کرد تا از اسلام برگردد و ما یعنی عنه ماله اذا تودع و سود داشت وی را مال وی و چون بلاک شد افتاد و در دوزخ یا افتاد و در گور و قیاس چه سود داشت وی را مال وی اِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ بدرستی که بر آئینه بر ما است بیان کردن راه راست ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان آورد توفیق و همش وَإِنَّا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ و بدرستی که ما راست این جهان و آن جهان هر که از آنچه طلبه بهیم چنانکه ابوبکر را و اویم هم دنیا و دیش و هم عقبی که پدر و مادرش و پسرش و دخترانش همه ایمان آوردند و چاکس را از صواب این دست نداد فَأَسَدَرْتُمْ و انما خلقنا پس بگویم و ترسانیدم شما را از آتش که زبانه می زند یعنی بزرگ است هر بار که زبانه زند کافران را



از دوازده ساله راه براندازد و زنجیرها و علما و در کردن وی باشد و فرشتگان عذاب گرزها بر سر وی میسازند تا در آتش افتد که لا یصلها الا الاشیء الذی کذب و توکی در نیاید در آن آتش زنده زنده بماند کافر بدبخت که دروغگوی داشته باشد خدا سر او روی گردانیده باشد و حق را قبول نکرده باشد الا شقی بمعنی الشقی باشد مومن عاصی را حق تعالی بیاورد یا در روزی که دیگر از دوزخ عاصی بمقدار گناهش بد او آخرش بیرون آرد و در جبهه می گویند مومن بدوزخ و دنیا بد و مسک باین آیت می کنند و جواب آنست که مراد از این آتش مخصوص است و در جبهه طائفه اند که می گویند با وجود ایمان گناه بنده را زیان نمیدارد و سیجبت بها الاتقی الذی یوعی ماله و یسخر کفی و بر آینه دور کرده شود این تش را که یاد کردیم از آن پرهیزگاری که میسر بد مال خود را در کارهای خیر و پاک میدارد مال خود را و تن خود را از کفر و گناه و حرام همچون ابو بکر صدیق رضی الله عنه الاتقی بمعنی التقی بود و مَا لِاحِدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى و نیست هر کسی را نزد این اتقی نعمتی که او را جزا باید و آتی ابو بکر صدیق که هفت کس را از مؤمنان خرید از کافران و آزاد کرد که کافران عذاب میکردند تا از ایمان برگردند از برای رضای حق تعالی نه از برای چیزی دیگر الا ابتغاء وجه ربّه الاعلی یعنی نکره ابو بکر این کارهای خیر را مگر از برای طلب کردن خشنودی پروردگار خود که برتر است از همه بقیه و استیلا نه بکان و کسوف یوحی و بر آینه ابو بکر خشنود شود و بداند بهشت از خداست تعالی و درین سوره فضل ابو بکر معلوم میشود و ای برافضی با و که ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم دشمن میدارد و وای بر خارجی باد که شاه مردان امیرالمومنین علی را رضی الله عنه دشمن سازد

## فرد

رافضی را دوست دارم خارجی را دوست نتر رافضی بکنده چشم و خارجی به بریده  
بدانکه این کارهای نیک و ضلتهای نیک و چهار بار بود و هشت و در بسیار از مومنان بوده است  
و خدا بود اللهم اجعلنا مناهم

سورة الضحی مکیه احد عشر آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم

وَالصَّحْفَى بَحْرَت چاشگاه و قیل بحرمت آن چاشگاه که حق تعالی بهو سخن گفت و اللیل  
 اِذَا سَجَى و بحرمت شب یعنی بیاراید یعنی تاریک شود و خلق در وی بیارامند قیل بحرمت شب  
 معراج محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ه که گذشت حق تعالی ترا  
 و دشمن نگرفت ترا سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکّه پیش جهودان خبر فرستادند که وقت  
 بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان است بانی که در میان ما کسی پیدا شده است محمد نام و دعوی پیغمبری کند  
 و صفت ویرایان کردند جهودان گفتند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان شده است این مرد را  
 که دعوی پیغمبری میکند ازو سه چیز پرسیدی آیا صاحب کبف دوم از ذوالقرنین و سیوم روح اگر  
 روح را بیان کند و آن دورایان کند پیش ما فرستیدش تا ما به میبینیم که راست است یا دروغ رسول علیه السلام  
 کافران که ازین سه چیز پرسیدند گفتند فردا جواب گوئیم و انشا الله گفت جبرئیل نوزده روز نیا  
 بقول امام کلینی و بقول امام صنّاک چهل روز نیا و بقول دیگر بیست و پنج روز نیا و بقول دیگر پانزده  
 روز نیا و کافران که گفتند خدای محمد را گذاشت و دشمن گرفت بعد خدایتعالی این سوره را  
 فرستاد و سوگند یاد کرد باین چیز که ما محمد را فرو نگذاشتیم و دشمن نگرفتیم بهر آنکه هر جا که سوگند بغیر حق تعالی  
 یاد کرده شود و بنزدیک بعضی کلام رب معذرت یعنی بحرمت رب و الصّحفی و بحرمت رب و اللیل و  
 و بعضی بزرگان گفته اند احتیاج بقدر کردن نیست از بهر آنکه این سوگندست بصفات عظام حق تعالی یعنی  
 سوگندست بصفت آفریدن این مخلوقات عظام و این سوگند بایش عاشق خوشترست از هر چه باشد  
 همچون سوگند محبوب و معشوق پیش محب و عاشق که گوید بحرمت بوی من و بحرمت سوی من و بحرمت  
 کوی من و بحرمت روی من عاشق و اند لذت این سخن را

## بیت

هم روت خوشم موت خوشم هیچ زلفم و هم قفا هم شیوه خوشم هم عشوّه خوشم هم لطف خوبم حفا

## قطعه

عاشق و اند زبان عاشق ای دست تو نیستی چه دانی که گوساله ساری چه دانده رزمزانی و من تزلانی  
 مسکین کسی که از حلاوت و حرارت عشق نصیبی ندارد

## مصرع

محمود ز آتش تو جز بولهب ندیدم

وَلَا أُخَوِّتُكَ حِينَ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَهَرَّأَيْنَهُ تَرَآنَ جِهَانٍ بَهْتَرَسَتْ اَزِينِ جِهَانِ بِنِي مَاتَرَاوَشْمَنَ مَحْمُودِمْ  
وَفَرَوَنَكَمَا شَبْتُمْ دَرِآنَ جِهَانٍ وَدَرِاینِ جِهَانٍ وَآخِرَتِ تَرَا بَهْتَرَسَتْ اَزُونِیَا كِه اَنجَا وَصَالِ دَاوَمِی وَتَجَلِی ذَاتِنِ  
خَوَاهُ بُوَد وَرِسْقَامِ مَحْمُودِ كَرَمِ وَشَهْوِ دَا عَظَمِ كِه آرز و بَر نَفَا اَزَا عَالَمِ اَنجَا دَسْتُ وَهَد تَرَا وَكُوفَ اَعْظَمَ  
دَبَكُ فَتَوَضَّعِ ۵ وَهَر آئینه به چند ایتعالی ترا پس راضی شوی تَوَازُو ی یعنی دَرِآنِ جِهَانِ حَقِّ تَنَاقُضِ  
چندان عطا ما و بد که راضی شوی و آن دیدار و باشد و شفاعت است و سیر فی الله که غیر متناهی است  
محمد رسول الله در مقام محمدی در ذات صدی بعمر ابدی هر چند سیر کند آن غیر متناهی بود فاما در مقام  
شهو و مع تقاوت و درجات سهو وی راضی باشد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود تا یکی از ائمه  
من در و وزخ باقی باشد من راضی نشوم این نیز از اثر رحمت باری تعالی است و امید بسیار است ازین  
ایت نصیب عاشق نیست که رضای محبوب جوید اگر چه طلب در انهایت نیست بر دو عالم را با شوق عرض کنند التفات باین

### بیت

لایق این گمان من نیست درین جهان ز به  
من چون نهنگم ای خدا باز نهانم به

ریک ز آب سیر شد من نشدم ز به ز به  
کوه کمینه لقمه ام بجر کمینه جر عام

عبدالله بن عباس رضی الله عنه از مصطفی علیه الصلوة والسلام روایت کرد که او گفت سبب نزول این آیت آن بود که من نزد  
پرسیدم کاشکی نپرسید می گفتم یا رب ابراهیم را خلعت خلت وادی و سوسی را کلام بیواسطه  
شنوید و سلیمان را مملکت عظیم وادی مرا چه وادی پس این سوره و الم نشرح در بیان عطا  
که حق تعالی داد و بود بمصطفی علیه السلام آمد اَلَمْ یَجِدْكَ یَتِیْمًا فَآوَىٰ اَیَّانِیَا فَتَرَا مِنْی حَمْدَ  
فی پدر و بی مادر پس جای داد تا در پیش عم نوابو طالب پدر رسول علیه السلام مرد و در شکم مادر بود  
و چون مادرش مرد و سال بود و چون جدش عبدالمطلب مرد او هشت سال بود و قیل ترا  
در بیت یافتم پس در گوشها و در دلباس جای دوات و بدوستی تو عالم انصرید و وَجَدَكَ  
صَالًا یَا فِی تَرَا كِه نسیب دَستِی آنچه حالا میدانی یعنی تو پیغمبر بودی و تَرَآن و عرفان نبود ترا هدی  
پس راه نمود ترا به پیغامبری و تَرَآن و عرفان و قیل و خسر و گری راه کم کرده بودی و در گوشها

آنکه مانده بود وی ابو جهل بفرمان ما ترا پیش عم تو ابو طالب آورد و قیل در سفر شام راه گم کرده بود  
که از کاروان جدا شده بود و با ابلیس چهار شتر او را گرفته بود و از راه دور انداخته بود و جبرئیل علیه السلام  
ابلیس را بپیر خود زود بولایت حبشه انداختش و رسول علیه الصلوة والسلام را بخاروان رسانید و قیل  
سنی ضالاً محبلاً باشد یعنی یافت ترا دوست خود پس راه نمودت بمعرفت ذات صفات خود و کجک  
عَابَثَ لَا يَأْتِيكَ تَرَفِيقٌ فَأَعْنَى پس تو آنکه کرد ترا بمال خیر بجز رضی الله عنها و بغنیمت های او  
فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ و اما یتیم را قهر کن و مال دیر بگیر و خوار مدار یتیم را چون تو یتیم بودی  
سیدنی که حال میان چه باشد و آَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ اما خواهنده را پس با نگر بر زن  
و چیزی بوی به اگر چنانکه باشد یا نجوی جوایش گوی و از فقری خود یاد آور و آَمَّا بِنِعْمَةِ  
رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما نیکوهای خداستالی برتست پیغمبری و قرآن و غیر آن سخن گوی و خبر کن از آنها  
و شکر کن که این نعمتها بتو دادیم و بهیچکس نداده ایم نصیب درویش نیست که از حال خود یاد کند  
فقییر بود رضی شد جاهل بود عارف و عالم شد یتیم بود یعنی کسی نداشت که تربیت کندش در  
دین استاد و شیخ را بر گماشت حق تعالی تا تربیت کردندش و ویرا توفیق داد تا فرمان بر واری  
شیخ و استاد کرد و اگر انقیاد نه کردی از سعادت ابدی محروم بودی . . .

## قطعه

جو رمیکش ایدل ز دلدار تو

خدمت کسیر کن هموار تو

بتهم کم کن بر زوی شاه را

عیب کم گو سبده اعدا

پس ائمه این نعمتها را یاد کند مصرعهای شکر نعمتهای تو چند آنکه نعمتهای تو و السلام علی تابع الهدی

## سُورَةُ الْمُنَافِقِ وَ هِيَ ثَمَانِ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ اَيَاكَ شَدَّ نَكَدِيْمٍ مَرَحِيْلَةٍ تَرَامِيْنِي مَا كَرِيْمٍ رَوْشَنٍ دَلَّ تَرَا  
بامیان و حکمت پیغمبری و این بقول امام مقاتل است و بقول امام کلکی شدن سینه او چنان  
بود که چون رسول ما علیه الصلوة والسلام سده ساله بود در پیش و این خود علیهم السلام بود و بعصره



مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَدُرُودُنِيَا وَآخِرَتُ شَرَفِ دَاوِيمِ تَرَكَهُ بِحُكْمِ رَاغِدِ دَاوِيمِ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ  
 وَرَحْمَتِي تَوَدَّعْتُمْ تَوَكَّفْتُمْ

## قطعه

سلام علی خاتم الانبیاء محمد که عالم پیر از نام اوست محبس اکین و محبوب حق طفیل و جوبش زمین و زمان غلام تویشان روی زمین	سلام علی سید الاصفیاء سجود ملا یک زاکرام اوست که از شرم رویش کند کل عرق منور ز رویش نکین و مکان تو باینویان است قرن
---	---

فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا مَّعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس بر آینه باهر و شواری سانی ست هر آینه  
 بآن و شواری آسانی و دیگر است چون این آیت آمد رسول علیه الصلوة والسلام گفت بشارت  
 هر شمار که یک و شواری را دو آسانیت هر که از موسلمان و شواری پیش آید صبر کند و طاعت را  
 نگذارد این و شواری را بآسانی بدل کند و در دنیا به نعمت و ادون و در آخرت بداون جنت و بعد از  
 قبض بسط باشد و بعد از فراق وصال بود

## بیت

بمانوید نباشم که ترا یار براند  
 گرت امروز براند که فردا بت بخواند

## بیت

بامید وصالت میسر هم جان  
 و گرت طاقت بجزان ندارم

## شعر

اذا ضاقت بك البلى ففكر في المشرق | ففسر بعد اليسرين اذا فكر في القرح  
 صحت و نعمت بود و بیماری و فقر می رفت چون صبر کنی باز صحت یابی و نعمت بیابی پس یکی عسر را  
 و ایسر بود فاذا فرغت پس چون بپرداختی از نماز قاصص پس بخرجه شود و عابعد از نماز  
 نیاز پیش آر و الهای حق تعالی جوی و دنیا و آخرت از حق تعالی طلب کن چون سبده نماز بگذارد  
 و دعا کند نماز را بر روی او باز زند و اَللّٰهُمَّ فَادْعُنِيْ وَبِهِرْ و رُوْكَارِ حُوْذُوْا فِيْ نَيْمِكُمْ



باشد اَجْرُ عَيْنِي مَحْنُونٌ مَرِيٌّ بِنِیَایانِ فعلى الاول الاستثناء متصل وعلى الثاني منقطع  
 فَمَا يَكُنْ بِكَ بَعْدُ بِالْذِّنِّ ۚ پس چه ترا بران داشت ای کافر که دروغ کوی میداری  
 بقیاست وقیل فَمَا يَكُنْ بِكَ فَمَا يَجْعَلُكَ يَا اِنْسَانُ کاذبا بالبعث لان کل مکذب  
 کاذب پس بعد از بیان حج ساطع و برهان قاطع و احوال عجیبه که بر تو بگذشت از اول حال تو  
 که نبودی پیداشدی و آب منی و علقه و مضغه و طفل و جوان و پیکر شتی برای روز حساب و جزا  
 یعنی بقیاست وقیل که دروغگوی میدارد ترا بقیاست ای محمد یعنی کلمه ما بمعنی من باشد بعد پس  
 ازین بیان و حجت و برهان الْيَكْسِرُ اللَّهُ آيَاتِ خَدَاتِ عَلٰی بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ واوران  
 واوران یعنی داد و دهنده ترین داد و دهان یعنی بر کافران و ستمنان و بر همه چیزها حاکم است انتقام  
 از دشمنان بکشد و دوستان را عزیز دارد و در دجهان پس ای محمد هر چند ترا دشمنان بدگویند غم  
 نخور که حاکم مطلق منم این دشمنان بکشند و دوستان همچون ماه تابانند

## نظم

سیر را نذر از بانگ سگان  
 بانگ میدارند سوی صدر تو  
 از شفه و ع و کنان بر بدر تو  
 گم و نش را می زخم تو شاد و

بدر بر صدر فلک شد شب روان  
 طایغان همچون سگان بر بدر تو  
 آن سگان که کردند از انصتو  
 برادر برادر تو وارد دل کرد

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَوْلِيَانِكَ

سورة العلق مكية و يحتمل عشر آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ یعنی بخوان ای محمد قرآن را بنام پروردگار خود یعنی بگوی  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ چون قرآن بخوانی و بقول ابن عباس وعائشه و مجاهد وعطاء  
 جبري رضي الله تعالى عنهم اجمعين اول سوره که آمد اقرأ بود و بقول امير المؤمنين علي الهمد لله رب العالمين  
 اول آمد و بقول بعضي يا ايها المدثر اول آمد وعائشه رضي الله عنها می گوید اول چیزی که بر رسول علیه الصلو  
 والسلام پیدایش خواب های راست بود هر چه شب در خواب دیدی در روز بوی رسیدی اینجا که



بُوَدَ بَدَا زَانِ خُلُوتِ رَا دَوَسْتِ وَ تَوَشَّعَ كَرَفَتِي وَ بَكُوَهَ حَرَارَتِي وَ رَغَامِي كَمَا تَجَا تَهَبَا  
 مِي بُوَدَ تَارَوَرُ آوَزِي تَنِيدِ كَمَا مَحْدُ وَ بَكَسَ لَانْدِيدِ بَار وَ بَكَسَ لَانْدِيدِ بَار وَ بَكَسَ لَانْدِيدِ بَار وَ بَكَسَ لَانْدِيدِ بَار وَ بَكَسَ لَانْدِيدِ بَار  
 اَفْتَابَ رُوشَنِ تَجَنُّجِي نَشْتَهَ اَز زَوَاقِجِي اَز نَوَزِ بَرِ سِرْ وَ حَلَهَ سَبَزِ نَوَاشِيدِهَ بَرِ صَوَرَتِ آدَمِي مَصْطُوفِي  
 تَرَسِيدِهَ وَ خَوَاسْتِ كَهْ خُوَرِ اَز كُوَهْ دَر اَنْدَا زَوَاقِ آن شَخْصِ كَفْتِ يَا مَحْمَدُ مَنِّمِ جَبْرِئِيلِ وَ تَوَپِنَا مَبْرَأَ خَرِ الزَّمَانِي  
 مَتَرَسَّ وَ اَوَرِ اَوَرِ كَنَارِ كَرَفَتِ وَ كَفْتِ اَقْرَأْ بَحْجَانِ اَمِي مَحْمَدُ كَفْتِ مَنِّ خَوَاسِنْدِهَ مِشْتَمِ نَاسِهَ بَارِ چَنِینِ كَرْدِ  
 بَا زَكَفْتِ اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ رَسُولَ بَخَاذَهَ دَوْلِ اَوُمِي لَرَزِيدِهَ كَفْتِ زَطُوفِي وَ دَوَافِي  
 اَوَرِ اَوَشِيدِهَ مَتَا مَتَرَسَّ اَز دَوْلِ اَوَرَفْتِ وَ كَفْتِ اَمِي حَنِیجَهْ نِي تَرَسَمِ كَهْ دِیَوَا زِ شَوُمِ كَفْتِ مَتَرَسَّ كَهْ تَوَبَرِ  
 صَنِیغَانِ رَحْمِ مِیكَنِ وَ مَهْمَا نَزَانِیكِ مِی دَارِي وَ خَوِشْتِ اَنْ خُوَرِ اَعَزِزِ مِی دَارِي وَ دَرَمِ رَا دَر كَارِ دَارِي  
 اِشْتَانِ یَا رِی مِی دِهِي تَوَبَرِ كَزِ دِیَوَا نَشَوِي پَسِ حَنِیجَهْ رَسُولِ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَا بَیْشِ وَ رَقَهْ اَبْنِ نَوْفَلِ بَرِ  
 وَ اَوَلِ سِرْعِ حَنِیجَهْ بُوَدِ بَیْنِ عِیْسَى وَ رَا مَدِهْ بُوَدِ وَ حَظْ عِبْرِي نَوْشْتِي كَفْتِ اَمِي پَسِرْعَمِ اَز مَحْمَدُ بَشَنُو كَهْ چِهْ  
 مِي گَوِیْدِ رَسُولِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَنچِهْ وِیْدِهْ بُوَدِ كَفْتِ وَ رَقَهْ كَفْتِ اَبْنِ جَبْرِئِيلِ نَامُوسِ اَكْبَرِ سَتِ وَ بَرِ پَغْبَرِ اَنِ بِنَا  
 اَمِي مَحْمَدُ مَبَارَكِ بَا وَ تَرَا عَزِزِ شَدِیمِ كَهْ بَرِ كَزِ خَوَارِ كَرْدِیمِ شَا دَمَانِ بَا شَلِ اَبْنِ یَا رِ مَكْرَمِزِ هَر چِهْ گَوِیْدِ یَا دِگَرِ  
 وَ مِشْنِ گَوِي بَا زِ رَسُولِ اَمْدُ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ جَبْرِئِيلِ رَا وِیْدِهَ مَكْرَمِ نَحْتِ كَفْتِ اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ  
 الَّذِي جَبْرِئِيلِ یَا رِ خُوَرِ اَز زَمِیْنِ زَوَاقِ شَمْعِ رَوَانِ شَدِ طَارَتِ سَا خَتَقِ رَسُولِ رَا بِیَا حَنُوتِ  
 وَ دَرِ رَكْمَتِ نَا زِ بِیَا مَوْخَتِ رَسُولِ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ بَا زِ بُوَرَقَهْ كَفْتِ وَ رَقَهْ كَفْتِ تَرَا فَرَسُودِ كَهْ بَا یَا  
 كَسِي رَا دَعُوْتِ كَنِی كَفْتِ نِي وَ رَقَهْ كَفْتِ اَكْرَفَرَسُودِهْ بُوَدِي مَنِّ اَیْمَانِ مِي آوَرْدِمِ اَمِي فَرَزَنْدِ اَكْرَسِ  
 زَنْدِهْ بُوَدِ مِي وَ رَا نَوْقَتِ كَهْ تَرَا اَز شَهْرِ بَیْرُونِ كَسَنْدِ مَنِّ تَزَادِهْ وَ نَصْرَتِ كَرْدِ مِي بَعْدِهْ وَ رَقَهْ قَوْتِ شَدِهْ  
 وَ رَسُولِ صَلَّى اَعْدِ عَلَیْهِ وَ سَلَّمَ كَفْتِ مَنِّ اَوَرِ اَوَرِ خَوَابِ وِیْدِمِ كَهْ جَا مَهْمَا مِي سَفِیْدِهَ اَوَسْتِ یَعْنِي اَبَشْتِي بُوَدِ وَ اَبَرِ تَقْدِیْقِ  
 وَ اَبَرِ اَقْبُولِ كَرْدِنْدِهْ وَ اَمْدَا عِلْمِ خَلْقِ الْاِنْسَانِ مِنْ عَلَیْكَ اَفْرِیْدِهَ اَمْدَا دِیْمَانِ رَا اَز پَارِهْ خُونِ سَبْتِ یَعْنِي اَمْدَا  
 اَز حَاكِ اَفْرِیْدِهْ وَ فَرَزَنْدَانِ اَوَرِ اَز خُونِ اَقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْاَكْرَمُ بَحْجَانِ اَمِي مَحْمَدُ وَ حَالِ اَنكَهْ خُدا  
 كَرِیمِ سَتِ كَهْ كَرْمِ اَوَرِ اَبْنَانِیْتِ نِیْسَتِ الَّذِي عَلَّمَ بِاَلْقَامِ اَنِ حَدَامِي كَهْ بِیَا مَوْزَانِیْدِهْ خَطِ نَوْشْتِنِ رَا  
 بَقَلَمِ اَنكَهْ كَرِیمِ سَتِ كَهْ كَفْتِ خَطِ وَ كُنَا بَتِ رَا بِیَا مَوْزَانِیْدِهْ مَرَا دِیْمَانِ رَا وَ عِلْمِ خَطِ عِلْمِ بَزْكَتِ كَهْ دِیْنِ  
 وَ دُنِیَا تَقْلِقِ بَا دَر دَر كَهْ اَكْرَعِلْمِ خَطِ نَبُوْدِي كَا رِ فَرَزَنْدَانِ آدَمِ تَطَامِ نِیَا قَتِي عَلَّمَ الْاِنْسَانِ مَا كَمْ یَعْلَمُ

بیا سوزانید جنس آدمی را آنچه نمیدانست و قیل برادرین انسان آدم است یعنی آدم را بیا سوزانید  
 الله تعالی همه اسماء را و چیزی را که نمیدانست قیل محمد است صلی الله علیه و سلم که بیخط و کتابت علم  
 اولین و آخرین بیا سوزانید شش بد آنکه گفته اند که نزول سوره از اول او متاخرست بدقی اذاجا که کلام  
 از الکافیات لیطغی حاکم جنس آدمی و قیل ابو جسل برآینه در میگردد و در گناه و در بیفرمانی کردن از  
 حد آن می آید که مینه خور است یعنی بی نیاز و توانگر این الی و کت الی و جعی بد رستی که بازگشت  
 به بخدا متعالی است بی حال و جاه و عاجز و فقیر شده و محتاج گشته یعنی بن معاذ گفت طغیان  
 و دوست طغیان علم و طغیان مال طغیان علم آنست که معتقد خویش و عجب آرد و طغیان مال آنست  
 که متکبر شود و از زهد و عبادت باز ماند اگر آیت الذی ینهی عبدا اذ اصابه یدیه توای محمد  
 انفس را که باز میداشت بنده را چون نمازی کرد نماز کند محمد بود و باز دارنده ابو جسل علیه السلام  
 این ملعون سوگند خورده بود که اگر محمد را بینم نمازی کند و خدای خود را سجد کند پامی برگردانی بهم و او  
 هلاک کنم مؤمنان غمناک شدند و رسول نمازین خبر کردند رسول علیه السلام گفت هیچ نتواند کرد  
 اگر نزدیک من آید فرشتگان او را پاره پاره کند بعد و روزی رسول علیه السلام نماز میگذازد و آن  
 ملعون قصد وی کرد چون نزدیک او رسید باز پس گرفت که خزان گفتند شش ترا چش که باز گشتی  
 گفت میان من و میان محمد خدای بی آتش بیادش و از دانی قصد من کرد اگر باز نمی گشتم می سوختم  
 و از دانه هلاک میکرد پس این آیت اند که اگر آیت الذی ینهی عبدا اذ اصابه یدیه یعنی توای محمد دیدی  
 دانستی که ترا چون نگاه داشت از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانستی خبر کن از آن حال ترس و باز  
 فرمود جل جلاله اگر آیت ان کان علی الصلوة او امر بالمعروف یا ویدیه توای محمد دانستی  
 که این دشمن تو که ترا از نماز منع می کرد اگر باشد به راه راست و تقوی چه درجه باشد ویرا در بهشت و چه  
 ثواب باشد ویرا چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود اگر آیت ان کذب و قتل یا ویدیه توای محمد دانستی  
 که این دشمن تو اگر دروغ گوئی دارد ترا در وی از حق بگیرد و ایمان نیارد چه عذاب باشد ویرا در بهشت  
 و عقوبت چون دانستی ازین حال خبر کن و غمناک مباشش باز فرمود اگر لیسکم یا بن الله یعنی آیا  
 دانست این دشمن ملعون تو که خدا را متعالی می بیند و میداند حال او را خدا متعالی جزای او را خواهد  
 داد و عباد الله این عباس من را مدعنا گفت چون رسول را علیه الصلوة والسلام ابو جسل را نماز باز نیت

قیل ان الانسان  
 یذبح  
 تعالی خدای عز و جل  
 آریان خدای عز و جل  
 وانی باز نیست  
 و خود را پاره پاره  
 قربت و فقر  
 بیست و هفتم  
 کرد و در حق  
 ازین خبر کن  
 ویرا در بهشت  
 دانستی



و بقول دیگر بیت سه سال نجا نجا بدینا آورد بر رسول علیه الصلوة والسلام و ما اذرنک  
 ما لیلۃ القدر و توجه وانی ای محمد که چیت شب قدر لیلۃ القدر حیث من الف شهر  
 شب قدر بهتر است از هزار ماه که درین هزار ماه همه روز روزه دارد و شب را بیدار دارد  
 و نماز گذارد و این شب در ماه رمضان است و هر سال باشد علما برین اند که در وقت  
 آخر باشد و در طاقم ای سه باشد و در همه ماه احتمال دارد که باشد و جفت و طاق و بعضی می گویند در  
 شب بیت و هفتم است و هر که نماز شام و نماز ختن را بجاعت بگذارد از شب قدر نصیب یافته باشد  
 و حکمت و پنهان داشتن آنست که شبهای بسیار بیدار باشی تا ثواب آن بررسی بیت  
 خواهی که هلال طاعت گردد و بدر هر سه سه روزه و آن هر شب شب قدر تنزل الملائکة  
 فرود می آیند فرشتگان کماله و جبرئیل فیها در آن شب باذن ربهم بار می خورد و کار  
 خود از وقت فرود رفتن آفتاب تا بر آمدن صبح من کل ایمن از برای هر کار می از نیک و بد تا  
 سال دیگر سلاطین می یعنی همه آتش خیر باشد و سلامت و شیطان در آن شب هیچ کاری  
 نتواند کرد و قیل بسیار سلام گویند فرشتگان هر مؤمن و مؤمنه که بیدار باشند و فرشتگان  
 بروی گذر کنند و سلام گویند بروی حتی مطلع العجیز آن شب سلام باشد تا صبح روشن شدن قال  
 النبی صلی الله علیه وسلم من قام لیلۃ القدر یا نفا و احتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه  
 و ما تأخر عاشق رضی الله عنهما از رسول ما علیه الصلوة والسلام پرسید که اگر من شب قدر را دریام  
 چه دعا کنم رسول علیه السلام گفت که یوم الله انک عفو تحت العفو فاعف عنی اللهم اذقنا  
 ثواب هذه الیلۃ تو فنی مسلماً و الحقنی بالصالحین و در تفسیر الغافلین آورده است که چون  
 شب قدر باشد الله تعالی جبرئیل را فرماید تا فرود آید با فرشتگان بر زمین و علم سبزی باشد بومی آن  
 علم را بر بام کعبه بنهند و فرشتگان بر زمین پرانده شوند و سلام گویند بر هر که بیدار باشد از مؤمنان  
 ایستاده باشند یا نشسته در نماز باشند یا در ذکر مؤمنان را دریابند و بر دعا می ایشان آمین گویند  
 تا صبح بد آنگاه جبرئیل علیه السلام ندانند که یا معشر الملائکة الرحیل الرحیل یعنی ای فرشتگان  
 باز گردید با آسمان فرشتگان گویند ای جبرئیل حق سبحان و تعالی چه کرد بمؤمنان محمدی جبرئیل گوید  
 حق تعالی بنظر رحمت در ایشان نظر کرد و گفتان ایشان را عفو کرد و بسیار زیاده چهار طاقه اول مدین

خمر را یعنی کسیکه شراب خورد و شراب فروشد و دم عاق را یعنی ماور و پد را زرار را سیم قاطع را  
 یعنی کسیکه بخویشان نپیوندد و حق خویشی بجای نیارد و چهارم مشا حق را یعنی کینه دار را که سخن نکند  
 بابر او و سلمان این چهار طایفه را نیا میزد و دیگر همه را بسیار زد و بعضی گفته اند که سود خوار را نیز میامزد  
 پس ای مؤمن ازین پنج افعال تو به کن تا از فضیلت شب قدر بی نصیب نمانی و در تغیر ابو سعید  
 حنفی آورده است که هر که در شب قدر دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله  
 احد بخواند و چون سلام دهد هفتاد بار استغفر الله گوید از جای برخیزد و تا بروی و پدرو ما و روی  
 رحمت کرده نشود و حق سبحانه و تعالی فرماید فرشتگان را تا نیکی بسیار در ویوان اعمال او نویسند  
 تا سالی دیگر و فرماید تا در بهشت از برای این بنده مؤمن در خان نبشاند و کوشکها بنا کنند و او را  
 اعلم پس باید که هر که در ماه رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد و هر شب بامید شب قدر تا با  
 که این ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز باید کرد و بامید شب قدر و در هر رکعتی فاتحه  
 یکبار و سوره اخلاص سه بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد و بار و ثواب سوره اخلاص هر  
 یکی از سه بخش قرآن است اللهم ادرنا فضلک و جنتک یا ارحم الراحمین

سورة البينة	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	مکیة و محمّدان یا
<p>بدانکه اهل کتاب یعنی جهودان و ترسیان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از آمدن سو          ما علیه الصلوة والسلام اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان چون بیرون آید ما بوی ایمان آریم و همه          یک دین شویم چون رسول علیه السلام بیاد از قول خود برگشتند بعضی ایمان آوردند و بعضی فی چون          حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جبل جبار که یکنون الذین کفروا          نبودند آنرا که فرستند من اهل الکتاب از کسان کتاب یعنی از اهل توریت که آن جهودان باشند          و ترسیان که اهل انجیل اند و المشرکین و بت پرستان و اسباب گویان مرخصه امتیالی را صفت میکنند          جدا شوندگان یعنی همه اتفاق داشتند که پیغامبر آخر الزمان که محمد است علیه الصلوة والسلام حق است          حق نایبهم البینة تا غایتی اتفاق بودشان که آمدن ایشان گواه راست پیدار رسول حق          الله و آن محمد رسول الله بود علیه الصلوة والسلام و معجزات بسیار آورد و یکی از معجزات او آن بود          که امی بود و خط و خواندن نداشت با وجود این قرآن را آورد و که همه فصحا و بلغامی عرب عاجز شده اند از</p>		

آورون یک سوره مثل آن حتی سبحانه و تعالی ازین خبر کرد و گفت يَسْأَلُونَكَ می خوانند این رسول  
 علیه الصلوة والسلام برایشان صحفا کرامتیهایی که غدهای نوشته قطعه فَاُكِيذُ پاکیزه کرده شده  
 از غل و لهو و لغو یعنی قرآن را که در مصاحف نوشته بود می خواندند و بی آنکه حرف و خط را بشناسند  
فِيهَا كُتِبَ قِسْمَةٌ در آن کاغذ که نوشته شده است و روی قرآن و حکمها باز بیان کردند  
 که این اختلاف بعد از آمدن رسول ما علیه الصلوة والسلام از برای همه و هوای نفس بود پس گفت جل جلاله  
وَمَا تَفْقَهُ الَّذِينَ أَوَّلُوا الْكِتَابَ و پراکنده نشدند آنکه داده شده اند کتاب را یعنی جهودان و  
 ترسیان و در بین خود متفرق شدند و برگشتند از حق بودن دین محمد و آمدن محمد علیه الصلوة والسلام  
إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ مگر از پس آید حجت پیدا و درین آیت سرزنش است مرعوبان را  
 و ترسیان را که ایشان ایمان نیاوردند با وجود آنکه اهل کتاب بودند و وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ  
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ و فرموده نشدند این اهل کتاب که تو ریت و انجیل برگردین پاک  
 کننده کی کنید مر خدا تعالی را بی آمیزش بکفر و باز گشتگان از کفر بجهاد علیه السلام و باشند بر دین امیرانیم  
 و دین محمد علیه السلام و یقیموا الصلوة و بیای دارند نماز را و يُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوة  
وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ و این دین و ملت راست است و در قرآن نیز مبرین فرموده شده است  
 پس معلوم شد که ایمان نیاوردند ایشان بدین اسلام از جهت سروری کردن و ترسیان کاfran و حد  
 یردن مر پیغمبران را و متابعت نفس کردن نصیب تو این است که حق را قبول کنی و حد نبوی باهل حق  
 و انکار ایشان نکنی چه ترا بتو بگویند

## بیت

دوره که برگستی باشد کافر می و بت پرستی باشد ن  
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بد رستی آنکه کافر شدند و نگریه ندهند عَنِ أَهْلِ الْكِتَابِ از جهودان و ترس  
وَالشِّرْكَاءِ و از بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ و آتش و فرزند خَالِدِينَ فِيهَا جا  
 باشند گان و روز بخود با الله من ذلك اولئك هم شر البرية ایشانند بدترین آفرینندگان  
 از خود گان و خسران و گاو و خزان و از همه نرسیدگان بدتر اند چون حال شنیدگان را یاد کرد و حال دوست  
 نیز بیان کرد و گفت جل جلاله این الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اولئك هم خير البرية



بوده است این زمین را که چنین سخت می جنبد فاما مؤمن معتقد قیامت گوید هذا ما وعد الرحمن وصدق  
 الرسول یعنی این آن قیامت است که وعده کرده بود خدا تعالی آمدن وی را و راست گفتند پیغمبران  
 و در کشف چنین آورده است که گفته شد و قيل جنبلان مراد است یَوْمَئِذٍ در آن وقت که  
 این چنین میشود تَحْدَثُ أَخْبَارَهَا سخن گوید و خبر دهد زمین از آگاهیهای خود یَوْمَئِذٍ بدل  
 من اذا والعامل فیها تحدث والمفعول الاول للتحدث محذوف ای تحدث الاثر  
 الخلق اخبارها یعنی در آن روز زمین خلق را خبر کند از هر چه بر وی کرده اند از نیکی و بدی سیئات  
 و نیکو اَوْحَى لَهَا سخن گوید بسبب آنکه خدا ایتو فرماید زمین را تا خبر کند که فلان کس خون بناحق کرد  
 و زنا کرد و بهیسا کرد و فلان کس بر سر نماز گذارد و روزه داشت و کارهای نیک کرد و همه اعطای  
 او گواهی دهند زمین نیز گواهی دهد بفرمان خدا تعالی این را منکر مباحث که از عرش تا بفرش  
 بر مفسرمان پذیرند اگر عقل تو بآن پی نبرد سولانا حلال الدین رومی خبر می دهد

## مثنوی

نستی گریست نمی اندر خود	بستی بچون خودی بی برد	باد را چشم اگر نبیند	فرق چون سکیرا اندر قوم
آتش نمرود را که چشم نیست	با خلیش چون ترحم کردست	گر نبودی نیل آن نورده	از چه قطعی باز سبطی میگردد
گر نگوید و سنگ باویدارند	پس چرا او را و یارند	این زمین اگر نبودی چشم	از چه قارون با خود را بچنان
چون بدیدی بجز آن فرزند	تا بدانی که حکیم است و خیر	مصلح اراض و هم درمان	از چه قارون با خود را بچنان

یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّیُنْظَرَ أَعْمَالَهُمْ و در آن روز باز گردند مردمان از حساب  
 به انگه گان ناموده شوند جزای اعمال و کردارهای خود را این آیت را و معنی گفته اند اول  
 آنکه مردمان پس از حساب باز گردند بهشتیان بهشت بار و بهیسا و تا بان و خوشحالان و دوزخیان  
 باز گردند به دوزخ سیاه رویان با غلما و زنجیر تا جزای کردارهای خود را نموده  
 شوند و دوم آنکه باز گردند از گور تا بجای حساب و نموده شوند جزای کردارهای خود را فَمَنْ یَعْمَلْ  
 مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا یَرَهُ پس هر که اندازد سوره خوردی یا اندازد ذره کرد و در دنیا  
 شعاع افتاب دیده شود از نیکی جزای او را بیند وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا  
 یَرَهُ و هر که اندازد ذره از بدی جزای آنرا بیند بعضی گویند اگر کافر اندوزد نیکی جزا آنرا



بیند در تن خود و مال خود و فرزندانش خود تا چون بمیرد وی را هیچ نیکی نباشد و مؤمن که اندازد فرزندش بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوی برسد و در تن وی رنجی و بدلی و بسیاری یاد و مال وی و فرزندانش و نقصان شود تا چون بمیرد ویرا هیچ گناه نباشد تا بقیامت عذاب نکندش نصیب مؤمن اینست که دایما نیکی کند اگر بدی کند بتوبه و استغفار عذر آن بخوابد اللهم اجعلنا من الصالحین

## سورة الفاتحه مکیه و الحمد و عشرایات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ بِحَرَمِ اسْپان دونه حجّا دم می زنند ایشان دم زدنی فالْمُؤَيَّاتِ قَدْ اسْپان حرمی که میدوند بر سنگ و آتش بیرون می آورند از سنگ بسبهای شان چون بر زمین با سنگ ریزه دوند در شب فالْمُغِيرَاتِ صَجْجَا پس حرمی اسْپان که غارت کنند وقت صبحم را کافران فَاَشْرَقَتْ بِه نَفْعًا پس برانگیزند بسبهای خود گرد از زمین که بروی بدوند فَوْسَطُنْ بِه جمعاً پس در میان چشمشمن شوند و رآن جای دودین یعنی حمله کنند و در جنگ و خود را در میان شکر دشمن اندازند اِنْ اَلَيْسَ اَنْتَ بِدَرَسْتِ که آدمی قیل کافر لِرَبِّه لَکُنُوْدُ مرید و در کار خود را ناسپاس ست یعنی شکر ناگو میزد ست نعمت حق تعالی را و قیل بخیل ست و قیل کند کسی است که نیکیهای حق تعالی فراموش کند و صیبتنها را یاد کند و قیل کند کسی است که تنها بخورد و بنده خود را گرسنه دارد و عطا نمی خورد باز دارد و اِنَّهٗ نَعْلٰی ذٰلِکَ لَشَهِیْدٌ و بد رستی که این آدمی بر آینه گواه ست برین گروهی کند و اِنَّهٗ لَیَحِیْتُ الْخَیْرِ لَشَدِیْدٌ و بد رستی که این آدمی از بهر دوستی مالی سخت ست یعنی بخیل ست مال بسیار جمع می کند و زکوة نمیدهد و از صحبت اهل الله گریزانست مقصود وی جز دنیا نیست و هرگز دوستی نمی کند با دوستان حق تعالی نصیب توانیست که با دوستان حق تعالی دوستی کنی از برای جاه و مال و دشمنی بکنی ایشان تا از انوار باطل ایشان محروم نه مانی

مشغولی

لا جم و امانه و حیران شدیم  
قصه از عمر خیزان خدا  
تا که در ظلمت مانی تا ابد  
کان سبیلان را آدمی نشناختیم

همچو چندان دشمن بازان شدیم  
میکنم از غایت چهل و نما  
با سبیلان خو کنای حقاش رو  
کور مرثا بنم و بسنا ساختیم



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلْحُكْمُ مُشْغُولُ كَرْدِ شَمَارِ اَلتَّكَاثُرِ فُحْرُ كَرْدُنِ بَرِ بَسَارِی مَالِ وَفَرْزَنْدَانِ وَجَمْعُ كَرْدُنِ اَنْ شُغُولُ  
 كَرْدِ شَمَارِ اَزْ طَاعَتِهَا یِ حَقِّ تَعَالٰی اَحَقُّ ذُرِّ ثُمَّ اَلْمَقَابِلُ تَا مَرْدِیدِ بَگُورِ سَمَانِ رَسِیدِ یَا اَیْنَ سُوْرَهٗ وَحَقِّ  
 جُهْدِ اَنْ فَرْوِ دَا دَمْدَنِصِیْبِ سُوْمَنِ اَیْنِ تِ كَلْبِ اَرِ بَدِیَا شُغُولِ شُودِ وَاسْتَعْدَادِ مَرُوْنِ وَآخِرَتِ كُنْدِ  
 وَتَبَوُّلِ تَغْفَارِ رُو یِ اَرُوْ وَعَذْرَ گَنَانِ اَنْ خَوَابِ كَلَّا سَوْفَ تَقْلُبُوْنَ حَقَّا كَرُوْ وَبَاشَدِ كَرْدِ بَدِیْ  
 كَرُوْ چِه كَارِ غَلَطِ بُوْدِه اَیْدِ وَآخِرِ اَوْ رَوْ قَتِ مَرُوْنِ بَدَانِیْدِ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَقْلُبُوْنَ پَسِ  
 حَقَّا كَرُوْ وَبَاشَدِ كَرْدِ اَیْنِ دُرْ گُورِ چُوْنِ عَذَابِ گُورِ اَرِ اَچْ شَعِیْدِ كَرُوْ چِه كَارِ بُوْدِیْدِ وَچِه غَا فَلَ بُوْدِیْدِ اَز  
 بَرِ اَمِّ آخِرَتِ خُو یِ بَیْجِ غَمِ نَزَارِیْدِ وَازِ بَرِ اِی غَلَهٗ وَكَاهِ چِیْنِ اَنْ غَمِ بَخُوْرِی كَرْدِ اَزِ بَرِ اِی گُورِ وَرَوْزِ قِیَا مَتِ  
 اَزِ دِهٖ بَخْشِ اَنْ كَمِی غَمِ نَزْ خُوْرِی اَلْهٰی مَا اَزْ خَوَابِ غَفْلَتِ بَیْدَارِی بَخْشِ اَزِ مَسْتِ شَهْوَتِ بَشَارِی  
 بَخْشِ بَا زْ فَرْوِ كَلَّا كُوْ تَعْلَمُوْنَ عَلِمَ اَلْیَقِیْنِ ؕ حَقَّا كَرُوْ اَلْگَرِ بَدَانِیْدِ دَا سْتَنْ یَقِیْنِ كَرْدِ شَمَارِ اَچِ  
 حَالِ خَوَابِ بُوْدِ پَسِ اَزِ مَرُوْنِ مُشْغُولِ آخِرَتِ شُوْیْدِ وَغَمِ دُنِیَا بَسِ اَرِ نَخُوْرِیْدِ وَجَوَابِ لَوْ مَقْدُرِ سَتِ  
 بَا زْ فَرْوِ دَجَلِ جَلَالِ لَقُوْ اَلْحَجِّیْمُ بَرِ اَمْنِ بَدَانِیْدِ وَبَرِ مَیْنِیْدِ وَوَزْخِ رَا هَرِ اَیْمَنِ بَرِ اَیْمَنِ بَا زْ نَا كَبِیْدِ كَرُوْ  
 وَكَلَمَتِ جَلَالِ ثُمَّ لَقُوْ هَا عِیْنَ اَلْیَقِیْنِ پَسِ بَرِ اَیْمَنِ بَرِ مَیْنِیْدِ وَوَزْخِ رَا هَرِ اَمْتِ بَرِ اَیْمَنِ وَیْدِ  
 اَچْ شَمِ اَبْجَا عِلْمِ اَلْیَقِیْنِ وَارِی فَرْوِ اِی قِیَا مَتِ عِیْنِ اَلْیَقِیْنِ شُودِ وَسُوْ دَا رُوْ چُوْنِ طَاعَتِ نَكْرُدِهٖ بَاشِ  
 سُوْ نَكْرُدِهٖ بَاشَدِ بَا زْ فَرْوِ دِ ثُمَّ لَسْتُ لَنْ یُؤْمِنُ عِیْنِ اَلْبَیْهِمِ پَسِ بَرِ اَیْمَنِ بَرِ مَیْنِیْدِ شُوْیْدِ بَرِ اَیْمَنِ  
 بَرِ اَمْنِ دَرِ اَنْ رَوْزِ قِیَا مَتِ اَزِ نَعْمَتِهَا كَرْدِ خَدِ اِیْتَعَالِی شَمَا دَا دِهٖ لُوْ دُرِ دُنِیَا چِه كَرُوْیْدِ اَنهَارِ وَبِجَا خَرَجِ كَرْدِیْدِ اَنْ  
 كَمَا حَاصِلِ كَرْدِیْدِ وَشُكْرِ كَلَمَتِهَا بَیْتِ اِی شُكْرِ نَعْمَتِهَا یِ تُوْ مَا چِیْنِ اَكْمَرِ نَعْمَتِهَا یِ تُوْ ۛ

اَلْهٰی اَزْ خَوَابِ غَفْلَتِ وَازِ بَرِ اِی كَرُوْنِ نَعْمَتِ وَازِ عَذَابِ قِیَا مَتِ نَگَا هِیْدِ اَرِ اَیْمَنِ

سُوْرَةُ الْعَصْرِ بِمِثْلِ ثَلَاثِ اَیَّاتٍ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ اَلْعَصْرِ بِحَرَمَتِ رَوْزِ كَارِ قِیْلِ بِحَرَمَتِ شَبِ وَرَوْزِ قِیْلِ بِحَرَمَتِ نَمَازِ وَیْكَرِ اَنْ اَلْاِنْسَانِ كَلْبِیْ  
 خُسْرِیْدِ بَرِ اَیْمَنِ هَمِهٖ اَوْمِیَا نِ دَرِ زِیَا نِ كَارِی اَنْ اَلَّذِیْنَ اَمْنُوْ اَمْرَ اَنْ كَسَا نِ كَرُوْیْدِ نَدُوْ عَمَلُوْ  
 الصَّالِحَاتِ وَكَارِ اِی نِیْكِ كَرْدِیْدِ وَتَوَاصَوْا بِاَلْحَقِّ وَیْكَدِیْ گَرِ اَبْكَارِ اِی حَقِّ وَصِیْتِ كَرْدِیْدِ بِنِیْ خُوْدِ

کار نیک کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و یکدیگر را بصبر فرمودند  
در بلا و طاعتها نصیب تو اینست که خود را از زیان ابدی در امان داری و علمای نیک کنی و دیگران را  
بر آن داری و امر معروف و نهی منکر کنی تا سود دنیا و عقبی حاصل کنی

سورة الهنزة مكية و هي تسع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ وای هر همدگویی و غیبت کننده را و در پیش روی مؤمن و هر بدگویی و غیبت  
کننده را و در پس بقول دیگر و یل وادی ست در دوزخ پر کرده از یم و زرد آب و دوزخیان که از تنهایی ایشان  
رفته باشد و دوزخیان پرسند از وی و این وادی جای بدگویان و غیبت کنندگان باشد و این سوره در  
حق کافر می فرود آمد که رسول را علیه الصلوة والسلام و مومنان را غیبت کردی و در پس ایشان و بدگفتی  
و در روی ایشان نصیب تو اینست که زبان خود را از بدگفتن مسلمانان نگاه داری و خدا یقانی را حاضر  
و ناظر بینی و بچو کسی که می جمع مالا و وعدة که این کرد و کرد مال را و شمار کرد و شمع آماده کرد و  
از برای حواری روزگار و زکوة نذر و تحسب ان ماله اخلافة که گمان می برد که مال وی جاوید گرداند  
و یاد او دنیا کلا حقان است که او گمان می برد بلکه وی میرد و مال وی را از عذاب قیامت بیج سود  
ندارد و کیست بدت بر آینه انداخته شود و این غیبت کننده را فی الحکمته در دوزخ و ما آذناک  
مال الحکمته و توجیه دانی ای محمد که حیت حطمة بن حطمة در که ایست در دوزخ که هر که که در وی بیند آید  
بسوزد و بشکند شفا را لله الموقد التي تطلع علی الاقدار این حطمة آتش خداست تعالی  
که برافروخته شده است بقیه و غضب او که بر شود و برسد در دوزخ اینها علیهم موصد که بدستی که  
آتش دوزخ برین و دوزخیان در بسته باشد همیشه که هرگز از وی خلاص نیابند لغو با صد سن ذلك بی  
محمد موصد که ای اینهم کاللون فی عهد حمدة یعنی باشند این دوزخیان بر واره می بزرگ کشیده  
شده یعنی در آتش دوزخ و باشد در گردنهای ایشان زنجیرهای این قول ابن عباس است  
یعنی صد نعمها و بقول دیگر واره می دوزخ را از پس بند بستی و نهایی تشین و استوار کنند تا ایشان  
نویس شوند از بیرون آمدن نصیب تو اینست که از بدگفتن بر مسلمانان را و بچو کردن و غیبت کردن تو  
کنی و از گردن زن مال و زکوة ندان تو به کنی و زبان را بتلاوت و ذکر مشغول داری تا باشد که ازین عذاب



خورد که خانه کعبه را ویران کنم بجای از برای خود که نام او ابریه بود بالشکر بسیار فرستاد و با ایشان فیلی بود محسوس و نام پیشرو لشکر آنرا ساخته بود چون ولایت عرب رسید ملک عرب لشکر  
عرب با ایشان جنگ کرد لشکر عرب را شکستند و ملک عرب را گرفتند چون نزدیک مکه رسیدند لشکر  
مال کیا را عارت کردند و از آن جسد رسول علیه السلام عبدالمطلب را و دست اشترش گرفتند  
عبدالمطلب پیش ابریه آمد ابریه او را عزت بسیار داشت چون شنیده بود نام وی را ابریه گفت چرا  
آمد به پیش من گفت از برای اشتران خود آمده ام که لشکریان تو گرفته اند گفت ابریه مرا از تو خوش آمد  
چرا در خواست نکردی کعبه را که فخر همه عرب با دست ما با تو بخشم تا من بر شتمی شتران را بدو داد  
عبدالمطلب گفت این خانه کعبه را خداوند لیت که او را نگاه میدارد و مرا با آنچه کار عبدالمطلب بکند  
آمد و مردمان را فرمود تا اگر بختند و بگو بهها و آمده اند او ماند و یک کسی دیگر عبدالمطلب حلقه و رکبه را  
گرفت و گفت شعر یارب لا ارجو لکم سواک یارب فامنع منہم حاکما ان  
عدو البیت من ذاعدا کا لا امنعہم ان یحربوا فداکا یعنی ای پروردگار من  
امید نمیدارم از هیچکس مگر از تو باز دار این لشکریان را از خانه کعبه که از آن تست و دشمن کعبه  
و دشمن تست ابریه لشکر را راست و طرف خانه کعبه روان شد تا بحرم کعبه رسید به آنکه کروا کرد  
کعبه یک روزه راه و دو روزه راه و در حرم می گویند یعنی حرامست کشتن حید او و بریدن درخت  
او پیشرو ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن پیل را که ای محمود این حرم کعبه است  
سجده کن خدا تعالی را و باز کرد و در حال آن پیل سجده کرد و باز گشت هر چند بر سر او زو و حرم  
در نیامد و عبدالمطلب دعا میکرد و دست و ر حلقه کعبه زده بود که ناگاه از غیب لشکر رفان پیدا  
شدند مانند فراشتک در منقار هر یکی سنگی از لشکر کاهنتر و از نخ و جوز و تر بر سر یکی سنگی می  
آمد و بر سر یکی نام آن شخص که میر سید نوشته بود از کلاه آهنین می گذشت و مرورا و اسب را  
بلاک می کرد و نامه لشکر بلاک شد مگر آن پیل که خدا تعالی را سجده کرده بود یک کسی از لشکر گرفت  
و پیش بخامشی رفت و خنجر لشکر را بوی گفت یک سرخ بر سر او ایستاده بود چون خبر را تا به کرد  
سنگ را بر سر او زو و نی نیز افتاد و مرد نصیب سو من ازین قصه آنت که باد وستان حق تعالی بکفی  
نکند و بر بنده کان خدا تعالی بکند و خود را مانند خطاسیه و بلعین سازد و نام مردم را سرید

خود سازد و ایشانرا از راه صالحان بگرداند بتواند دروغی بجایه سالوسی زود باشد که بتبر  
خذلان مردود در حین شود و خوف آن باشد که بی ایمان از دنیا برود و لغو ذلالت

## مثنوی

صد هزاران شهر را خضم شهبان	سنگون کرد و دست ای بدگردان
خشم مردان خشک گرداند سحاب	خشم دلها کرد عالم را خراب
اصغف مرغان ابابیل است او	پیل را بدید و پندیرد ر فو

## سورة القريش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدانکه در کشف و کواشی آورده است که در صحف ابی کعب رضی الله عنه علم ترکیف و لایلاف  
یک سوره داشته است و در میان بسم اعد نوشته شده است و امیرالمومنین عمر رضی الله عنه دو سوره را  
در یک رکعت نماز شام خوانده است و معنی چنین باشد که ملاک کرد حق تعالی لشکر اصحاب فیل را  
پس کرد ایشان را ناچیز همچو برگ کشت حوزده شده لایلاف قریش از بهر ساز واری دان  
قبیل قریش که آن اهل مکه اند از برای عزت داشتن ایشان در سفره و چکسل ایشانرا از بخاند کایان  
مجاوران کعبه اند اِنْ يَلَا فَمِنْ رِحْلَةِ الشَّامِ وَالصَّيْفِ ۚ اِنْ يَلَا فَمِنْ رِحْلَةِ الشَّامِ وَالصَّيْفِ ۚ از برای ملازمت کردن و خوی کردن  
ایشان و دو سفر را یکی در زمستان و یکی در تابستان بشام در بهر سالی دو بار سفر کردند  
از مکه و استعدا باشند کردن و در مکه از خوردنی و پوشیدنی بیاورند و چنانکه کفایت کرد می ایشان  
حق تعالی است می نهد بر ایشان که لشکر دشمن شمارا اهلاك کردیم برغان آسمانی تا عزت کعبه و شرف  
شما در همه جایا پیدا گردد و هیچکس قصد شما ننهد اِذَا كَانَ الْأَمْرُ لَكَ فَلْيَعْبُدْ وَارْتَبْ هَذَا الْبَيْتَ  
چونکه چنین است پس نهنگی کنند اهل مکه یعنی قریش خداوند این خانه را اَلَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ  
جَمْعِ أَنْ خَدَايَ كَخُورْدَنِي و او شمارا از پس گرسنگی و اَصْلَهُمْ مِنْ خَوْفٍ و این کردند  
شمارا از ترس در همه سفره و شمارا عزیز میدارند خلق و ضرری نمیرسانند تا شمارا در مکه طعام و  
نعمتها بیاورد و بخورید و از هیچکس ترس نباشد شمارا فی الزعر و فی از عجم پس می باید که کافر نشوید

و بندگی حضرت خدا تعالی بکنید و بت پرستی نکنید و این همه عزت شما و عزت کعبه و مکه بسبب رسول  
ماست محمد علیه السلام که در میان شما پیدا شد ما بعلم قدیم دانسته بودیم پیش از پیدا شدن او حاجی او را  
از دشمن نگاه داشتیم چون پیدا شد او را دپیروان او را بطریق اولی نگاه داریم و هلاکت یا مکت  
الا و الله علی البلاد نصیب و رویش اینست که دوستان حق تعالی را دوست دارید و دشمنان را دشمن  
نابرت ایشان در امان مانی از بلا و شر و دین و دنیا چون دانستی که بمرت دوست خود دشمن را از بین  
او باز میدارد و از پیروان دوست خود اگر بار را بگرداند در دنیا و عقبی از کرم او دور نباشد

## مثنوی

سر مد کن تو خاک بر گنجینه را	که بسوزد هم بساز و دیده را	کحل دیده ساز خاک پاش را	تا بیند از می سر او باشد را
اگر ازین شکر دینی این افتقار	سوزنی باشی شوی تو ذوالفقار	پس رو و خاموش باش از انقیاد	زیر غل شیخ و امر و ستاد
ورنه گر چه مستعد قابلی	سخن کردی تو زلاف کاملی	هم ز استعداد و امانی اگر	سر کشی از دستاد و شیخ شهر
دن و دن ترک حسد کن باشی	ورنه ابله سی شوی اندر جهان	شیخ اگر زبری خورشید شدی	تا اگر شهید خوری زهری
کو بدل گشت و بدل شد کار او	لطف گشت و نور شد بر نار او		

اللهم ادرنا قنا حجت وجب من اجلك ومعنى این سوره را غیر این نیز گفته اند و الله تعالی اعلم

سوره الماعون بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَكِّيَّةٌ وَخَمْسُ آيَاتٍ

اَوَايَاتُ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْذِّينِ يَا دِينِ آيَاتِ دِي تَوَايِ مُحَمَّدًا تَكْسِرُ رَاكِدَ وَرُغْ كُومِي سِيدَارَ تَوَارِدَ  
آمدن قیامت و ایمان نمی آرد و روز قیامت که مردم زنده شوند از برای حساب و جزا دادن و تفسیر غنی  
آورده است که نمیدانند این سوره در حق بی چهل بود و عادت این ملعون آن بود که چون کسی بیمار شدی  
بر سر بالین او نشستی و گفتی که مرا وصیت کن و چیزی بمن بده و الهامی یتیم را گرفتی و اگر از وی طلب کردی  
یتیم را بزودی و سخت گفتی در حق وی این آیت آمد فَذَلِكَ لَكَ الَّذِي يَكْذِبُ بِالْذِّينِ و در کواشی آورده است  
که این جواب بشرط مقتضای تقدیر وی چنین است که هیچ شناختی آن کافر را که قیامت را نمیکند  
اگر دانستی به انکه این کافر کسی است که میراند یتیم را از پیش خود و حق او را میگیرد و بگوئی نمیدهد و کلاً محض  
عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ و بر نیمی انگیزد یعنی نیمه مایه کسی را بر طعام و اوان گدائی و خود نیز چیزی نمیدهد

و بقول عبد  
بن عباس  
این سوره  
عاصی و  
ابو یوسف  
در حق  
نازل شده



و دیگر از ان می فرماید تا طعام و پندگدایان را نصیب تو این است که حق یتیم را نه گیری و فقیر را طعام بدهی و بفرمانی دیگر از طعام دهند و نشان کسی که قیامت را منکر است و چیز است اول رحم ناکردن یتیم را حق و اگر رفتن و ندادن باید که تا توانی هرگز وصی یتیمان نشوی و مال یتیم را تصرف نکنی

### حکایت

روزی در پیش پدر خود بودم رحمه الله علیه از خانه همای آب آوردند بخوروند و گفتند در کاسه یتیمان چون آب خورم بر که در کاسه یتیمان آب خور و آن آب او را بخورد و دوم رحم ناکردن بر فقیران و گدایان و طعام ندادن ایشان و نماز نمودن و یتیم دیگر این سوره در حق منافقان آمد که در نماز تقصیری کردند و کاره بر یا سیکرند و بخلی می کردند فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ و در کشف آورده است که تقدیر چنین است که چون کافر چنین است پس ملاکی با دگر کسی را که از نماز خود غافل شود و نماز او را ناز بر وی و قیل و یل جائی معین است در و نزع که زرد آب و وزخیان جمع شود و روی و ماران و کثر دمان در وی بسیار باشند و وزخیان از وی بترسند الَّذِينَ هُمْ يُرَاوُونَ آنکس که ایشان بناید عملهای خود یکدیگر را یعنی آنچه می کنند از طاعتها بروی و ریا میکنند و از بهر رضای حق تعالی نمیکند و یل از ان ایشان است وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ و باز دارند زکوة را و قیل باز دارند عاریت را یعنی رخت خانه را به سایر بندگان و محتاجان ندهند همچو بیل و تبر و دیگر و غیر اینها از رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ماعون چیست ایشان گفتند آب و نعل و آتش هر که آتش کبکی و در چنان باشد از روی ثواب که هر چه بآن آتش بزد و بوی داده باشد و نعل نیز چنین است و هر که کسی را آب و بدر جائی که آب فراخ باشد چنان باشد که برزه آزا کرده باشد و اگر جائی آب و بدر گاه عزیز باشد چنان باشد که مرده و لافنده کرده باشد باذن الله تعالی نصیب تو این است که در نماز تقصیر نکنی و از وقت نگذاری علی الخصوص نماز پیشین را باید که چون آن آب بگرد و بگذاری که در آخر وی علم را اخذ است با اتفاق او کنی بهتر باشد و دیگر نصیب تو اینست که کار را را برسم و ریا عادت نکنی

اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحَسَنِ عِبَادَتِكَ

وهي ثلاث آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سورة الكثر مكية



چون حکم اندر کف نیز دان بود  
در چه در ماست نهان در قطره  
آفتاب خویش را ذره نمود  
جمعه ذرات در وی محو شد  
چون قلم در دست غبار می بود

لاجرم ذوالنون دران زندان بود  
آفتابی درج اندر ذره  
واندک اندک روی خود را برکشود  
عالم از وی محو گشت و صحو شد  
بیکمان منصور بر داری بود

اللهم اجعلنا من اوليائك واگر ولی حق را فرزند نباشد هیچ پاک نیست همه پیروان وی فرزندان  
وی انداز روی معنی و دروغا و سلام تو صالحان داخل است که السلام علينا و علی عباد الصالحین  
سورة الکافرون مکیه **بسم الله الرحمن الرحیم** و هست آیات  
قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بگو ای محمد این کافران که لا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ نمی پرستم  
و بندگی نمی کنم آنچه شما ترا بندگی می کنید در حال یعنی من بتان شما را هرگز بندگی نخواهم کرد  
وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا اَعْبُدُ و نه شما بندگی خواهید کرد در زمان آئینده آن خدا را  
که من بندگی او می کنم در حال و لا اَنَا عَابِدُ و نه بندگی کنم دام در استقبال مَا اَعْبُدُ ثم آنچه  
شما بندگی میکنید و در زمان گذشته و لَا أَنْتُمْ تُعَابِدُونَ و نه شما بندگی میکنید مَا اَعْبُدُ  
آنچه من بندگی میکنم و اَلَا اَنْتُمْ دِینُکُمْ شمار است دین شما یعنی بت پرستی و کِلَا دِینَ  
و مراست دین من یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سوره منسوخ است بآیت سیف قوله تعالی  
فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ سبب نزول این سوره این بود که کافران که رسول الله را صلی الله علیه و سلم  
گفتند که تو یکسال خدا یان ما را بندگی کن تا ما خدا می ترا بندگی کنیم این سوره آمد رسول علیه الصلوة  
و السلام برایشان خواند و گفت شما بدین خود کار کنید و من بدین خود برین بودم و اجازت جنگ  
بند و تا این آیت آمد که فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِکِیْنَ و این آیت را آیت سیف گویند نصیب مؤمن ازین سوره است  
که صیر کند در کار و بسفیها و بی اوبان و بی باکان و ناپاکان اشتغال ننماید تا نصرت الحقی ظاهر شود  
و در حدیث آمده است که هر که این سوره را بخواند چنان باشد که از چهار بخش قرآن یک بخش خوانده باشد  
و در کواشی آورده است که این سوره و سوره اخلاص را عشقشان می گویند هر که این سوره و سوره  
اخلاص را بخواند از نفاق و کفر بیزار باشد بدانکه در اول رکعت سنت نماز باشد و این سوره را بخواند





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ه بگوئی ای محمد که خدا یکیست یعنی پمانند و بی شریک است و یکی از جهت عدد نشاید  
گفت از بهر آنکه او محدود نیست و متجزی و تناسلی فی سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه گفتند یا محمد خدا  
خود را صفت کن که از چیست از زرت یا نقره است یا غیر آن و پیرا شریک است یا فی حق سبحانه و تعالی  
این سوره را فرستاد که بگوئی ای محمد خدای من خدای عالم است و او یکی است در ذات و صفات  
خود باشد هیچ چیز نیست **اللَّهُ الصَّمَدُ** خدای است که پناه نیازمندان است بجهت کس محتاج با او باشند  
و او محتاج به هیچ چیز و هیچ کس نیست و قیل معنی الصمات است که مجوف نیست یعنی میان کاداک نیست و بخوردن  
و آشامیدن حاجت ندارد الصدا اشارت است بر ثبوت جمیع صفات کمالی و از کم یلید تا آخر اشارت است بنفی  
جمیع نقصان و زوال نصیب و رویش نیست که اختیار خود را بصد گدازد و خود را محتاج و اند چندین وقت  
در عدم بود بی اختیار فیض می یافت قنومی صد هزاران سال بودم در قطار به بهیچ ذرات هوا  
بی اختیار به کی هم زمین چارمیخ چارشاخ به کی هم در سرخ جان این شاخ به هر که از بهیستی نگردد و او فنا نیست  
ره در بارگاه کبریا به چیست معراج فلک این نیستی به عاشقان باند به و دین نیستی به که یکدل کس از وی  
نزد یعنی ویرازن و فرزند نیست **وَمَا يُولَدُ** و او از کس ناییده نشد یعنی همیشه بود و باشد و اوقیم است  
و محدث نیست **وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ** ه و نیست و نبوده است و نخواهد بود و پیرا  
مانند هیچکس و در حدیث آمده است که قل هو الله احد برابر ملت قرآن است یعنی هر که  
یکبار خواند چنان باشد که از سه بخش قرآن یکی را خوانده باشد نصیب تو اینست که هر چه  
در قسم و عقل تو گنجد که خدای تعالی آنست او از ان منزله و مبر است و عقل  
و فکر را در کنه ذات او راه نیست هیچکس و بهیچ چیز مستحق معبودی و لایق  
معبود می نیست مگر خداوند یگانه احد و صد منزله از والد و ولد و بی نیاز  
از معنوت و مدد و مبارزان میدان فصاحت را در وصف  
او عبارت تنگ و سابقان عرصه معرفت را در تعریف  
سیر او پای اشارت تنگ نهایت ارباب عقول را در بدایان  
معرفت او جز تحیر و تماشای دلیلی فی و بصیرت صاحب نظران را در امتعه انوار عصمت او جز تعافی و تکلیف

و تلاشی سبیل فی نطو اهر اشیا و در ظا هر میت او باطن و بواطن اکوان در باطنیت او ظا جیب  
 او را در مقام محمود و محمدی از او را ک کند ذات صدی و در عمر ابدی عا جزیت سے اعتصام الوری مبر  
 عجز الواصلون عن صفتك تب علینا و امننا بشهر ما عرفناك حق معرفتك

### سُحُفُ الْفَلَقِ مَدَنِيَّةٌ خَمْسُونَ لَيْلَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ الْفَلَقُ سَعِيدٌ دَمٌ وَهُوَ بِمَعْنَى الْمَفْلُوقِ مِنَ الْفَلَقِ شَكَّ فِتْنٍ لَا لَيْلَ  
 يَفْلُقُ عَنْهُ النَّهَارُ فَلَئِنْ شَكَا فِتْنٍ حَزِيرًا فَلَقَا سَمِعْتَ كَذَا مِنْ فَلَاقٍ فِيهِ سُخُومٌ مِنْ  
 شَكَا فِتْنٍ دَمٌ وَهُوَ بِمَعْنَى الْمَفْلُوقِ مِنَ الْفَلَقِ شَكَّ فِتْنٍ لَا لَيْلَ  
 قِيلَ فَلَاقٍ بِأَيْسَرٍ دَرْدُورٍ خُجْرٍ كَمَا كَانَ فَلَاقٍ بِأَيْسَرٍ دَرْدُورٍ خُجْرٍ كَمَا كَانَ  
 عَمَّا بِي آوَرَهُ هَيْتَ كَمَا كَانَ فَلَاقٍ بِأَيْسَرٍ دَرْدُورٍ خُجْرٍ كَمَا كَانَ  
 ظَلَمَ كَمَا كَانَ فَلَاقٍ بِأَيْسَرٍ دَرْدُورٍ خُجْرٍ كَمَا كَانَ  
 بَارِزٌ وَهُوَ بِمَعْنَى الْمَفْلُوقِ مِنَ الْفَلَقِ شَكَّ فِتْنٍ لَا لَيْلَ  
 رَوَادُورٍ وَهُوَ بِمَعْنَى الْمَفْلُوقِ مِنَ الْفَلَقِ شَكَّ فِتْنٍ لَا لَيْلَ  
 اَزْبَرِائِيلَ فَيَقْرَأُ فِيهِ سِتْرًا وَهُوَ بِمَعْنَى الْمَفْلُوقِ مِنَ الْفَلَقِ شَكَّ فِتْنٍ لَا لَيْلَ  
 آن که در خفا از وی بیرون می آیند همچون ابر که باران از وی بیرون می آید و چشمهای آب و احرام ما و  
 که فرزندان از وی بیرون می آیند همچون ابر که باران از وی بیرون می آید و چشمهای آب و احرام ما و  
 و اگر فغان و دیوان و پیرایان و آسبایان به الحلق آفرین و همین شکر غا سبی اذ و قَب و از  
 بدی شب تاریک چون در آید قیل العاسق پروین چون ناپید شود و همین شکر التفات فی  
 الْعُقَدِ و از بدی زمان که جادو می کنند و بدمنه در گریه ها و همین شکر حاسد اذ حَسَد  
 الحسد و الحسد به خواستن و از بدی بدخواه چون بدخواهی کند بدانکه در کواشی و غیر آن آورده است  
 که سبب نزول این دو سوره آن بود که رسول علیه الصلوة والسلام را جادو شده بودند و لیلید بن اعصم چو  
 و و خزان نور رسول علیه الصلوة والسلام شش ماه در آن جادوئی بود و بسیار شد و لیلید بن اعصم چو  
 صحبت نمیداشت و سومی اعضائی او در شت شده بود رسول علیه الصلوة والسلام در خواب





نصیب و رویش صادق است که از یار بد و از دشمن بد که منکر حال درویشان باشد دور  
 هر کس که بیگانه باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد  
**مصرع**  
 ز تو بود از یار بد ر با عی باب هر که نشستی و نشد جمع دلت و ز تو نبوی  
 و در باب و کلت ز نه از ان قوم گمیزان می باشی و ز نه کند روح عزیزان بجلت  
 و در باب از کسی که خود را با صالحان و زاهدان مانند کرده است و شیخ شده و از حرام  
 حقیقت هیچ نصیبی ندارد و بریدان را از حرام خوردن و گرفتار منع نمی کند لغو با  
 حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الانس ایشانند بحتی تقالی پناه  
 ل بدایشان خاطر خود را پریشان ندارد و عمل کند بآیت خدا العفو و احسن بالعرف  
 و آخر فی عن الجاهلین و از حق تقالی محبت صالحان و دوستان او طلب کند اللهم و تقنا  
**مثنوی** **بفضلک**

ای خدای منی نظیر اشیا رکن	گو شمع را حلقه واری زین سخن
گو شمشیر بگیرد بد آن مجلس کشان	کز حقیقت می خورد آن سر خوشان
چون بابوئی رسانیدی ازین	سر مبدآن شک ای رب دین
از تو نوشتند از کور و از امانت	بهر ریغی از عطا یا ستغاث
داود دل را بر روی صد فتح باب	ای دعا ما گفت از تو مستجاب
کار تو تبدیل عیان و عطا	کار من سهوت و نسیان خطا
سپه نسیان را مبدل کن بحلم	سن همه جسم مرا کن جسم علم

اللهم الحمد علی توفیق الابداء  
 والاحتیاج اذا الجلال  
 والاکرام

حمد و افوقدیمی را که قرآن مجید و فرقان را برای اذ  
بر شایسته رسانید و تفسیر و درود نامحدود بر آن روحانی محمد پاک طینت صا  
سیرت که باخبار اخیار صحیح آیات معضلات را بالتفسیر و التقریر تبیین فرمود و آنها را  
و بر آن اطهار و صحاب کبار باد که بجد و جهد تمام بر تبلیغ و تشیع و تفسیر و ترویج آن خالق انا  
سیرت فرموده بر طریق مراد چارغ بلاغ نهاده تحیر زدگان را و جهال را و ابله را و احمق را و احمق را و احمق را  
انید اما بعد بر آن صاحبان عالی نظر فان مخفی ننماید که هرگاه که تفسیر یعقوب چرخ  
که مال مال است از فواید و خالص است از خشود و زوائد

## مثنوی

که راه نجات است و هیچ صواب	در این کتاب
ز سر شریعت هم آنگاه نماندست	و مادام بطرف سنن خواندست
بناسیس سنت نهاده سخن	بنامای بدعت بگنده ز بن
و باشی بفرودس اعلا تقسیم	چو خواهی که نوشی شراب نعیم
که وصل شوی بابشیر و نایر	ز نقار یعقوب چرخ بگیری

## امتیاز

برای صفا پیر اطلبان حق و خوبندگان معانی آیات اوقی مخفی و محتجب مباد که درین زمان باعث عدم  
طبع اکثر برادران دینی فواید آن محروم لهذا اضعف عباد الله القم قاضی فتح محمد تعلیم یافته اخوی صاحب  
معظم و مکرم جناب قاضی ابراهیم صاحب مرحوم این قاضی نور محمد صاحب منقور و جناب ملا  
نور الدین صاحب سنی بلخ از مولوی محمود صاحب و مولوی محمد عبد الرحمن صاحب  
تصحیح و طبع حیدر واقع معمول بکئی بستم الح ۲۶ ماه جمادی الآخر ۱۲۹۴  
بجهره تاریخ ۲۳ ماه جون ۱۳۱۴ عیسوی بزیو طبع آراسته گردانیده فواید بخش

ساختند

قطعه تاریخ

ابن اسلم

هزار دوصد و نود و هفت از هجرت	بود که شمع این کتاب شریف
نان برشته طبع آمده که اندر دهر	نمای تو نوی بدین تعریف





